اجمال شرح مسافرت استانلی در افریقا برای استخلاص امین پاشا

فصل اوّل

مأمور شدن استانلی باستخلاص امین پاشا

اسباب این مأموریت در پائیز ۱۸۸۶ میلادی فراهم آمد .
امین پاشا یکی از زیردستان گردون پاشای معروف بود
آخر شخصی بود که هنوز در مقابل افواج متمهدی مقاومت مینمود
خرطوم و کردوفان و قلعهٔ لوپتن بیک در بحر الغزال کلیتهً بدست
متمهدی افتاده و جمیع افواج ساخلوی مصری که در سودان در
قلعجات و سربازخانه‌ها اقامت داشتند جاروب شده و از آنها

اثری باقی نمانده بود فقط ناحیه استوائی بحیطهٔ تصرف متمهدی
در نیامده و امین پاشا بطور رشادت و شجاعت تمام ایستادگی
مینمود ولی همین امر روز بروز اسباب تزئید مخاطرات میگردید
و کار او سختی میکشید .

شهرت رشادت و جان نثاری امین پاشا و خبر مقاومت با
شجاعت او بفرنگ رسیده و هم در سایر ممالک اسباب دلسوزی
مردم گردید و همه روزنامجات آواز بلند کرده میکشیدند که آیا چاره
برای نجات او میسر نیست جواب این سؤال دفعه اول در
مجلس مجمع جغرافیائی ادمبورگ داده شد و در آن مجلس
قراری دادند که هم اسباب افتخار آن مجلس و هم اسباب

سربلندی ملت انگلیس گردید .

اجزای آن مجلس بعد از مشاوره کتباً این قرار را دادند .

نظر بخدمات عدیده که امین پاشا در ظرف دوازده سال
در افریقای مرکزی نه تنها بعالم جغرافیا بلکه بعالم کلیه علوم نموده است
و بملاحظه زحمات و حرمان و مشقتهائی که شخصاً متحمل شده است مجلس
شورای این مجمع باین رای قرار گرفته است که امین پاشا مستحق
امداد و معاونت است و جا دارد که دولت انگلیس بخیال اعانت
او بیفتد غرض مجمع نه این است که باید دولت برای استخلاص
او قشونی بفرستد بلکه باین عقیده است که دولت بوسایل
صلح آمیز باید این امر را صورت دهد و اگر دولت بعضی اشخاص را

مأمور استخلاص او سازد و خود این سفر اسباب انکشافات
جغرافیائی و ازدیاد اطلاعات در باب داخله افریقا خواهد گردید
زیرا که آن نواحی هنوز مجهول الحال است و اطلاع درستی
در آن باب حاصل نگشته است .

این قرارداد مجلس جغرافیائی ادیمبورگ بلحاظ لرد ایدسلی که
آنوقت وزیر امور خارجه بود رسید در این اثنا از امین پاشا
هم بعضی مکتوبات رسید که اسباب ازدیاد دلسوزی مردم شد
و همه مصمم شدند که جداً بمعاونت او بپردازند و سر ویلیام ماک
کینن در این امر اقدام نموده سبقت جست و از استانلی
استشاره نمود که ریاست چنین اموریتی بکی میتوان تکلیف کرد

استانلی گفت که این تکلیف را اول بمستر ژرژف مکنن
و بعد بمستر جهنستن نمایید اگر قبول نکردند من خودم حاضرم
که این ماموریت را بعهده بگیرم آنوقت سرویلیام از استانلی
سؤال کرد که آیا خودتان از حالا میتوانید این امر را بعهده بگیرید
استانلی جواب داد که اگر جداً این حرف را میزنید و مرا برای
این امر منتخب میکنید من فوراً این ماموریت را قبول میکنم که مجاناً
انجام دهم و اگر کمیته مستر مکنن را برای این امر منتخب کنند من
هم پانصد لیره وجه الاعانه برای این امر میدهم .

چون استانلی دید که اگر هم خود او مامور این سفر شود باز تهیه
مقدمات و لوازم سفر طول خواهد کشید فرصت را غنیمت شمرده

عازم ممالک متحده امریکا گردید که در آنجا بعضی از تعهدات
خود را بانجام رساند این تعهدات در واقع برای او اسباب
منفعت زیاد بود چنانکه خود او اقرار کرده است که از این
سفر و از چند مجلسی که ترتیب داده شرح مسافرات خود را بیان
نمود ده هزار لیره عاید او شد .

خلاصه اندکی بعد از ورود استانلی بامریکا از رئیس کمیته استخلاص
امین پاشا تلگرافی بدین مضمون باو رسید تکلیف شما در ترتیب
سفری که قرار داده اید قبول شد و دولت هم تصدیق مینماید
وجوه لازمه فراهم آمده است منتهای تعجیل را نموده بیائید
منتظر جواب هستیم این تلگراف بتاریخ یازدهم دسامبر رسید

استانلی از نیویورک جواب نوشت که تلگراف شما همین دقیقه رسید
ممنون هستم هیچ مانعی در کار نیست روز چهارشنبه صبح با کشتی
ایدر روانه خواهم شد و اگر هوا خوب باشد در روز بیست و دوم
دسامبر وارد خاک انگلیس خواهم شد فی الواقع در روز قبل عید
میلاد حضرت مسیح که در بیست و پنجم دسامبر میشود استانلی وارد لندن
شد و مطلع گردید که کمیتهٔ استخلاص تشکیل یافته است و بیست هزار لیره
وجه الاعانه جمع آوری شده .

چون عضویت این مجلس اسباب افتخار و عزت گردید خوب است
اسامی اجزای آن کمیته را ذکر نمائیم رئیس کمیته سر ویلیام ماک کینن بود
و اجزای آن مستر داونه که بعد فوت شد و استانلی و سر لوئیس پلی و

مستر کینرد و کلنل گرانت و والیر که دوست لیوینگستون
بود و سیر فرانسیس و دنیتون بودند از این مبلغ بیست هزار لیره
ده هزار لیره را حکومت مصر داده بود چون این امر در واقع
برای استخلاص کماشتگان حکومت مصر بود جا داشت که آن
حکومت نصف وجوه لازمه را ادا کند معلوم نیست که اجزای کمیته
شخصاً هر کدام چه قدر پول دادند دو نفر مردمان محترم هر یک
هزار لیره دادند که خودشان هم در آن سفر باشند یکی از این دو نفر
مستر جفسن است که شهرت زیادی بهم رسانید دیگری مستر جمسن که
نیز شهرت زیادی بهم رسانید ولی در این سفر فوت کرد .

چون استانلی اقدام ترتیب سفر نمود از جمیع جوانب مردمان

داوطلب پیدا شدند که با او همراهی نمایند تقریباً از جمع صنایع و
حِرَف در جملهٔ این داوطلبان بودند بدیهی است که استانلی
فقط مردمان دنیا دیده و کار آزموده را منتخب کرد و بالاخره
اردوی او از اشخاص ذیل ترتیب یافت .

ماژر ادمِند بارتِلو از فوج هفتم تفنگچیان که در افغانستان و در
لشکرکشی نیل قابلیت خود را نمایان کرد لیوتنان استِرس از
فوج خاصهٔ مهندسین کاپیتن نِلسون که در زولولند خدمت
کرده و در جنگهای باباسوتوها شهرت بهم رسانده است مستر پارک
جرّاح این شخص یکی از آن افرادی است که از جنگ ابوکلیه جان
در بردند مستر ویلیام بونی مستر جهن رز تروپ که در هندوستان

سرتیپ بوده است مستر هربرت وارد که در جزایر بورنیو و
زلاند جدید سیاحت کرده است گذشته از اینها آن دو نفری
هم که در فوق ذکر نمودیم حضور داشتند .

در وقت مراجعت از امریکا استانلی فکر کرده بود که از چه راهی
باید بکمک امین پاشا و در ابتدا قرار بر این داده شد که مأمورین
از ساحل مشرقی داخل افریقا شوند ولی هم فرانسه‌ها و هم المانها
در این باب ایراد و اعتراض نمودند فرانسه‌ها خیال کردند که اگر
جمعی از فرنگیهای مسلّح از مملکت اوگاندا عبور نمایند نتیجهٔ این امر
برای کشیشهای فرانسوی مقیم آن حوالی اسباب خطر خواهد شد
و میگفتند که جانشین پادشاه قدیم اوگاندا که شخصی بود مهماندوست

آدم بسیار خونخوار و ظالمی است از طرف دیگر المانها
گمان کردند که غرض از این لشگرکشی استخلاص امین پاشا نیست بلکه
قصد حقیقی این مأمورین تصرف ممالک جدیده است .

بالاخره اجزای مجلس رأیشان براین قرار گرفت که اختیار
طریق را بعهدهٔ استانلی واگذارند و او بیش از همه کس درین
امر اطلاع و وقوف داشت زیرا که چهارده سال در افریقا
بسر برده وشخصاً جمیع آن ممالک را که در این موقع باید طی
نمود سیاحت کرده و شناخته و تا صد و پنجاه میل مسافت
از مکان امین پاشا تمام آن حوالی را گشته بود و در جمیع سیاحتهای
خود پیشرفت حاصل کرده است .

چون امر باستانلی مفوض شد او راه کنگو را اختیار کرد و برین
عقیده بود که این راه بهتر از همه طرق است و برای پیشرفت
مأمورین موانع کمتر است .

چون خبر این امر بسمع پادشاه بلژیک رسید او سفاین تجارتی
خود را که مقیم کنگوی فوقانی بود برای معاونت مأمورین
تکلیف نمود بدینواسطه استانلی میتوانست با کمال امنیت
و سرعت راه مطولی را طی کند و تا نقطهٔ که از دریاچهٔ البرت
نیانزا قریب سیصد و چهل میل جغرافیائی مسافت دارد با
همین سفاین برسد و این امر فایدهٔ کلی داشت .
همینکه راهی از کنگو تا وادله مفتوح میشد استانلی میتوانست

اطفال و نسوانی که در آنحوالی گرفتار بودند از همانراه بفرستند و راه
خشکی اینطرف بقدر ششصد میل کوتاه‌تر از راه افریقای شرقی بود
خلاصه بواسطه جمیع این ملاحظات معلوم شد که راه کنگو بهترین راههاست
ولی برای گرفتن حمال و همراهان و لباس و سایر لوازم راه لازم بود بزنگبار
رفت و در زنگبار اردوئی مرکب از ششصد و بیست نفر ترتیب داده
شد و لوازم این اردو را خریده و بستند اسلحه و آذوقه را از مصر روانه
کردند و استانلی هم از لندن اسباب و لوازم زیاد فرستاد
که در آن سفر خیلی بکار آمد .

با تیپو تیپ که یکی از رؤسای طایفهٔ این حوالی میباشد قرار دادند
که ششصد نفر حمال فراهم بیاورد و آنوقت تیپو تیپ در زنگبار بود

و خبر لشکرکشی استانلی را چون شنید گمان کرد که قصد حقیقی او تصرف
نواحی آبشار استانلی است و مصمم شد که مانع از پیشرفت این اقدام شود
در مکان خود که نزدیک آبشار استانلی بود سه هزار نفر تابع داشت
و معلوم شد که در آن اوقات هزار و پانصد تفنگ دهن پر و دویست
تفنگ ته پر برای آنها فرستاده است قونسول انگلیس از این تهیه و جمع
آوری آذوقه فهمید که تیپو تیپ خیال جنگ دارد و استانلی برای حل
این مشکل و دفع موانع با اجازهٔ پادشاه بلژیک تیپو تیپ والی ولایات
کنگو کرد ماهی هم سی لیره مواجب برای او قرار داد تیپو تیپ متعهد شد
که برده فروشی را موقوف سازد و در آن ناحیه وسیع مانع از این امر
شود و بحکم حکومت کنگو امر والیگری را واقعاً در عهده گرفت .

بعد از این قرارداد تیپو با نود و شش نفر از همراهان از زنکبار عازم
ساحل مغربی گردید که با مر حکومت بپردازد .

کشتی بخاری مادورا تعیین شده بود که اردو را از زنکبار بکنکو حمل کند
در بیست و دوم فوریه سنه ۱۸۸۷ استانلی با سفینه بخاریت وارد زنکبار
شده دید که جمیع تهیه و تدارکات دیده شده است و اردوئی
عبارت از ششصد و بیست نفر مهیا گشته و منتظر او است .

جمع کثیری از اشخاص این اردو در مواقع سابقه در تحت حکم او خدمت
کرده بودند چون استانلی آنها را شناخت و اسامی آنها را بیاد آورد
و از سرگذشت هر یک از آنها واقعه بخاطر آورده اظهار کرد که همگی خوشحال شدند
در روز بیست و پنجم ماه اردوی استخلاص امین پاشا مسلح و مکمل شده بطوریکه

تا آن وقت هیچ اردوئی عازم افریقای استوائی با آن خوبی مهیا
نشده بود از زنکبار عازم شد خوب است عجالةً این اردو را
بحال خود بگذاریم که از دماغه امید عبور نموده بدهنه رود کنکو عازم
شوند و ما بعضی اطلاعات در شرح حال امین پاشا و وضع امور افریقای
استوائی قبل از ورود اردوی امدادی
بنگاریم

فصل دویم

اسم حقیقی امین پاشا ادوارد شنیتزر است و در بیست و هشتم ماه
مارس سنه ۱۸۴۰ در خاک پروس متولد شده و در برلن و وین و پاریس
تحصیل نموده دوستان او امیدوارهای زیادی از او داشتند و

میدانستند که در دایرهٔ خود ترقی کامل حاصل خواهد کرد در علم طب و
علوم طبیعی درجهٔ دکتری باو داده شد و برای تحقیق و تحصیل اطلاعات
جدیده از ممالک خارجه داخل در خدمت دولت عثمانی گردید
و مدتی در اسکوتاری توقف نمود بعد دید که در مصر بیشتر جای
تحقیق و تحصیل باقی است بنابرین خود را جزو اطبای عسکریه قشون
خدیو قرار داد آنوقت هنوز او را دکتر امین افندی میخواندند
دوست او دکتر فلکین میگوید که دکتر شنیتزر اسم خود را عمداً
تغییر داد نه این باشد که از اسم خود خجالت داشت بلکه برای
آن این کار را کرد که بتواند بطور آزادی میان مسلمانها طبابت
کند زیرا که مسلمانها بنظر حقارت باطبای فرنگی مینگریستند .

در زمانیکه در مصر فوقانی بشغل طبابت عسکریه مشغول بود با گردن
که آنوقت حاکم کل سودان بود دوستی پیدا کرد و در سنه ۱۸۷۶ وقتی
گردن استعفا کرد امین را بلقب بیکی ملقب و بحکومت ولایت
سودان استوائی منصوب ساخت سال قبل آن فرانک لوپتن
که بعد به لوپتن بیک معروف شد و خودش از اهل انگلیس است
پیش گردن رفته و در امور حکومتی استعداد زیاد ظاهر ساخته بعد از
اندک زمان خدمت نمودن بحکومت بحر الغزال تعیین شده بود
سلاطین بیک هم حاکم کردوان گردیده چون این سه قلعه مهم
سودان در دست این قسم مردمان قابل باعزم قرار گرفت همه
امیدوار شدند که تجارت برده بدین واسطه کلیةً موقوف خواهد شد

و این سه نفر بطوری باقدامات مجدانه وستمگری پرداختند که تجار
برده فروش دُنقله وکُردوفان و دارفور وخرطوم دیدند که این
کسب دیگر از دست آنها رفته است و از آن امر منصرف شدند
قراولان در سر همه طرق قرار داده شده تا نواحی جنوبی بحر الغزال
مراقبت مینمودند و امر برده فروشی در واقع ممنوع گردید ولی
هنوز قوافل مسلّح برده گیران و رؤسای پرتجربه و محیل آنها باقی
بودند و اسلحه زیاد و آذوقه وافر داشتند افواج حکومت مصری
هم خیلی متفرق بودند و اگرچه در خرطوم از حیثیت عدد کثرت داشتند
اما از محل آنها تا قراولخانه لادو یا قراولخانه های همجوار آن هزار میل
مسافت در کار بود و امین بیک در لادو قوای عسکریه حسابی داشت

ولی مابین مکان او و مکان لوپتن بیک و مکان سلاطین بیک
هم مسافت اکثری در کار بود .

درصورتیکه افواج حکومت مصری بدین قسم متلاشی و متفرق
بودند و دستجات بعیده از مردمان مسلّح بومی با رؤسای بیقرار
خودشان دایم در حرکت بودند و با کمال غیظ و غضب در تجسس
چاره بودند که بقول خودشان ازین ظلم و تعاقب متخلص شوند
از طرف دیگر شخصی موسوم به محمد احمد که خود را مهدی میخواند بانی
مذهب جدیدی گردیده بود و هزاران هزار مردمان رشید از
طوایفی که مابین دُنقله و بحر الغزال و از کنار نیل تا مجرای نیژر سکنی
داشتند مرید و پیرو او میشدند .

این پیروان متمهدی که مشهای تعصب مذهبی را داشتند اسباب
مخافت گردیدند و بدیهی بود که اگر رئیس قابلی داشته باشند میتوانند
قشون قلعجات مذکور را بکلی مضمحل سازند بخصوص با مساعدت
دستجات برده فروشان که در جنگ صحرا ید طولا داشتند و عده
کثیری از بهترین تفنگهای جدید را دارا بودند کار مصر بسختی کشیده بود
اما حکومت مصر اهمیت این وقایع را بدرستی در نظر نگرفت
وهیکس پاشا را با ده دوازده هزار نفر فرستادند که برود و اقتدار
حکومت مصر را دوباره در آن صفحات برقرار کند بلائی که بر این
قشون آمد از خاطر مردم محو نخواهد شد و ذکر آن در این موقع
زیادی است بعد ژنرال گردون را بخرطوم فرستادند که قشون

ساخلوی مصر را که در آن قلعه بودند از آنجا درآورده مراجعت
دهد عاقبت حزن انگیز او هم بر هیچکس پوشیده نیست ژنرال
گردون و کلیه سکنه خرطوم بقتل رسیدند و متمهدی در قسمت کثیر
سودان تسلط بهمرسانده و خلافت او قبول شد .
طولی نکشید که سلاطین بیک هم تسلیم شد و در دست متمهدی
اسیر گردید بعد نوبت لوپتن بیک رسید و در محال بحر الغزال
بر او نیز حمله کردند و بعد از بیست دفعه زد و خورد زیردستان او
او را رها کردند و او هم تسلیم شد .
خلاصه فقط ولایت استوائی که در تحت حکمرانی امین بیک بود
باقی ماند و شیخ کرم الله فاتح بحر الغزال رو باین سو نهاد و امین بیک

با تدبیر و جبت سپاه زیاد در نثار نموده هیچوقت بجنگ میدان
تن در نداد بلکه بدسجات مختصر بر دشمن یورش برده دایم
اذیت میرسانید این حملات مختصر و پی در پی دشمن را خسته
کرده حالت جوش و خروش آنها را فرونشاند .

درین اوقات بود که امین پاشا خبر فوت گردون را شنید یعنی
که نسخهٔ از مکتوبی که متمهدی بکرم الله نوشته بود بدست او
افتاد و این مطلب در آن نگاشته شده خلاصه هر دفعهٔ که
شیخ کرم الله با قوای زیاد بسمت نقطهٔ متحصنی پیشرفت مینمود
قراولان آنجا از آنجا فرار مینمودند و بسمت جنوب روانه شده
نقطهٔ دیگری را اختیار میکردند و باکمال رشادت با دسجات

کوچک محاربه نموده و شکست داده همینکه میدیدند عمده
قسمت قشون پیش میآید باز فرار میکردند و بیشتر بسمت
جنوب میرفتند و بهمین شیوه مدافعه میکردند .

هر قدری سردار متمهدی یعنی شیخ کرم الله پیشرفت میکرد باز
امین بیک نقاط متحصنه زیاد در عقب داشت و بدیهی بود
که اگر همه این قلعجات باین تدبیر و مهارت محافظه شود شیخ
کرم الله بقدری از مرکز قوای خود دور خواهد شد که بلای
هیکس پاشا بسر او خواهد آمد بنا براین سردار متمهدی عقب
نشست و امین پاشا که تا اوائل عقب رفته بود همان جا
باقی ماند و از حملات دشمن بالنسبه محفوظ بود گاه گاهی دسجات

بومیان با سلاطین بومی که با یکدیگر رقابت داشتند راحت
او را مشوب میساختند .

اما باید دانست که این طریقهٔ دفاعی که امین بیک اختیار کرده
بود خالی از اشکال نبود آذوقه زیاد و لازم بود و وضع منزوی او
مانع از تحصیل آن میگردید و چون میدانست که اگر دوباره بنای
زد و خورد را با قشون متمهدی بنماید عاقبت آن بد خواهد شد
مصمم گردید که از حالت پرخطر خود باهل فرنگ اطلاع داده استمداد نماید
در آنوقت دکتر ویلهلم جنکر سیاح معروف که مهمان امین پاشا
بود مصمم شد که از آنجا عازم شده راه آمد و شدی با ساحل بحر بهم رساند
و از روی رود نیل بالا رفته به اوگاندا رسید در اوگاندا شعبهٔ از

شرکت ترویج مذهب عیسوی دایر بود مستر ماکه گماشته
آن شرکت بود در کاغذهائیکه آنوقت بفرنگ نوشته است
گفته است که در وقت ورود دکتر جنکر کار ما هم خیلی خطرناک
بود و پادشاه جدید برخلاف پادشاه قدیم موسوم به متیسا
که شخص خوش خلق رحیمی بود از فرنگیها مخافت دارد و در واقع
مستر ماکه و رفقای او را محبوس کرده بود خلاصه مستر ماکه و
همقطاران او دیدند که باید بلاتاخیر بمدد امین پاشا رسید
و آذوقه و امتعهٔ زیاد بدکتر جنکر دادند و او بقدر چهار صد لیره
آذوقه خریده حمال گرفت که آنها را بار کرده به وادله حمل نمایند
و پادشاه موانگا چنین قلمداد کرد که خود چیزی ندارد و قابل

این منت که عثمانی پاولشو و بنابراین اجازه عزیمت
حاصل کرده با یک قایق کوچک که متعلق بهاین کشتیها بود
بابهای جنوبی دریاچه ویکتوریا رسید و ما بقی راه را هم بطور
امنیت طی نمود بعد از عزیمت او آدمهای موانگا مانع شده
نگذاشتند که حمالها برای امین پاشا آذوقه ببرند .

کار امین پاشا درین اوقات بنهایت سخت و خطرناک شده
بود در مکتوبی که آنوقت بیکی از دوستان خود نوشته است
گوید دوست من یقین شما گمان کرده اید که من مدتی است
یا مرده ام یا اسیر شده ام و حق هم دارید بشکر الهی من تا کنون
نجات یافته ام و می بینید که راهی پیدا کرده کاغذهای خود را

بشما میرسانم از اتفاقات حسنه دفعه دیگر با کاباریگا پادشاه
اونیورو مرا دوباره پیدا کرده و دوستی قدیم را تجدید نمودم و
امید اینکه کار من رو ببهبودی باشد امیدوار هستم که این
کاغذ بدون حادثه از راه اوگاندا و زنگبار بدست شما برسد
اگرچه این راه راه طویلی است ولی جز این یک راه دیگر
مفری برای ما باقی نمانده است از ماه مه سنه ۱۸۸۳ جمیع
روابط ما با دنیا مقطوع گردیده است حکومت ما را فراموش و
ترک نموده است ما هم مجبور شده ایم بقوت لایموت اکتفا
نمائیم از زمانیکه بحر الغزال بخیانت بدست دشمن افتاد ما علی
الاتصال مورد حمله گردیده ایم و من نمیدانم بچه زبان وفاداری

و جان نثاری زیردستان سیاه خود را تمجید کنم که در مدت
متمادی در محاربه ایستادگی نموده اند و حال آنکه هیچ فایده
برای آنها مترتب نبوده است مدتهای دراز از لوازم ناگزیر
محروم مانده بدون مواجب با کمال رشادت جنگ کرده اند
و چون بالاخره گرسنگی بر آنها فایق آمد و ضعیف شدند و
نوزده روز تمام بجز ماهیها و غذاهای باور نشدنی تن در دادند
و تکه آخر از چرمهای کفشهای خود را خوردند آنوقت مجبور شدند
از میان دشمنهای خود راهی برای خود مفتوح ساختند و نجات
یافتند تمام این سختیها را متحمل شدند بدون اینکه امید اجری
داشته باشند بلکه محض ادای فریضه ذمه خود و نمودن رشادت

خود بدشمن با اینهمه بلایا تن در دادند اگر هر آینه در خیال من
سوء ظنی درباره سیاهان میبود آنهم در واقعه محاصره آمادی
رفع میشد بر من یقین حاصل شده است که طایفه سیاهان از
حیثیت رشادت و جرأت از هیچ طایفه کمتر نمیباشند و در جان
نثاری و جوانمردی بر اغلب برتری دارند بدون اینکه
این سربازها صاحبمنصبان خوب داشته باشند معجزه ها کرده اند
و حکومت مصری بهیچوجه نمیتواند از عهده امتنان و شکرگذاری
سربازان و صاحبمنصبان من برآید .

تاکنون ما نمک بحرام نبوده ایم و آنچه از دست ما بر میآمده است
کرده ایم از این بعد هم خدای تعالی که تاکنون ما را محافظت

باز در امان خود خواهد داشت احتمال میدهم که در مصر و خرطوم
گمان میکنند که ما مرده ایم و باین جهت است که هیچ کشتی
برای معاونت ما نمیفرستند غرض من شکایت از این
لاقیدی حکومت مصر نیست زیرا که مکرر این امر را از حکومت
دیده و معتاد شده ام اما داشته باشید که در صورتی هم که
خرطوم را گرفته باشند و امید مددی از طرف شمال نباشد
من باز راه فرار و نجاتی دارم همینقدر منتظر هستم که از کشتیهای
اوگاندا خبری برسد که آیا خرطوم گرفته شده است یا خیر .
از رفتار کاباریگا از صمیم قلب متشکر هستم دو دفعه برحسب خواهش
من برای من آدم فرستاده است و بمعاونت او توانسته ام

قدری پارچه خریده بر بارهای خود تقسیم کنم در این مورد هم
معلوم میشود که دوستی سیاهان پایدار است هشت سال
قبل وقتی بدیدن کاباریگا رفتم گمان میکردم که یکروزی
دوستی او باین درجه برای من نافع خواهد بود و متعهد جلب
قلب او پرداختم عجب تر اینکه او هم این دوستی را فراموش
نکرد و بعد و دوست قدیم خود رسیده از من هر قسم مهمان
نوازی و معاونت کرد .

در این اوقات در وادله با امین پاشا شخصی بود موسوم به
کازاتی که دوست او و یکی از افراد دسته باوفای سیاحان
افریقا بوده کازاتی از اهل ایطالیای فوقانی بود و مدتی

کاپیتان کشتی بوده است باین شخص تکلیف شد که تابع
بکار شرکت ایطالیائی مخصوص تفحص افریقا بشود او هم بامیل
قبول کرد و بسمت بحرالغزال پیش رفته بهموطن خود جسی ملحق
شد بعد در لادو از امین پاشا دیدن کرد و مهمان و رفیق
او شده در حرمانها و مخاطرات وضع او هم شرکت نمود .
همین واقعه اسباب این شد که اسم کازاتی تا ابد با اسم
امین پاشا و دفاع باشجاعتی که کرد باقی و ملحق خواهد بود .
پانزده قراولخانه بود که امین پاشا متحصن ساخته در هرکدام
ازین قراولخانه‌ها سرباز قرار داده بود و دو کشتی بخاری دایم
در کار بودند و اسباب مراوده مابین این نقاط میگردیدند

ولی اگر مواظبت و مراقبت بی اندازه کازاتی نبود همهٔ
این تدابیر بی ثمر میماند .
در یکی از مکتوبهائی که امین پاشا نگاشته است شرح مختصری
از وضع گذران خود نوشته گوید بغذاهای وحشت انگیز
گرفتار شده ایم اما خوب است که درین مورد صحت مثلی
که گفته اند احتیاج مادر اختراعات است بر ما یقین شد و
گویا ما حق داشته باشیم تفاخر نمائیم که از دقیقه که دست ما
از هر قسم امید خارجی بریده است چگونه کار خود را گذرانیده ایم
و از آنهمه بلایا جان در برده ایم در جمیع قراولخانه‌های ما
امر زراعت بخوبی دایر است پنبه خوب بعمل آورده ایم

و هم رسیدن و هم بافتن را یاد گرفته ایم و برای اینکه نمونهٔ
از کارخانهٔ مخصوص خودمان را دیده باشید دستمال قشنگی
از دستمالهائی که بافته ایم برای شما میفرستیم حرفه کفش
دوزی را بخوبی رواج داده ایم و اگر ببینید که چه
کفشهای خوب میدوزیم متعجب خواهید شد صابون را
خودمان از چرب و خاکستر میسازیم و از موم هم شمع میریزیم
تخم یک قسمت نباتی را بمنزله قهوه بکار میبریم و در عوض قند
عسل بکار میبریم نیز باید بدانید که در باغچه های خود توتون
بسیار خوب بعمل آورده ایم .

در بعضی کاغذهای دیگر که امین پاشا نوشته است تفصیلات

بامزه از وضع گذران او مندرج است در یکی ازاین مکتوبات
نوشته است من زحمت زیاد کشیده و تحقیقات جدیده و مفیدهٔ
زیاد ضبط نموده ام کتاب لغت مختصری فراهم آورده ام و
کلیّه سعی کرده ام که بقدر مقدور ازین اوقات خود متغنم شوم
و کاری کرده باشم .

اینکه شما نوشته بودید که باید من شرحی در طوایف و امم این
حوالی بنگارم همیشه در خاطر من بوده است و برای همین مقصود
تاکنون از هریک از السنهٔ معموله اینجا مطلبی را بمنزله نمونه ضبط کرده ام (۱۵)
امین پاشا در مکتوبی که بدکتر شوانفورت نوشته است گوید .

درین اواخر روزنامجات و رسایل زیاد ازراه اوگاندا بمن رسید

و بدینواسطه کاغذ زیادی تحصیل کرده ام و حالا میتوانم رساله را که
بشما وعده کرده بودم در شرح نباتات وکیاهها بنکارم تالیف
نمایم در کاغذیکه بدکتر فلکین نوشته است کوید من پرفسور
فلاور را فراموش نکرده ام و برحسب خواهش او چندین کله
انسانی و کله های میمون شمپانزه و تشریح بعضی حیوانات را جمع کرده ام
از غرایب اینکه در اثنای اینهمه مشقت و سختی امین پاشا بطوری
باشادی کاغذهای خود را نوشته است که شخص فراموش
مینماید که در حین نکاشتن آنها کرفتار چه بلایا بوده است
دکتر جنکر از قابلیت و اخلاق امین پاشا تمجیدات زیاد مینماید
استانلی نیز نوشته است که امین پاشا شخصی است کارکن و

از حیثیت اخلاق هم نهایت خوش محاوره و رفیق دوست است
همیشه اوقات کاغذهای مفصل بدوستان خود در فرنک
مینکارد همین امر هم دلیل بر استعداد او در کار است و هم
دلیل بر وفا و میل بدوستان و با همان بستگی که مراسلات
بسیار واجب برای صدر اعظم مصر میفرستد نیز مکتوبات زیاد
بدوستان خود ایصال میدارد و در مقام یکانکی و رفاقت
شرح حال خود را بیان مینماید و باین جهت از این کاغذها بهتر میشود
وضع حقیقی او را فهمید .
خلاصه اگر امین پاشا میخواست میتوانست خود شخصاً فرار کند
ولی فریضه ذمه خود را براین دانست که در محل مأموریت خود

باقی بماند و فی الواقع باقی ماند تا اینکه دیگر این امر محال و ممتنع گردید دو سال و نیم تمام از حکومت مصر باو هیچ چیزی نرسید آذوقه‌های او تقریباً تمام شده بود آدمهای او دیگر لباس نداشتند و راه شمال بکلی مسدود شده بود وضع امور در اول ژانویه سنه ۱۸۸۶ ازین قرار بود که ذکر شد پس ما این پاشا را بحال خود گذارده

بشرح سفر مأمورین استخلاص

او بپردازیم

فصل سیم

کشتی مادورا حامل مأمورین بعد از سفر خوشی در روز هیجدهم مارس سنه ۱۸۸۷ بنقطه بانانا واقع در دهنه کنگو رسید تعداد نفوس

اردو ازینقرار است

صاحبمنصبان انگلیس	زنگباری	اطفال زنگباری
[illegible]	[illegible]	[illegible]
سودانی	سومالی	تیپوتیب و همراهان او
[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلیه هشتصد نفر

مستر انگام و مستر رز تروپ که از لیورپول سوار کشتی شده بودند در این محل ملحق بمأمورین شدند بآنها دستور العمل داده شده بود که هزار و پانصد حمال بومی بگیرند که بارهای

مأمورین را حمل کنند. فی الواقع اینقدر حمال لازم بود
آذوقه و مهمات زیاد میبایست تا کنگوی فوقانی حمل کرد
چیزیکه در سفرهای افریقا تازگی داشت اینکه توپ تیرالیوزی
هم بطرز ماکسیم در میان اسلحه بود بواسطه این توپ که مناسبت
توپ قتال نام گذارده اند ممکن بود در دقیقه ششصد گلوله
خالی کرد گذشته ازین قایقی هم بطرز قایقهای صیادان
ماهی بالن با زره فولاد همراه برداشته بودند که در صورت
لزوم دوازده پارچه میشدکرد نیز اسباب و آلات علمیه بسیار
کثیری هم همراه برداشته بودند در دهنه کنگو سه کشتی تجاری
حاضر بود و افراد و امتعه را بار کرده روز بعد از روی رودخانه

بسمت بالا حرکت کردند که تا ماتادی بروند .
این مکان در مقابل ویوی واقع است و از دفعهٔ
آخری که استانلی این صفحات را گذشته المانها و پرتوغالیها
در آنحوالی منزلگاهی تجارتی برقرار کرده بودند .
ماتادی در کنار چپ رود کنگو واقع است و راه پیادهٔ
که باستانلی پل یعنی دریاچه استانلی میبرد ازین نقطه شروع
میشود مأمورین در اینجا از کشتی پیاده شدند و کار زیاد بود
که میبایست قبل از حرکت صورت بدهند بالاخره در روز
بیست و پنجم مارس روانه شدند .
یکی از مسافرین که و ترس اسم داشت شرح حرکت را

نوشته گوید صبح زود ساعت چهار و نیم (یعنی چهار و نیم
از نصف شب گذشته) صدای زیر بسیار تندی شنیده
شد و تمام اردو را بیدار کرد این صدا از یکنوع شاخی بود
که در دریا در وقت گرفتن مه برای خبردار کردن آنرا
بکار میبرند فوراً همه بحرکت درآمدند و تا یک ربع ساعت
انقلاب و هنگامه غریبی برپا شد بواسطه اینکه این هشتصد نفر
سیاهان میرفتند میآمدند و داد و فریاد میکردند صاحبمنصبان
فرنگی سوار الاغهای خودشان شده بهر طرف میراندند و
هرچه میخواستند کاری بکنند که نظمی برقرار شود میسر نمیشد
ولی بالاخره مقصود حاصل شد و بتدریج نظم و سکوت دایر

شد و قافله برای حرکت بنظام درآمد .
مقدمة الجیش اردوی ما سربازهای سودانی بودند بعد از
آنها سومالیها میآمدند بعد زنگباریها و بعد حمالها با بارهای
خود تیپ و تیپ و مردمان او جای معینی داشتند .
دوازده قطعه قایق میان مردم تقسیم شده بود هر قطعه را
دو نفر حمل میکردند و تکه‌ها را در عقب قشون قرار داده
بودند بیرقهای مختلف افراشته شده و تمام خط اردو
از آنها مزین بود در سر اردو بیرق مخصوص این ماموریت
با بیرق امریکائی استانلی افراشته بود بعد بیرقهای
انگلیس و مصر و بعد از آنها بیرقهای بازرق و برق که برروی

آن کلمات قرآن نگاشته شده افراشته بودند چون
قافله مهیای حرکت شد دفعه دیگر صدای شاخ شنیده شد
و قافله راه افتاد و مأمورین استخلاص امین پاشا قدم اول را
بسمت داخل افریقا نهادند .

در روز هشتم آوریل سنه ۱۸۸۷ بعد از سفر بسیار طولانی و سختی
به لوکونگو رسیدند از کنگوی سفلا تا این محل صد و ده میل
مسافت است و عادتاً حمالهای بومی این مسافت را در نه
الی ده روز طی مینمایند ولی ایندفعه چهارده روز تمام طول
کشید حمالهای بومی هر یک بار خودشان را که عبارت است
از شصت و پنج گروانکه با بعضی آذوقه‌ها حمل مینمودند اما آدمهای

استانلی بعلاوهٔ اینقدر بار تفنگ و مهمات و ماکولات
هم حمل میکردند و بار آنها تقریباً بصد گروانکه میرسید در روزهای
اول چون همه خام بودند راه چندان نمیرفتند تا زیاد خسته
نشوند و کم کم عادی شوند و بعد آن مسافتهای بعید را
طی نمایند .

هر روز قدری بر طول راه میافزودند و مردم بیشتر مستعد
راه رفتن میشدند و بعدها تعجب میکردند که در اول وهله
چگونه روزی فقط هشت میل راه میرفتند و خسته میشدند
بارهای زیادی را که عبارت از لباس و مهمات و غیره بود
علیحده فرستادند و با کمال سرعت حمل شد زیرا که گماشتگان

حکومت در کنگوی سفلا تعجیل مینمودند که این بارها بدون تضییع
وقت باستانلی پل برسد از استانلی پول هیچ خبری
هنوز نرسیده بود و معلوم نبود که آیا کشتیهای تجار
حاضر است یا خیر بدون واسطه این مسافرین بجنگل افتادند
که بحتمل در استانلی پل هیچ تهیه و تدارکی دیده نشده باشد
استانلی میدانست که اگر حادثهٔ روی نداده بود و یا اگر
سفاین حاضر بود مسلماً آنها آدم فرستاده در اینباب
اطلاع میدادند سفاینی که مخصوص این سفر شده بود اینها بودند
سفینهٔ موسوم به استانلی که گنجایش دویست نفر آدم و چهار
صد لنگه بار داشت کشتی آن آوان که گنجایش سی نفر و سی لنگه

بار داشت نیز دو کشتی دیگر بود که در میان آنها برای هشتاد
نفر آدم و هشتاد بار جا بود اما استانلی براین عقیده بود که
از سفاین کشتیهای امریکائی هم که در آنحوالی بود میتوان منتفع
شد و گنجایش آن سفاین من حیث المجموع یکصد نفر و یکصد لنگه
بار بود .

چون قدری پیشتر رفتند معلوم شد که در استانلی پل تقریباً قحطی
افتاده است کسبه و عملجات و همراهان آنها تمام ماکول و آذوقه
که بومیها عمل آورده بودند صرف کرده بودند و قیمت همه چیز
بقدری بالا رفته که گوئی قحطی کاملی در کار است و این خبر خبر
بدی بود ولی بر استانلی چندان اثری نکرد و میگفت اگرچه

این خبر اسباب مخافت است اما بر من یقین است که
برای ما اشکالی دست نخواهد داد و آدمهای من از گرسنگی
نخواهند مرد ما هم در پل مدت زیادی توقف نخواهیم کرد .
چون فصل بارندگی رسید برای سفر این قافله اشکال بزرگی فراهم
آمد رودخانه ها طغیان کرده و عمق و سرعت زیادی داشتند
و عبور از آنها نهایت خطرناک بود قافله هر قدر پیش میرفت
فلاکت آنها زیادتر میشد و در روز بیست و یکم آوریل وقتی
در نزدیکی لیوپلدویل اردو زدند دیدند که جمع مخافتهائیکه داشتند
باجا بوده است استانلی از انجا کاغذی به کمیته نوشته گوید
پنج روز است که من وارد اینجا شده ام و آدمهای من جز قدری

بانان چیزی پیدا نکرده اند آنهم بقدری کم است که باشکال
برای دویست نفر در یک روز کفایت میکند و حال آنکه ما هفتصد
و پنجاه نفر آدم همراه من هست کار ما خیلی سخت است و
نمیدانم که آیا میتوانم از این اشکال بطوری بیرون بیایم
که نظم اردو بهم نخورد یا خیر ولی از این حیثیت مخافت
او بزودی برطرف شد و دید که مردمان او همه با صداقت
و مطیع هستند و صاحبمنصبان هم از ادای تکلیف خود هیچ
فروگذار نمیکنند .

نباید گمان کرد که فقط کار اردوی استانلی بسختی کشیده بود
بلکه تمام حکومت کنگو کشتیها و تجارت کسبه با کمال اشکال

برای متعلقین خود ماکول و آذوقه پیدا میکردند بهر طرف
ناحیه برای تحصیل ماکول آدم فرستاده بودند و صیادان
برای زدن شکار بهر طرف میدویدند خلاصه آدمهای
استانلی درین اثنا یک حیوان آبی که هیپوپو نام گویند
شکار کرده نهایت خوشوقت شدند و این خوشبختی را برای
خود فال نیک دانستند و چندروز با گوشت آن گذران
کرده عیش مینمودند اما تعجب اینکه کشیشها چرا نتوانستند
ماکول متعلقین خود را فراهم بیاورند درصورتیکه خاک
آنجا خیلی حاصلخیز بود و برای زراعت بانان و ذرت و برنج
نهایت مساعد بود و معهذا هیچ زراعتی نکرده بودند .

درین اثنا مابین استانلی و یکی از ادارات کشیشهای
عیسوی آنجا نزاعی درگرفت در سنه ۱۸۸۱ استانلی دو نفر از
کشیشهائی که همراه لیوینگستون بودند از عین بدبختی
نجات داده بود باینمعنی که دشمنها تمام آذوقه ها و ماکولات
آنها را سوزانیده بودند و استانلی از آذوقه های خود
برای ایشان فرستاد و دوسال بعد زمینی را برای ساختن
خانه باین کشیشها بخشیده بود و چون در آن زمان اغتشاش
و انقلابی درکار بود شخصاً امر محافظه آنها را بعهده گرفته بود
بنابراین خدمات سابقه استانلی حق داشت که این دفعه
خود از آنها مترقب امداد باشد درین مورد استانلی

خواهش کرد آنها کشتیهای خود شانرا بدهند که آدمهای
استانلی بواسطهٔ آنها ازین مکان قحطی بروند بولایتی که ماکولات
در آنجا در عین وفور بود .

درباب این واقعه استانلی کاغذی بکمیته نوشته است و جواب
ما هم بآن رجوع کنیم نوشته است که چند روزی بعد از آنکه
از کشتیها استمداد نموده بودم مستر بیلینگتون که حکم کشتی
در دست او بود جوابی نوشت باین مضمون که نمیتوانم
کشتی خود را برای چنین امری بشما عاریه بدهم زیرا که خودم
برای کاری باید از رودخانه پائین بروم گذشته ازین
در ماه آینده منتظر بعضی کشتیهای جدید هستم و تا آنوقت باید

کشتی را بدهیم رنگ بزنند بدیهی است که این کارها
هیچکدام کار تعجیلی نبود مدتها میبایست کشتی بیکار بماند
تا رنگ بزنند از طرف دیگر سفر آن شخص بسمت پائین
رودخانه هیچ جهت واجبی نداشت جز اینکه عکس یک
خانم جوانی را دیده و خوشش آمده بود و میرفت که با
او با کمال خوشی عروسی کند از طرف دیگر احتمال کلی میرفت
که مردمان ما از گرسنگی لاعلاج شده چون با پول نمیتوانستند
ماکول بخرند بزور از دست بومیها یا سفیدان بربایند
آنوقت دیگر معلوم نبود که اغتشاش بچه اندازه خواهد
رسید و عاقبت چه خواهد شد در چنین صورتی اگر من میخواستم

برحسب تکلیف خود رفتار کنم میبایست اغتشاش کنان را تنبیه
نمایم در هر حال کار بجای سخت میانجامید .

اما از کشتیهای انگلیس جواب آمد و رئیس آنها نوشته بود که با کمال
میل کشتی خودمان را برای خدمت شما مهیا خواهم کرد مگر اینکه
از لندن برخلاف این امر حکمی برسد .

چون بپل رسیدم و بچشم خود دیدم که اهل آن ناحیه از قلت
ماکولات چه قدر اذیت میکشند من ماژر بارتلو را با مستر جفسن
پیش آن کشتیها فرستادم که لاعلاجی و بیچارگی ما را بآنها اظهار
و مدلل کنند آنها مستر بلینگتون و مستر سیمز را ملاقات کردند
و آنچه در حیز امکان بود بکار بردند که آنها را از این امتناع منصرف

سازند و راضی بمعاونت ما نمایند فایده نبخشید و آنها در امتناع
خود اصرار کردند مستر بلینگتون میگفت که من از کتاب مقدس
استشاره و استخاره کرده ام معلوم شد که نباید بشما کمک کنم
و انگهی خودم باید از رود خانه پائین رفته باستقبال نامزد خود
بروم دکتر سیمز این مطلب را از قول او بما گفته حتماً خواهش ما را رد کرد
من از حاکم ناحیه اسنانلی پل موسوم به سیولیبر بخشی استشاره
کردم و گفتم که اگر چاره پیدا نکنم و از این اشکال متخلص نشویم
اغتشاش بزرگی دست خواهد داد نیز گفتم که من نمیتوانم برای خود
راحت بنشینم درصورتیکه آدمهای من گرفتار عذابهای گرسنگی
بکردند و باید شما رسماً و موکداً از این آقایان مطالبه کنید که کشتی

خودشان را اقلاً برای مدت قلیلی مثلاً برای چهل روز بما کرایه
بدهند بخصوص که بقول خود مستر بلینگتون دو ماه تمام کشتی
بیکار خواهد ماند و در این مدت ما میتوانیم جان چندین صد نفر را
از هلاکت نجات دهیم و بهانه‌هائیکه این اشخاص میآورند همه
بی پا است و جهت این ضدیت دکتر سیمز آنکه میخواست که من
او را هم در این سفر ببرم و من قبول نکردم مستر بلینگتون هم برای
مزاوجت با زنی که هنوز ندیده است دلش ضعف میکند مسیو
لیبرختس اقرار نمود که کار خیلی مشکل است و خود حکومت هم مشوش
و مضطرب است و نمیداند که آیا هر روز میتواند برای گماشتگان
خود ماکول پیدا کند یا خیر صبح روز بعد ماژر بارتلو و مستر حسن را

باز پیش کشیشهای مزبور فرستادم که دفعه سیم از آنها تمنا
نمایند مستر بلینگتون به آنها جواب داد که من تمام شب
برای شما دعا میخواندم و بکمال تأسف را دارم که مجبور هستم
خواهش شما را رد کنم اما تکلیف من بر این است و یقین دارم که
رفتار من در این موقع از روی عقل و سنجیدگی است از طرف
دیگر بمن اطلاع دادند که مستر بلینگتون بطور مخفی بعضی از اسبابهای
ماشین کشتی را برده و پنهان کرده است چون این مطلب را
شنیدم دیگر تردید و تعللی برای من باقی نماند دسته از قزاولان
سودانی را فرستادم که کشتی را تصرف کنند دسته دیگری را
با ماژر بارتلو فرستادم که فی الفور کشتی را با جمیع لوازم آن مطالبه

نماید ما ژرر بارتلو سربازهای خود را از حدود محوطهٔ خانهٔ
کشتیها بیرون گذارده خود شما با مکتوب من داخل شد کمیسر
ناحیه چون دید که کار بجای بد کشید خود دسته از قراولها
بکشتی فرستاد که قراولهای سودانی را ببرند و شخصاً پیش
کشتیها رفته اصرار کرد که کشتی را بحکومت تسلیم نمایند .

بعد از اینکه گماشتگان حکومت باطمینان دادند که نخواهند
گذارد از کشتی چیزی ببرند یا پنهان نمایند قراولان ما کشتی را
تخلیه کردند .

تا دو روز کار در عهدهٔ مسیو لیبر بخش باقی ماند و او در مذاکره
و محاوره بود بالاخره اجاره نامهٔ حسابی نوشته شد و کشتی را

بماهی صد لیره اجاره دادند که در واقع اجاره یکسال یک
ثلث قیمت خود کشتی بود .

این مطلب بقدری اسباب مباحثه شده است که شهادت
مستر ویزر که شخص بیغرض و بیطرفی است خیلی اهمیت دارد
مستر ویزر در آنوقت در لیوپلد ویل بود و او هم تصدیق
مینماید که استانلی چارهٔ جز تصرف کردن کشتی نداشت
استانلی بر عهدهٔ مسئولیت خود گرفته بود که آن ششصد نفر را
غذا دهد و آنهمه بار و آذوقه را از میان یک مملکت نا
امنی گذرانده بجائی که دویست و پنجاه میل مسافت دارد
برساند یکی از کشتیهای حکومت را برای تعمیر از آب در آورده

بودند و اسبابهای آن ناقص بود کشتی دیگر حکومت
در بانگالا بود که پانصد میل مسافت داشت و کشتیها این مطالب را
بخوبی میدانستند و تعجب اینکه چرا فوراً خواهش استانلی را
قبول نکردند کشتیهای انگلیسی فوراً کشتی خود را دادند و معلوم
نیست که غرض کشتیهای امریکائی ازین امتناع چه بوده است
همینکه این مشکل حل شد تهیه و تدارک عزیمت پرداختند
کشتیهای مخصوص حمل و نقل اینها بودند

استانلی صد و شصت نفر و چهار صد لنگه بار و شش الاغ
فلوریدا صد و شصت نفر و صد لنگه بار و شش الاغ . بیس
پنجاه نفر و صد لنگه بار با دو کشتی دیگر که از عقب میکشید

و یکی سی و پنج نفر و دیگری شصت نفر حمل میکرد کشتی
کشتیها موسوم به هانری ریت که پنجاه نفر و صد لنگه بار
حمل میکرد با دو کشتی دیگر از عقب میکشید که یکی پنجاه و دیگری
سی و پنج نفر حمل میکرد من حیث المجموع پانصد و نود نفر و هفت
صد لنگه بار و دوازده الاغ داشتند خیال مأمورین این
بود که حتی المقدور بسرعت پیش رفته در حوالی آبشار استانلی
در نقطهٔ مساعدی اردو بزنند و آنرا متحصن ساخته بارها را
در آنجا باقی بگذارند و خودشان با بار و بنه سبک بمملکت
مجهول داخل
شوند

فصل چهارم

روز اول کشتیهای هانری ریت و استانلی بخط مستقیم راه خود را
طی کردند بدون اینکه حادثهٔ روی دهد ولی طول نکشید
که کشتی پیس گرفتار اشکالات شد تازه از لنگرگاه دور
شده بود که سکان کشتی بکلی شکست و اختیار کشتی از دست
رفت کاپیتان هر دو لنگر را انداخت لنگرها کشتی را کشیده
برد بمیان یک جریان شدید آنوقت مجبور شدند زنجیرها را
ببرند تا از آن موقع خطرناک خلاص شوند و چاره دیگری
نماند جز اینکه کشتی برگشته بنقطه عزیمت خود مراجعت نماید
کاپیتان و هاشنیت کشتی مجبور شدند به لیوپلدویل که شش

میل دور بود بروند و سکان کشتی را در کارخانهٔ حکومتی تعمیر نمایند
بدینواسطه یک روز تمام تضییع شد بعد تا سه روز آنها با سرعت
خوبی طی مسافت کردند کشتیهای استانلی و هانری ریت
خوب میرفتند ولی کشتی پیس همیشه عقب میماند از کینشاسا
که نقطهٔ عزیمت باشد تا موانا که هشتاد و هشت میل مسافت
دارد این مسافرین دو روز دیرتر از مدت معموله رسیدند
از موانا که گذشتند کشتی پیس روز بروز بیشتر خراب
شد تا اینکه در حوالی بولوبو بکلی بیکاره شد و باختیار
جریان آب حرکت میکرد آنوقت لنگر انداخته قایقی را روانه
کردند و کاغذ نوشته از کشتی هانری ریت استمداد کردند

روز بعد کشتی بدبخت پیس ازد مباله ها نزی ریت بسته
شده با کمال افتضاح تشریف فرمای بولولو شد .

اوقات مأمورین خیلی تلخ بود که بدین قسم هر روز مجبور
میشدند برای خاطر کشتی پیس لنگ کنند ولی اوقات
تلخی و یأس زیادتر شد وقتی در نصف راه بولولو دیدند
که کشتی استانلی و هانزی ریت در وسط روز در لنگرگاهی
لنگر انداخته اند و نجار هم ندارند .

معلوم شد جهت این توقف آنکه اجزای کشتی استانلی
خط معموله کشتی رانی را گذارده از خط دیگر میرفته اند و تحقیق
میکرده اند که در کجاها سنگ است و یکدفعه که خیلی سعی میکرده اند

که آنها را از ریشه بکنند در اثنای این مجاهدات قسمت
جلو کشتی شکسته بود بعد از اینکه سه نفر ماشینیستها تحقیق
کردند معلوم شد که میشود عجالةً تعمیر مختصر کرد و تخته های
آهن بجای شکسته چسبانید و دو روز تمام صرف این
کار شد در صورتیکه همگی با کمال جد و جهد و مواظبت کار
میکردند .

چون استانلی و همراهان به بولولو رسیدند مجبور شدند
که کشتی استانلی را پس بفرستند به کواموت که ماژور بارتلو
صد و پنجاه و سه نفر همراهانش را بیاورد و دستورالعمل اکید
دادند که تفحص قطعات سنگ را بوقت دیگر بگذارد .

مارز برای اینکه تضییع وقت نشود و جبران وقتی را که
کشتی استانلی تلف کرده بود نماید راضی شده بود که
از رود وامبوکو تا کواموت که پنجاه میل مسافت است
پیاده راه را طی کند درین موقع کاپیتن کشتی فی الواقع
هنر خود را نشان داد و در ظرف سه روز رفت و مارز را
برداشته به بولوبو معاودت کرد .

درین اثنا ماشینیست کشتی پس از چلاقی کشتی خود خجالت
کشیده با یکی از همقطاران خود که در کشتی هانری ریت
خدمت میکرد مشاوره کرده تدبیری نمودند و دخل و تصرف
غریبی در ماشینهای کشتی کردند از اتفاقات حسنه تدبیر

آنها پیشرفت حاصل کرد تا یک دو هفته آثار آن معلوم
شد و آن کشتی چلاق جلو همه سفاین افتاده بیرقداران
دسته سفاین گردید استانلی تعمیر کننده کشتی میگفت
خوبست بزودی از دولت برای این اختراع خودتان
امتیاز بگیرید که این امر مخصوص شما باشد .

خلاصه مستر جهن رز تروپ را در لیوپلدویل عقب گذارده
بودند که مواظب و مراقب آذوقه ها باشد و در بولوبو
هم اردوئی زده و آنرا در تحت حکم مستر وارد و مستر بونی
با صد و بیست و پنج نفر آدم قرار دادند در کشتیها اکنون
ششصد و چهل نفر آدم باقی ماندند با پانصد لنگه بار و چند

راس مال بعد از عزیمت از بولوبو اتفاق یا حادثه که قابل
ذکر باشد روی نداد و نه از آدمها کم شدند و نه از بارها کسر شد نه
قحطی دست داد و نه اسباب زحمت یا تشویش فراهم آمد .

بومیها در همه جا از مسافرین خوب پذیرائی کردند و بقدری آذوقه
وافر فروختند که آدمهای استانلی بزودی حرمانهای قحطی و قلت را
که از لب دریا تا پل متحمل شده بودند فراموش کردند معلوم شد
که بر وزن هر یک از آدمها از ده الی بیست کروانکه افزوده شده بود
مسافرین با مزاج صحیح و دماغ خوش راه خود را امتداد دادند
و روزی از پانزده الی سی فرسخ راه می پیمودند هر شب مقارن
ساعت پنج لنگر می انداختند و هیزم برای ماشین جمع میکردند

از طرف دیگر اجاق ساخته آشپزها با کمال عجله مشغول پخت و پز
میشدند و بعد از آنکه بقدر لزوم کوره کشتی هیزم بریده و بکشتی حمل
میکردند شام صرف میشد بعد بارو بنه را می بستند که روز بعد صبح
زود بتوانند راه بیفتند چون از اینهمه فارغ میشدند همه استراحت مینمودند

در این اوقات تقریباً نهصد میل از ساحل آتلانتیک و پانصد
میل از لئوپلدویل و استانلی پل دور شده بودند در روز
سی ام ماه مه قراء بانگالا نمودار شد در سنهٔ ۱۸۷۷ وقتی دفعهٔ
اول استانلی میخواست از رود کنگو نزول کند در همین جا
مورد حمله گشته بود طوایف ساکن در کنارهای رود نهایت
جنگی بودند و چنین زد و خوردی مابین استانلی و این طوایف

در گرفته بود که شصت و سه قایق بمحاربه میپرداختند بالاخره
آنها عقب نشسته استانلی راه خود را امتداد داده بود از آن وقت
ببعد حکومت کنگو در این محل قراولخانه ساخته و صاحبمنصبان
آن بطوری با ملایمت با بومیها رفتار کرده بودند که ترک
مخاصمه شده و آمد و شد و مراوده و دوستی دایر گشته بود
قربانی انسانی را ترک کرده بودند و در ظرف این ده سال
بقدری ترقی حاصل شده بود که استانلی متعجب شده بود
که چه اختلاف کلی بهم رسیده است .

چون استانلی با صاحبمنصبان خود و تیپوتیپ از کشتی پیاده شد
لیوتنان برت مأمور حکومت با کمال عزت و احترام از او

پذیرائی کرد و بسلامتی یکدیگر باده نوشیدند و تعارفات
معموله مبادله شد حتی بعضی خطابه‌های توصیف و تمجید هم از
طرفین بیان شد استانلی در جواب باده که بسلامتی او
نوشیده شد گفت که من نمیتوانم فراموش کنم که در ده
سال قبل همین بومیها که حالا اینقدر مهربان و مهمان نواز
هستند از من چه پذیرائی کردند این بنای عالی و این
خانه‌های حسابی و این دشتهای مزروع و این نظم و انتظام
کامل همه آثار تمدن است و کلیه این اوضاع تأثیر زیادی
برمن مینماید؛ نیز بصاحبمنصبان مقیم آنجا از جهت این ترقیات
تهنیت گفت فی الواقع شخص بعد از مشاهده اینهمه تکمیلات

و تنظیمات چه طور میتوانست امیدواری زیاد و آینده حاصل
نکند خلاصه برای تشریفات استانلی که در یکوقتی مأمور
شراکت کنگو بود توپخانه آنجا شلیکی کرد .

در بانگالا تیپوتیپ از استانلی مرخصی حاصل کرد و در سابق بیان
کرده ایم که چگونه اتفاق افتاد که آن عرب معروف
بحکومت ولایت آبشار استانلی منصوب شد همینقدر بنویسیم
که تیپوتیپ از راه دریا تا دهنه کنگو آمد که از آنجا به بانگالا
برود و الا اگر از راه خشکی میخواست این مسافت را طی کند
بیشتر از یکسال طول میکشید در وقت عزیمت تیپوتیپ
ماژر بارتلو و چهل نفر سودانی در کشتی هانری ریت نشسته از او

متابعت نمودند و کشتیرانی کرده تا بونگو رسیدند در اینجا
زد و خوردی مابین آدمهای تیپوتیپ و بومیها روی داد
و هفت نفر از متعلقین تیپوتیپ مجروح گشته بودند چون
سودانیها رسیدند از کشتی پیاده شده بومیها را میان
جنگل راندند و قریه آنها را آتش زدند .

بعد از این با کمال امنیت روانه شده رسیدند به یاراکومب
در اینمکان پانصد نفر برده گیران عرب جمع شده بودند
و تهیه تاخت و تازی میدیدند رئیس آنها شخصی بود موسوم
به سید بن حبیب این همان شیخی است که سیاح معروف
لیوینگستون هم درباب او ذکر نموده است تیپوتیپ با آنها

اطلاع داد که خود بحکومت آن ولایت تعیین شده است
و حکم کرد که تجارت و گرفتن غلام موقوف شود تپید
بن حبیب باطاعت حکم تیپوتیپ تن در نداد آنوقت
تیپوتیپ عریضهٔ بپادشاه بلژیک نوشت و قشون دولتی
درخواست کرد و متقبل میشد که با سی نفر سرباز حکومت کنگو
و آدمهای خود آنها را بانقیاد درآورد درین بین تیپوتیپ
بر مسند حکومت خود برقرار شده و بماژر بارتلو اطمینان داد
که بوعدهٔ خود وفا کرده و ششصد نفر حمال گرفته به یامبویا
خواهد فرستاد بعد از این مراتب ماژر بارتلو از او مفارقت
کرد که برود و باردوی استانلی ملحق شود .

استانلی در روز بیست و سیم ژون ۱۸۸۷ کاغذی نوشته در
ضمن گفته است دیشب ماژر بارتلو معاودت کرد سه روز دیر
آمد و این تاخیر خیلی اسباب اوقات تلخی من شد قرار براین شده بود
که در نوزدهم ماه بیاید خلاصه از ورود او بقدری خوشحال شدم
که اوقات تلخی فراموش شد .

امروز صبح لیوتنان استرز مهیا میشد که از رود آروویمی پائین برود
و ماژر را پیدا کند بر شما معلوم است که هر یک دقیقه ما چه قدر قیمت
دارد و تاخیر بهیچوجه جایز نیست درین صورت نمیتوانید تصور کنید
که وقتی زنگبارها کشتی بزی رئیت را از دور دیده فریاد شادی
کردند برای ما چه شعف بزرگی دست داد .

این کاغذ را استانلی از اروه‌ی یامبویا واقع بر رود آرووِمی
نوشته بود مسافرین در روز شانزدهم ماه از بانگالا باینجا رسیده
بودند بدون اینکه اتفاق شومی روی داده باشد رود آرووِمی
که در کنار راست رود کنگو جاریست یکی از شعب مهمهٔ آن میباشد
در میان آن جزایر زیاد واقع است و در کنارهای آن جنگلهای مخصوص
در فصول بارندگی رنگهای مختلف ظاهر میسازد و آنطرف جنگلها دشتهای
وسیع و حاصلخیز واقع است چون کشتیهای ما بالا میرفت میدیدیم
که کنارهای رود بتدریج مرتفع میشود و رنگهای قرمز و زرد و
سفید از میان سبزی اشجار نمایان شده منظر قشنگی ترتیب
میداد که در حوالی بانگالا چنین منظری وجود ندارد .

در کنار رود آرووِمی سفلا اهالی معروف به باسوکو مردمان
تنومند و جنگی هستند نیزه‌های بسیار دراز و تیرها و اسلحهٔ دیگر
دارند که کلیةً خوب ساخته‌اند و همیشه براق نگاه میدارند .
سلاح مخصوصی دارند که قابل ذکر است و آن عبارت است
از یک کاردی که تیغه‌های متعدد دارد و آنرا بر روی دشمن
میاندازند و وقت دست‌ها هری آنرا میاندازد در میان هوا
میچرخد چون بیست سی میل بالا رفتند بلنگرگاه یامبویا رسیدند
در آنجا بومیها با سرعت جمع شدند و حرکات آنها دلالت بر
مخاصمه مینمود جای ترس بود که اگر مسافرین در آن محل پیاده شوند
آنها حمله خواهند کرد و کشتیها چون سوت حرکت را زدند چنین صدای

غریبی دست داد که همه بومیها فی الفور رو بانهزام نهادند
دراین خصوص استانلی نوشته است که سه ساعت تمام ما با
این بومیها گفت وشنید کردیم ولی آنها در مخاصمه استادگی
مینمودند و بوضع تهدید درآمده نیزه های باسم خود را حرکت
میدادند و سپرهای خود را بلند میکردند زنگباریها از عقب
آنها رفته بقریهٔ آنها که هشتاد پا مرتفع تر از رود واقع بود
رسیدند و دیدند که قریه کلیةً خالی است چون ما یک شب
تضییع وقت نمودیم آنها از این فرصت مغتنم شده تمام اجناس
خودشان را گریزانده بودند بیچاره ها گمان میکردند که ما بچپاول
آمده ایم نه مرغی باقی گذارده بودند نه بزی ولی بقدر یک میل

مربع از باغات کاساوا در اختیار ما بود که از آنجا ما کولی بدست
بیاوریم خانه های اینجا کم وسعت و بشکل مخروطی ساخته شده است
کوچه آنها بقدر بیست پا عرض دارد دراین ده یکصد و نود خانه
موجود است همراهان ما میتوانستند بخوبی دراین منازل استراحت
کنند هم بالادست و هم پائین دست این قریه تا چندین
فرسخ همین طور قراء زیاد واقع است که هر یک از آنها
بتفاوت عبارتست از پانزده و بیست باسی خانوار .
درعقب این قراء جنگل انبوهی واقع است و جلوآن عبارتست از
موقع مرتفعی که از رودخانه چنانکه ذکر شد هشتاد پا ارتفاع دارد
ما آدم فرستادیم ده دوازده نفر از بومیها را گرفتند و باردوی ما

آوردند بیچاره ها مترقب بودند که مورد تنبیه و سیاست
خواهند شد ما از آنها مهربانی کرده و بعضی هدایا داده مرخص
کردیم تعجب و شعف آنها اندازه نداشت کم کم آنها با ما انس
گرفتند و دیگران هم برداشته همراه بارو مراجعت کردند
تا اینکه مراوده دوستانه
برقرار شد

فصل پنجم

موقعی که برای زدن اردو حصار کرده بودند در پایین
شلاله های اولیه و بر سراشیب تپه واقع بود دلیوتنان اپهرسن
و مستر جیمسن در بنای آن وارسی و مواظبت میکردند مستر دریز
آنرا تماشا کرده و بدین وضع از آن شرح میدهد .

قلعهٔ اردو که عبارت بود از مکان آذوقه و منازل فرنگیها
محوطهٔ بود که بیست الی سی یارد مربع وسعت داشت دور آن
دیوار ضخیمی از چوبها که هر یک از دو الی سه اینچ قطر و دوازده
الی پانزده پا طول داشت کشیده شده این چوبها را حتی المقدور
بهم نزدیک و وصل قرار داده بودند فقط همینقدر جا گذاشته بودند

که بشود لوله تفنگ را میان دو چوب قرار داد در طرفی که مشرف
رود خانه بود این دیوار چوبی بلافاصله در لب سراشیب دیوار
مانندی ساخته شده که پنجاه پا عمق داشت اینطرف طوری
بود که بهیچوجه من الوجوه بومیها یا اعراب نمیتوانستند از آنجا
حمله کنند بنابراین تحصنات دیگر لازم نیامد ولی در سه طرف
دیگر تخته بندی ترتیب داده شد که از زمین شش پا ارتفاع
داشت برای اینکه دو دسته از تفنگچیها بتوانند در آنجا بر روی
هم صف بسته در آن واحد شلیک کنند چوبهای دیوار بقدری
بلند بود که دسته تفنگچیان روی تخته بند در عقب آن محفوظ بودند
این تخته بند در مقابل بومیها که با نیزه و تیر و کمان جنگ مینمایند

خیلی مفید بود اما در مقابل اعراب که اسلحهٔ آتشی داشتند فایده
نمی بخشید و مردمان روی تخته بند مورد خطر زیاد میشدند .
برای پیش بینی این امر در خارج دیوار چوبی خاکریزی ساخته
شده بود که پنج پا ارتفاع داشت و عبارت بود از خاکی که
از خندق برداشته بودند این خندق تمام این محوطه را
احاطه میکرد و آنرا با آب پر میکردند در این قسمت افریقا
بارندگی وقت معینی ندارد بلکه در اوقات مختلف بارش شدید
میبارد عادتاً هر چند روزی یکدفعه چنین بارندگی دست
میدهد و نه تنها خندق زود پر میشود بلکه فایدهٔ دیگری هم دارد
اگر راه قشون ساخلوی این قلعه بارود خانه مقطوع گردد آنوقت

میتوانند از همین خندق آب بردارند .

در اطراف رو بخشکی این محوطه که بارو وی اعراب هم نزدیک تر بود دو سنگر نیم دایره ساخته شده و بطوریکه مستحفظین اردو میتوانستند از پهلو بر حمله آوران گلوله باران نمایند در داخل محوطه پنج اطاق مانند جائی از چوب و علف و تخته ساخته بودند تخته ها را از قایقهای کهنه شکسته و در آورده بودند از این پنج اطاق سه اطاق مخصوص سکنای فرنگیها نموده بودند و از اسباب امتعه تقریباً پر شده بود و چهارمی را بمنزله انبار بکار برده بودند آنهم پر بود از پالانهای الاغها و اسباب خورد و ریز از قبیل بیل و کلنگ وغیره این چهار اطاق بیک اندازه

بود اما پنجمی چون مخصوص اسباب نبود بقدر نصف آنها وسعت داشت گذشته از اینها یک انبار کوچک و چهار اطاق کوچک برای خدمتکاران سفره موجود بود .

دو مدخل این محوطه هر یک قریب سه پا عرض داشت و برای هر کدام از آنها از تخته های ضخیم قایقها دری ساخته بودند این درها را مانند آقشقه بالا میکشیدند و در هنگام روز تیرهای کلفت زیر درها قرار داده باز نگاه میداشتند وزن آنها طوری زیاد بود که پنج شش نفر لازم بود که بتوانند آنها را بلند کنند هر شب این درها را می بستیم و دو نفر برای کشیک قرار میدادیم بر روی خندق چند تخته سبک انداخته و از آن رو

عبور و مرور میکردیم و اگر لازم میشد برای انقطاع راه
ممکن بود آن تخته ها را در آن واحد کشیده برداشت .
این محوطه از طرف جنوب استحکامی جز دیوار چوبی نداشت
اما اردو همین طرف زده شده بود و دیوار و خندق دور
آن کشیده شده و محفوظ بود در اینطرف خارج از محوطه اولی
محوطه دیگری بود که اطاقهای کوچک زیاد از علف برای
سربازها ساخته شده و انتهای جنوبی آن با پائین ترین نقطه
آب مساوی بود میان این اطاقهای علفی چهار اطاق دیدم
که بام آنها بشکل مخروطی بود از قراریکه اعراب بومی سوزانده
بودند همین چند اطاق مخروطی باقی مانده بود .

احداث این اردو طول زیاد کشید تا اینکه مکان امنی فراهم
آمد قبل از عزیمت استانلی همه مردمان با قوت اردو مشغول
احداث این اردو شدند و استانلی بالاخره با کمال خوشحالی
مشاهده کرد که آنچه برای استحکام و امنیت آن مکان میسر
بود ترتیب داده شد قرار برین شد که ماژر بارتلو ریاست
حفظ این اردو منصوب شود و مستر جمیسن نیز چون بستگی
خاصی بماژر داشت بنیابت او تعیین شد .
هشتاد نفر مردمان مسلح در تحت حکم ایشان قرار داده شدند
نیز قرار براین شد که وقتی مستر رز تروپ و مستر وارد و
مستر بونی از استانلی پل مراجعت کنند با آدمها و بارهای خود

در همین قلعه باقی بمانند آنها صد و سی نفر آدم و ششصد لنگه
بار همراه داشتند و در آنصورت قوای این اردو عبارت میشد
از دویست و هشتاد و یک نفر که پنجنفر آنها فرنگی بودند .
سلخ ماه ژوئن سنه ۱۸۸۷ نزدیک بود و استانلی بکمال عجله اراده داشت
که دسته مقدمة الجیش قشون حرکت کند کاغذی عبارت
از دستورالعملهای خود نوشته بمازر بارتلو داد و در این
کاغذ باو امر نمود که تا ورود دسته بولوبو که در تحت حکم
مستر تروپ و مستر وارد و مستر بونی بود در یامبویا باقی بماند
آنوقت چنین احتمال میدادند که دسته بولوبو تا اواسط ماه
اوت وارد خواهد شد .

استانلی بمازر دستورالعمل داده بود که اگر تیپو تیپ بیاید
کار شما سهل خواهد شد اما اگر نیاید باید شما روزی دو
سه منزل طی کرده بیائید و باکه آنوقت که آلبرت نیانزا
مراجعت خواهیم نمود ملحق شوید .
استانلی در شرحی که از مسافرت خود برئیس کمیته استخلاص
امین پاشا نگاشته اهمیت مخصوصی باین کاغذ خود قرار
داده است ولی گویا بفایده نباشد که یک یا دو نکته را
خوب توضیح کنیم اولاً برای اینکه وضع مخصوص مازر بارتلو را
معین نمائیم و ثانیاً برای اینکه معلوم شود که غذابها و مشقتهائیکه
بعدها این اردو کشید تقصیر استانلی نبود و بواسطه دستورالعمل

ندادن او بوده است .

در صبح بیست و هشتم ماه ژوئن استانلی با سیصد و هشتاد
و نه نفر من حیث المجموع از اردوی مذکور روانه شد و راه
خود را بسمت مشرق از میان جنگل طی کرده بزودی از نظر
ناپدید شد از آن بعد حکم اردوی یامبویا بعهدهٔ ماژر بارتلو
بود در وقت معین مستر وارد و مستر بونی هم با دستهٔ خود
آمده ملحق شدند و دیگر کاری نماند جز اینکه تیپوتیپ با ششصد
نفر حمال خود بیاید تا اینها اردو را چیده بسمت مشرق از
عقب استانلی بروند ولی چندین ماه گذشت و آنها در کمال
بطالت چشم انتظار داشتند تیپوتیپ وعده کرده بود که در

اوایل ژولیه با دستهٔ خود باردو خواهد رسید ولی یک
سال تمام طول کشید تا اینکه حمالها آمدند آنهم در عوض ششصد
نفر فقط چهارصد نفر حمال آمدند .

جای تعجب است که ماژر بارتلو چرا اینقدر وقت منتظر شد در صورتیکه
باو امر شده بود که بیشتر از آخر ماه اوت ۱۸۸۷ منتظر نشود و حمالها
بیایند یا نیایند او روانه شود گویا توضیح این مطلب آنکه ماژر آذوقهٔ
زیاد در اردو داشت که میبایست بامین پاشا برساند و اگر با
حمالهای خود روانه میشد نمیتوانست آنهمه آذوقه را همراه ببرد از طرف
دیگر فکر میکرد که رفتن او بدون آذوقه ثمری ندارد .

کار ماژر بارتلو خیلی مشکل شده بود در ماه ژوئن ۱۸۸۸ کاغذی

بکمیته نوشته گوید تیپوتیپ با ما خلف وعده و عهد نمود
و من از اتفاقات و وقایع واقعه میتوانم حدس بزنم که
سبب این تاخیر او در گرفتن حمال و جهت اینکه از عدهٔ معین
کمتر حمال گرفته است چه بوده است در همان کاغذ مارز
نوشته است که بیشتر ازین منتظر شدن بیفایده بلکه بتقصیر است
زیرا که تیپوتیپ بهیچوجه من الوجوه خیال ندارد که از ما امداد
نماید از طرف دیگر برگشتن هم برای ما اسباب رسوائیست
معلوم میشود که تیپوتیپ عمداً در ایصال امداد مسامحه میکرد
و خیالش این بود که باروت تحصیل کند در افریقای مرکزی
تحصیل باروت خیلی مشکل و گران است برده گیری در کمال

آزادی مجاز بود و اغلب برده گیران اقوام و خویشان
خود تیپوتیپ بودند آنها هم برای تحصیل باروت و آذوقه
جان میدادند و چون مطلع شدند که در اردوی یامبویا
باروت و مهمات زیاد موجود است بفکر غارت آن افتادند
دفعةً سلیم بن محمد که یکی از آدمهای تیپو بود با دو هزار نفر تابعین
در حوالی اردو ظهور کرد و اول بومیها قدغن کرد که با آدمهای
سفید ما کول نفروشند بعد حکم کرد که قایقهای اردو را
بشکنند بالاخره صراحةً آذوقه ها و مهمات اردو را مطالبه کرد
مارز جواب نفی داده و بکمیته نوشت که تیپو خلف عهد
نموده است از انگلیس دستور العمل بقونسول انگلیس مقیم زنگبار

فرستاده شد و قونسول هم ملامت سختی از تیپو تیپ کرده

کاغذ تهدید آمیزی باو نوشت بعد از این تفصیلات

تیپو سلیم بن محمد را از یامبویا عقب کشید .

بالاخره ماژر بارتلو تهیهٔ حرکت کرد و در روز یازدهم

ژوئن ۱۸۸۸ با اردوی خود بسمت مشرق روانه شد

ماژر بیت و دو نفر سودانی و صد و ده نفر زنگباری

و چهار صد و سی نفر از اهل مانویما دارای تفنگ داشت

و حمالها چهار صد و هشتاد بار حمل میکردند از استانلی هیچ

خبری نرسیده بود ماژر بارتلو مصمم شد که از همان راهی

که او رفته پیش برود و اگر در اثنای راه خبری حاصل نکند

تا کاوالی پیش برود و اگر در آنجا هم خبری تحصیل نماید

برود تا کیبرو در کاغذیکه بکمیته نوشته گوید اگر در کاوالی

یا در کیبرو اطلاع حاصل نمایم که استانلی در کجاست هر قدر

دور باشد تعقیب (؟) من میتوانم خود را باو برسانم و اگر

در جائی گیر افتاده باشد من تمام

تلاش خود را برای استخلاص او

بکار خواهم

برد

فصل ششم

چنانکه قبل ازین هم ذکر نمودیم استانلی در روز بیست و
هشتم ژوئن سنه ۱۸۸۷ از اردوی یامبویا حرکت کرد و تا پانزده
ماه هیچ خبر صحیحی نه از او و نه از همراهان او حاصل نشد .
معلوم شد که در نقطهٔ تلاقی رود کنگو با رود آروویمی او
داخل در یک جنگل انبوه کهنی شده است که هنوز راه
عبور و مروری در آن دایر نبوده و کسی نمیدانست که انتهای
آن جنگل بکجا میرسد و در میان آن جنگل چه بوده واحدی
اطلاع نداشت که آیا او زنده است یا مرده در اینباب
چون از دکتر شواین فورت و دکتر جنکر استفسار نمودند

اولی گفت که هیچ جای تشویش و اضطراب نیست و
دومی گفت از خیال حملهٔ بومیها آسوده باشید این جوابها
اسباب اطمینان گردید ولی طولی نکشید که اخبار بد آمد
از سنت توماس تلگرافی رسید باین مضمون که استانلی
کشته شده است از زنگبار خبر آمد که تیپو تیپ کینهٔ قدیمی
نسبت باستانلی در دل داشته و در این موقع امر نموده است
که همه مسافرین را بقتل برسانند بعد معلوم شد که این خبر هم
دروغ است .

ولی معلوم نبود که سبب آن سکوت طولانی چیست و از
خاطر مردم هنوز محو نشده بود که وقتی خبر قتل گردون

رسید کسی باور نمیکرد و حال آنکه بعدها معلوم شد که صحیح بوده است جای مخافت بود که مبادا این هم همانطور باشد مکتوباتی هم که از مستر هربرت وارد میرسید مزید این مخافت میشد همه کس براین عقیده بود که از آنجائیکه مشارالیه یکی از صاحبمنصبان استانلی میباشد البته قول او بیشتر مناط اعتبار است تا قول اجزای مجمع جغرافیائی که از اطاق خود بیرون نرفته و سفر نکرده اند و فی الواقع اینطور بود و مشارالیه میدانست که استانلی با همراهان خود داخل در یک ناحیه مجهوله شده است و از طرف دیگر اردوی یامبویا هم از خارج و هم از داخل مورد خطر بود و وقتی روزنامه گلوا اظهار کرد که

خبر رسمی در فوت استانلی حاصل شده است و این خبر به بروسل رسیده دیگر هیچ شک و شبهه در صدق این امر باقی نماند اعتقاد مردم براین بود که مسلماً صحت یا سقم این مطلب را در بروسیل بهتر از همه جا خواهند دانست ولی در ادارات مملکت کنگو هنوز خبری که بتوان اعتماد درست بآن کرد نرسیده بود کاغذهای پی در پی بنایب الحکومه آشار استانلی فرستادند و در باب استانلی استفسار نمودند جواب همه کاغذها این بود که از استانلی خبری نیست .

بعد از این اوقات خبری شایع شد باین مضمون که پاشای سفید بجنگ متمهدی میرود و مردم باکمال عجله از این خبر استنباط

کردند که باید پاشای سفید استانلی باشد و حال آنکه بعدها
معلوم شد که پاشای سفید کاپیتن ونزل بوده . درین
اثنا کاغذ غریبی واصل شد غرض مکتوبی است که عثمان دجنه
بژنرال گرنفل نوشته بود و لفاً مسوده کاغذ دیگر هم فرستاده
بود . درین کاغذ بعد از اظهار این مطلب که متمهدی امین پاشا را
مغلوب کرده است نگاشته بود .. توفیق (یعنی خدیو مصر)
سیاحی را موسوم باستانلی پیش امین فرستاده و کاغذی باو
نوشته بود که همراه استانلی مراجعت کند ولی او اطاعت
حکم توفیق را ننمود و ما را با کمال شادی پذیرفت نیز مسوده
از کاغذی که توفیق بامین نوشته است لفاً میفرستم و نیز قبهائی

هم که ما از عثمانیها گرفته ایم با همین کاغذ ارسال میدارم .
بمن خبر رسیده است که یک سیاح دیگری هم آمده است
که بملک امین برسد ولی دوباره برگشته است من
اکنون از او تجسس مینمایم و اگر او دوباره باین صفحات
بیاید مسلماً او را اسیر خواهم کرد .

بنا براین اخبار عقیده مردم این شد امین پاشا و استانلی
هر دو گرفته شده و در دست متمهدی هستند از هر طرف
کاغذ و دستور العمل فرستاده شد که آنچه تجسس و تفحص ممکن است
بکار برده شود و در آن زمان خیالات عموم اهالی مصروف
همین امر بود و بس .

بالاخره خبر رسید که استانلی صحیح و سالم است و با امین پاشا
ملاقات کرده است شبی مسیو گُشن در مجلس وکلا اجازه خواست
که تلگرامی را که در همان آن باو رسیده بخواند تلگرام تاریخ
بیست و یکم دسامبر سنه ۱۸۸۸ بود و از سنت تماس زده بودند
و مطلب آن تلگرام از اینقرار بود .

از آثار استانلی کاغذهای چند مورخه بیست و یکم اوت سنه ۱۸۸۸
رسیده است و در آنها نوشته شده که دیروز کاغذی از
استانلی رسید و از مرقومات او معلوم میشود که حالا در بانالیا
واقع بر رود آرو و یمی میباشد و هشتاد و دو روز قبل او از
امین پاشا مفارقت کرده است و امین پاشا صحیح و سالم بوده

و استانلی آذوقه کثیر پیش او باقی گذارده است و خود مراجعت
کرده است که دسته عقب ماندگان خود را با بارهائی که دارند
پیش امین پاشا بیاورد استانلی در روز هفدهم او وارد بانالیا
شده و خیال دارد بعد از ده روز عزیمت نموده پیش امین برود
و جمیع آدمهای سفیدی که با استانلی هستند صحیح و سالم اند .

وقتی آن شخص محترم این تلگرام را خواند و تمام کرد جمیع اجزای
مجلس از شادی برخاسته تا مدتی دست میزدند و چنان شعفی
دست داد که بوصف نمیآید چون این خبر در جراید نگاشته شد
تمام اهل مملکت انگلیس اطمینان قلب بهم رسانده
و نهایت شاد شدند

فصل هفتم

شرح سفر استانلی بعد از عزیمت از اردوی یامبویا در کاغذیکه برئیس کمیته نگاشته است مندرج است این مراسله مهمترین مراسلاتی است که از استانلی واصل گشته است ما آن کاغذ را در این محل درج میکنیم اما برای اینکه قصهٔ مسافرت مشهور کاملتر باشد بعضی مطالب را از کاغذهائی که استانلی بدوستان خود نگاشته اخذ نموده در همان کاغذ مندرج میسازیم .

میگوید که در یامبویا در کنار رود آروومی اندکی پائینتر از شلالهٔ اول اردوی با حصار و متحصنی قرار داده و ماژر بارتلو را که مسن تر از سایر صاحبمنصبان بود بریاست این اردو تعیین نمودم و مستر جمسن نیز

که از داوطلبان بود بنیابت و معاونت او گماشتم نیز قرار براین شد که صاحبمنصبانی که در عقب مانده اند که مستر تروپ و مستر وارد و مستر بونی باشند وقتی با بارها و آدمهای خودشان از بولوبو وارد شوند محکوم حکم ماژر بارتلو باشند ولی در دستور العملی که بماژر بارتلو داده بودم قید نمودم که مشارالیه بدون مشاوره با جمسن و تروپ و وارد هیچ اقدام یا حرکتی ننماید .

دستهٔ قشونی که در تحت حکم ماژر قرار گرفت عبارت بود از دویست و پنجاه و هفت نفر چون از ماژر خواهش کرده بودم که یک نسخه از دستور العمل هر یک از صاحبمنصبان را برای شما بفرستد البته مطالعه فرموده اید و بر شما معلوم شده است که من قرار براین

داده بودم که تا وقت ورود کشتی و صاحبمنصبان و آدمها و
آذوقه‌هائی که عقب مانده اند ماژر در یامبویا باقی بمانند و اگر
تا آنوقت آدمها و حمالهائی که تیپوتیپ وعده کرده است رسیدند
فبها با آنها راه بیفتد و از عقب ما بیاید آثار راه ما را بسهولت
میشد فهمید .

ما از جنگل راه پیموده بودیم آثار درختهای بریده و جای اردوهای
ما باقی بود و اگر تا آنوقت آدمهای تیپوتیپ نیایند و ماژر
بیشتر میل بحرکت داشته باشد تا باقامت در آنصورت بعضی از
اشیا را که در دستور العمل اسم برده شده پس فرستاده خود روزی
دو سه منزل طی کرده است از عقب ما بیاید تا اینکه من هم از دریاچه

نیانزا مراجعت کنم و ریاست اردو را بعهده خود گیرم این
دستور العملهای من خیلی واضح و صریح بود چنانکه صاحبمنصبها هم
اقرار میکردند بکلی مفهوم بود .

دسته ما که عبارت بود از سیصد و نود و نه نفر صاحبمنصب و
تابین در روز بیست و هشتم ژوئن سنه ۱۸۸۷ از یامبویا عزیمت نمود
روز اول را ما از لب رودخانه راه پیمودیم دوازده میل پیش
رفتیم و بناحیه بزرگ یانکونده رسیدیم چون ما نزدیک
شدیم بومیها دهات خود را آتش زدند و بمعاونت دود بر
پیش قراولان ما که موانعی را که آنها چیده بودند برطرف
میساختند حمله کردند زد و خورد ما پانزده دقیقه طول کشید

روز دوم ما از جاده که بداخل مملکت میرود بسمت مشرق مایل
بود راه پیمودیم تا پنجروز از همین جاده پیش رفتیم درصورتیکه
دو طرف ما جمعیت کثیری مسکن بودند بومیها برای اذیت
و مانع شدن و صدمه زدن بما آنچه بعقلشان میرسید فروگذار
نکردند ولی ما از میان اینهمه عبور نمودیم درصورتیکه یکنفر از ما تلف
نشد بعد حدس زدیم که این جاده ما را از راه خودمان خیلی دور
میاندازد بنابراین از یک جاده که بسمت شمال مشرقی امتداد
داشت روانه شدیم و در روز پنجم ژولیه دوباره بکنار رود
رسیدیم از این تاریخ تا بعد هم اکثر ما از کنار دست چپ رود
آرو ویمی پیشرفت کردیم .

بعد از پانزده روز حرکت لاینقطع یک روز برای استراحت
لنگ کردیم روز بیست و چهارم حرکت ما از یامبویا دو نفر از
آدمهای ما گریخته شد در ماه ژولیه فقط چهار روز لنگ کردیم
در روز اول ماه اوت یکنفر از آدمهای ما از اسهال فوت کرد و این
اول شخصی بود از آدمهای ما که وفات نمود تا سی و چهار روز
پیشرفت ما بی خطر شد ولی درین مکان ما داخل شدیم بیک
بیابانی که عبور ما از میان آن نه روز تمام طول کشید و در آنجا
گرفتار عذابهای زیاد شدیم و چندین نفر از آدمهای ما تلف
شدند و در آنوقت رودخانه برای ما خیلی مساعد بود و کشتی کوچک
خودرا با چند قایق دیگر بر رودخانه انداخته بارهای آدمهای بعض

باخته شده را بمیان آنها گذارده حمل میکردیم و بدینواسطه در
ماه اول پیشرفت ما اگرچه چندان تعریف نداشت ولی از
حیثیت سرعت زیاد بد نبود .

در روز سیزدهم ماه او مسافرین بقریه رسیدند که در وسط راه
شلاله پاپکا و نیپوکو واقع است در اینجا دفعهٔ اول ضرب سختی
برارد و وارد آمد بجهت اینکه استانلی و همراهانش اردو زدند
بومیها یکبار دیگر رودخانه جمع شده حمله برآنها کردند و در
عقب درختهای کوتاه انبوه پنهان شده مانند تگرگ تیرهای
مسموم برروی اردو میریختند قبل از همه زنگباریها بمقام تصادف
برآمدند و صاحبمنصبان ما چون صدای تیراندازی شنیدند بسمت

رودخانه دویدند لیوتنان استرس چون از همه جلو بود
باکمال سرعت با چند نفر سرباز داخل قایق شد و آنرا تا وسط
جریان پیش راند بعزم اینکه دشمن را از آنجا منهزم سازد
درصورتیکه لیوتنان سرپا ایستاده بقایقچیها دستورالعمل میداد
دفعةً تیر مسمومی باو رسید و بطور خطرناکی مجروح ساخت
لیوتنان همان دقیقه افتاد و شش هفت نفر از زنگباریها
هم مجروح شدند لیوتنان را باردو مراجعت داده
دکتر پارک مشغول معالجهٔ او شد بعد از سه هفته او چاق
شد ولی آن آدمهای رشید که با او رفته بودند فوت
شدند یکنفر از آنها نزدیک ساق دست زخم مختصری خورد

بعد از پنجروز از شاقلوتس فوت کرد یکی دیگر از نزدیک
شانه از اعصاب باز و مجروح گردید او هم شش ساعت
بعد از دیگری از همان مرض فوت شد یکی دیگر از گلو
مجروح شده هفت روز بعد وفات کرد یکی که از پهلو
زخمی شده بود همان شب مرد آنوقت هیچکس نمیدانست
که سم آن تیرها چیست اما بعدها استانلی معلوم کرد که آن
سم عبارت بود از گرد اجساد یکنوع عنکبوت قرمز که
خشک کرده بعد میکوبند و در روغن زیت میریزند .
خلاصه بپردازیم بقصهٔ خود - در روز پانزدهم ماه مستر جفسن که
دستهٔ بری در تحت حکم او بود بداخل مملکت روانه شده

راه خود را گم کرد و با آدمهای خود ناپدید شد و تا
بیست و یکم ماه نتوانست استانلی را پیدا کند بعد دوباره
باَنها ملحق شد .
در روز بیست و پنجم او مسافرین رسیدند بناحیه ارجلی
در روبرو مکان اردوی آنها دهنهٔ رود پنوکو که شعبهٔ بود
از رود کنگو واقع بود .
استانلی نوشته است که در روز سی و یکم ماه دفعهٔ اول
برخوردیم بدستهٔ از اهل مانویما که متعلق بقافلهٔ او گاروا
بودند این شخص وقتی غلام بچهٔ بوده است در خدمت
سیاح معروف اسپک بدبختیهای ما از همان روز شروع

شد من عمداً راه گنگورا اختیار کرده بودم که از اعراب
احتراز کنم تا مبادا آنها بواسطهٔ هدایای خود آدمهای مرا
گول زده ببرند فی الواقع سه روز از این ملاقات نگذشته
بود که بیست و شش نفر از آدمهای من رو بفرار گذاردند .
در روز شانزدهم سپتامبر رسیدیم بمبیسا رووگی که رو
بروی اردوی اوگاروا زده شده بود چون مأکول
در اینجا خیلی قلیل بود و این شخص در ناحیهٔ وسیعی قلت
و قحطی انداخته بود فقط یکروز در نزدیکی او لنگ کردیم
من با چنین شخصی بقدریکه مقدور بود بطور دوستی رفتار
کردم معهذا پنجاه و شش نفر از آدمهای من گریخته پیش او

رفتند زیرا همه سومالیها خوشتر داشتند که در خدمت اوگاروا
باشند تا اینکه با من متصل مجبور بطی مسافت باشند نیز پنجنفر
سودانی با جازهٔ من باردوی او رفتند اگر آنها با ما آمده بودند
مسلماً همگی میمردند و حال آنکه در اردوی اوگاروا احتمال میرفت
که شفا یابند نیز من ماهی پنج دالر باوگاروا پول دادم که باین
اشخاص غذا بدهد .

در روز هجدهم سپتامبر از اردوی اوگاروا عزیمت نمودیم و
در روز هجدهم اکتبر رسیدیم باردوئیکه متعلق است به کیلینگا لنگا
این شخص زنگباری بود و از غلامان عابد بن سلیم معروف که
شیخی بوده است عرب و اعمال ظالمانه و خونریزی او در کتاب معنون

به کنگو و ایجاد حکومت آزاد آن مرقوم است بوده .
این ماه بر ما خیلی سخت گذشت هیچکس از قافلهٔ ما خواه سیاه
و خواه سفید این ماه پر عذاب را فراموش نخواهد کرد .
وقتی از اردوی اوگاروا بیرون آمدیم دستهٔ ما عبارت
بود از دویست و هشتاد و سه نفر زیرا که از سیصد و هشتاد و
نه نفر ما شصت و شش نفر از یامبویا تا اوگاروا گریخته یا فوت
کرده بودند و در اردوی عرب مذکور پنجاه و شش نفر ناخوش
گذارده بودیم چون به کیلینگا لنگا رسیدیم معلوم کردیم
که پنجاه و پنج نفر دیگر از گرسنگی مرده یا گریخته بودند .
غذای عمدهٔ ما میوهٔ جنگلی بوده و یا یکنوع بادامی که درشت

و پهن بود و شباهتی بلوبیا داشت غلامهای عابد بن سلیم
گذشته از خصومت ظاهری و علانیه آنچه میتوانستند در خرابی
و عذاب ما فروگذار نکردند تفنگ و آذوقه و لباس زیاد
بقیمت نازل از آدمهای ما خریدند و وقتی ما از منزلگاه آنها
عازم شدیم کلیةً بی چیز شده بودیم آدمهای ما مطلقا برهنه
مانده بودند و قوت آنها هم بقدری کم شده که گشتی و چکرا
با هشتاد و بار نتوانستیم ببریم و آنها را در منزل کیلینگا لنگا در
تحت مواظبت دکتر پارک و کاپیتان نلسن باقی گذاردیم خود
کاپیتان نمیتوانست راه طی کند و بدین جهت عقب ماند و ما بعد از
دوازده روز رسیدیم بیک اردوی یومبیا که معروف است

به ایب وری .

از منزلگاه کیلینگا لنگا تا ایب وری حالت ما بهتر نشده بود

جمیع این صفحات تا مسافت قلیلی از ایب وری مورد غارات

و چپاول و صدمات اعراب گردیده بود فی الواقع این اعراب

بطوری ظلم میکردند که مابین منزلگاه اوگاروا و ایب

وری یک خانه از بومیها باقی نمانده بود و آنچه هم از

دست غلامهای اوگاروا و عابد بن سلیم باقی مانده بود

آنرا هم فیلها خراب کرده و تمام این ناحیه را بیابان محض

کرده بودند ولی در خود ایب وری ما از دستبرد

غارتگران محفوظ بودیم خاک آنجا خاک بکری بود و جمعیت

کثیری در آن ناحیه متمکن و مأکول وافری موجود بود .

عذاب ما از گرسنگی که از بیت و یکم او شروع شد در

دوازدهم نوامبر باشهار رسید هم از ما و هم از حیوانات ما

فقط نشر یحی باقی بود از سیصد و هشتاد نفر اکنون فقط

صد و هفتاد و چهار نفر باقی مانده بودیم در صورتیکه بعضی از

ما ها دیگر امید حیاتی نداشتند بنابرین در آنجا مکث

نمودیم که مردمان ما قدری جان بگیرند تا آنجا آدمهای ما

آنچه را که تا آنها میگفتیم باور نمیکردند و امید بهبودی نداشتند

صدمات و عذابهائی که متحمل شده بودند بقدری سخت و

شدید و جنگل بقدری ممتد و لایتناهی بود که حرفهای ما که

میگفتیم عنقریب بمزارع و مواشی خواهیم رسید و دریاچهٔ
نیانزا را خواهیم دید و امین پاشا را ملاقات خواهیم کرد بخرج
نمیرفت و باور نمیکردند بما چنین مینمود که زنجیری بگردن این
بدبختها انداخته آنها را میکشیم میگفتیم همینکه ازین ممالک
قحطی بگذریم مملکتی هست که هنوز دست غارتگران بآنجا نرسیده
و مأکول در آنجا وافر هست و در آنجا برای شما بقدری خوش
خواهد گذشت که این صدمات را فراموش خواهید کرد پس بچه‌ها
اهتمام کنید بقدری زودتر برویم تا زودتر برسیم
این حرفهای ما اثری نمیکرد و از فرط گرسنگی و عذاب
تفنگها و قمهات خود را برای چند دانه ذرت میفروختند یا

آذوقه و قمهات را برداشته میگریختند و کلیتهً اطاعت باحکام
رؤسای خود نمیکردند بعد ازاینکه دیدم که خواهش و اصرار
و نصیحت مثمر ثمری نیست بلکه سیاستهای مختصر هم کفایت
نمیکند مصمم شدم که تنبیه قتل را در حق آنها بکار برم بنابرین
چون ده نفر از فراریها که خیلی مقصر بودند گرفتار گردیدند
امر کردم که در حضور همه آنها را آویخته خفه کنند ما سیزده روز
در ایپ ویری منتظر شدیم و از هر قسم نعمت بهرمند شدیم
و مرغهای مختلف و گوشت بز و بانان و ذرت و سیب
زمینی شیرین و لوبیا وغیره بقدر میل خوردیم .
جمیع این مأکولات خیلی وافر بود و آدمهای ما هرقدر میتوانستند

کلوی خود را پر میکردند نتیجهٔ این آن شد که در بیست و چهارم
نوامبر وقتی عازم البرت نیانزا شدم صد و هفتاد و سه نفر
آدمهای فربه و پر قوت داشتم فقط یکی از آنها از تیر مجروح
شده فوت کرده بود هنوز صد و بیست و شش میل مسافت
داشتیم تا دریاچهٔ مزبور ولی چون مأکول فراهم بود این
مسافت ابداً بنظر نمیآمد .

در روز اول دسامبر بار رسیدیم بنقطه که از آنجا صحرا پیدا بود
و از بالای تپه آنرا مشاهده نمودیم در روز پنجم دسامبر رسیدیم
بصحاری و از آن جنگل تاریک حزن انگیز و قاتل خلاص شدیم
بعد از صد و شصت روز سفر در میان تاریکی جنگل اکنون دوباره

روز روشن دیدیم و نور بر هر طرف تابیده همه چیز را در نظر ما
جلوه میداد بنظر ما چنین میآمد که هیچوقت سبزه باین طراوت
و دشت و چمنی باین دلکشی ندیده بودیم آدمهای ما از شعف
جست و خیز میکردند و با بارهای خودشان روی علف میدویدند
دوباره برای ما حظی که در سفرهای سابق حاصل کرده بودیم روی
داد و همان ذوق و شوق حاصل شد حالا پیش خود میگفتیم
وای بحال آن کسی از بومیها که بخواهد با ما معارضه کند هر قدر
هم اقتدار داشته باشد باکی نداریم آدمهای ما چنین جوش و
خروش و هیجانی داشتند که بر دشمن مانند گرگ بر گله حمله
میکردند بدون ملاحظهٔ اینکه طرف مقابل قوی تر باشند .

آن جنگل لا تتناهی بود که آدمهای مارا تا آن درجه بیجان و
پست کرده بود بطوریکه غلامهای عرب در منزلگاه کیلینگا انگا
اموال آنهارا با آن بی انصافی از آنها چپاول نمودند .

روز نهم ماه رسیدیم بمملکت شیخ مقتدر مازامبونی در این
ناحیه وسیع دهات و آبادی بقدری کثرت داشت که راه
عبور و مرور نبود مگر از میان دهات و مزارع آنها بومیها
از مسافت دوری مارا مشاهده کرده مهیای مقاومت شدند
ما همینکه بمیان چند ده رسیدیم تپه را اختیار کردیم و فوراً
مشغول شدیم بساختن اردوی مقتضی ساعت چهار بعد از ظهر بود
از هر طرف صداهای وحشت انگیز جنگ مسموع و در میان

این تپه ها منعکس بود از هر طرف هزاران هزار جمعیت جمع
میشدند صداهای شاخهای جنگی و طبلها معلوم میساخت
که عنقریب بجنگ خواهند پرداخت بعضی از این بومیها که
جسورتر بودند برما حمله کردند و ما بدون اشکال زیاد آنها را
عقب راندیم زد و خورد مختصری درگرفت و منتهی شد باینکه
ما کاوی تحصیل کردیم و آنشب صرف نمودیم فی الواقع بعد از
عزیمت از ساحل این دفعه اول بود که ما گوشت گاو چشیدیم
آنشب بطور صلح گذشت و طرفین برای جنگ روز بعد مهیا
میشدیم در صبح روز بعد که دهم باشد بنای مذاکره را گذاردیم
بومیها میخواستند بفهمند که ما کی هستیم ما هم میخواستیم بعضی اطلاعات

در باب آن مملکتی که اهل آنجا بدین وضع تهدیدآمیز ما را می
پذیرفتند تحصیل نمائیم چندین ساعت بگفت و شنید گذشت
طرفین از یکدیگر دور ماایستادیم بو میها گفتند که ما در واقع
تبعهٔ گاباراگا هستیم و پادشاه حالیه ما مازامبونی نایب
و جانشین اوست بالاخره ما بعضی هدایا از قبیل لباس و تعلیمهائی
برنجی برای پادشاه آنها مازامبونی دادیم آنها هم قبول کردند
و وعده نمودند که جواب او را روز بعد بما بدهند و در بین
هیچ خصومت و زد و خوردی ننمایند .

صبح یازدهم در ساعت هشت علی الطلوع شنیدیم که آدمی از
جانب مازامبونی با ما اعلام میکند که رأی پادشاه برایست

که این اجنبی‌ها از مملکت اخراج شوند جمع اهالی آن دره و حوالی آن
در جواب آن اعلام صداهای جنگجوئی وحشتانگیزی مسموع ساختند
در زبان آنها لفظ کانوانا بمعنی صلح است و لفظ کوروانا بمعنی جنگ
ما هنوز در شک و شبهه بودیم که جنگ است یا صلح مترجمی را قدری
نزدیک فرستادیم که این مطلب را تحقیق کند و بفهمد که آیا کانوانا است
یا کوروانا آنها جواب دادند که کوروانا است و برای اینکه حرف
خودشان را قدری هم قوت بدهند دو تیر بسمت ما انداختند .
بدین واسطه دیگر جای شک و شبهه باقی نماند .

تپه که ما بالای آن اردو زده بودیم ما بین سلسلهٔ از تپه‌های مرتفع
و سلسلهٔ از تپه‌های پست‌تر از آن واقع بود در یکطرف دره تنگی

بود که دویست و پنجاه یارد عرض داشت از طرف دیگر درهٔ
که سه میل عرض داشت از طرف شرقی و غربی با دره وسعت
زیادی داشت و منتهی میشد بیک صحرای وسیع در سلسلهٔ
مرتفع چندین صد نفر دیده میشدند که میخواستند پائین
بیایند در درهٔ وسیع هم جمعیت کثیری مهیا میشدند میبایست
بعجله پرداخت و تضییع وقت نکرد و دسته عبارت از چهل نفر
فرستادیم که در تحت حکم لیوتنان استریس بر جمعیت درهٔ
وسیع حمله کنند مستر جفسن را هم با سی نفر بسمت مشرق فرستادم
و دستهٔ ممتازی از نشانه زنهای خوب فرستادیم که با آنهائیکه
از سلسلهٔ مرتفع پائین میآمدند مقاومت نمایند .

استریس با کمال عجله روانه شده از یک رودخانهٔ عمیق و کم
عرضی عبور نمود در صورتیکه در طرف مقابل چندین صد نفر
از بومیها جمع شده بودند و بر قریهٔ اول حمله برده آنرا گرفت
نشانه زنها هم از عهدهٔ مأموریت خود خوب برآمدند و
بومیهائی را که از بالا نزول میکردند عقب نشاندند تا اینکه
همه رو بانهزام نهادند از طرف دیگر مستر جفسن نیز بیکار نماند
و بخط مستقیم بسمت مشرق پیش رفته بومیها را از جلو خود عقب
راند و دهات آنها را تصرف کرد مقارن ساعت سه بعد از
ظهر دیگر هیچ جا یکنفر بومی دیده نمیشد مگر بر روی یک
تپه کوچکی که یک میل و نیم از ما دورتر بسمت مغرب واقع بود

در صبح دوازدهم ما راه خودمان را امتداد دادیم و در آن روز
چهار محاربهٔ مختصر نمودیم در روز سیزدهم بخط مستقیم بسمت
مشرق روانه شدیم هر ساعت دستجات جدید بر ما حمله میکردند
تا وقتیکه برای خوردن غذا لنگ کردیم ولی ما از عهدهٔ
مقاومت همه آنها بخوبی برآمدیم .
یکساعت از ظهر گذشته دوباره راه افتادیم بعد از پانزده
دقیقه من گفتم همین حالا دریاچه آلبرت نیانزا را خواهید دید
آدمهای من باور نکردند و آهسته باظهارات شک میپرداختند
و میگفتند چرا این رئیس ما دایم این قسم حرفها میزند دریاچه
نیانزا کجا بود مگر این صحرا نیست این راهی که در جلو می بینیم

اقلاً چهار روز طول دارد و از میان کوهات میگذرد .
ساعت یک و نیم از ظهر گذشته دریاچه آلبرت نیانزا در نظر
آنها پدیدار شد حالا نوبت من بود که از این کم اعتقادها
مسخره نمایم و همینکه خواستم از آنها سؤال بکنم که آیا این دریاچه
نیانزا است با خجالت جمعی از آنها آمده دست مرا بوسیدند
و طلب عفو نمودند بطوریکه من نتوانستم یک کلمه با آنها حرف
بزنم اجر من همین بود میگفتند که این کوهات کوهات
اونیورو نمیباشد بلکه جبال مرتفع دشت آن است .
کابالی که مراد مسافرت ما بود از ما چندان دور نبود و اگر مانند
طیر میشد پرید آن مسافت بیش از شش میل نبود ما از دریا پنجهزار

دویست پا بالا بودیم و دریاچه آلبرت نیانزا دو هزار و
نهصد پا از ما پائین بود ما در یک درجه و بیست دقیقه
عرض شمالی بودیم طرف جنوبی دریاچه نیانزا از قرار
طرح نقشه ها از این نقطه که ما بودیم شش میل بیشتر مسافت
نداشت دندانه های لبهای پست مسطح دریاچه بجنوبی
نمایان بود رودخانهٔ سیملیکی که از جنوب مغربی جاری
شده بدریاچهٔ مزبور میریزد مانند ماری نمود
از نقره که بر روی زمینهٔ
تاریکی در حرکت
باشد

فصل هشتم

وقتی دریاچه در نظر ما پدیدار شد طرف جنوبی آن تقریباً مانند
نقشهٔ بزرگی در زیر پای ما منبسط بود .

ما بسرعت نظری بر نقاط مهمهٔ آن ناحیه انداخته جبال دیوار
مانند اوینورورا در طرف شرقی و جبال بارگارا که از سطح نقرهٔ
دریاچه تقریباً سه هزار پا ارتفاع داشت در طرف غرب
مشاهده نمودیم و میان این دیوارها دشتی واقع بود که ظاهراً
مسطح بنظر میآمد و چمن خوبی در آن دشت روئیده و در
بعضی نقاط هم درختهای کوچک بهم میرسید این درختها
از طرف جنوب مغربی منتهی میشد بجنگل انبوهی کنار جنوب مغربی

دریاچه بقدری نزدیک مینمود که مسلّم بود که از جائیکه ما
بودیم بیشتر از شش میل مسافت نداشت امّا دفعهٔ دوم
که از آنجا عبور نمودیم من تحقیق کردم معلوم شد که از آن محل
بخط مستقیم بسمت جنوب مغربی نُه میل است .

بعد از اینکه قدری مکث نموده از تماشای آن منظر خوش
محظوظ شدیم شروع کردیم بنزول از آن کوه صعب و پر
سنگ و دستهٔ عقبی ها بقدر صد پا پائین نیامده بودند که دفعةً
بومیهای آن کوهات از عقب بر آنها هجوم آوردند اگر این
جرأت و رشادتی که در اینجا ظاهر ساختند در وقتی که ما میان
اراضی آنها بودیم بکار میبردند کار ما سخت میشد و اسباب

تأخیر زیادی فراهم میآمد خلاصه آدمهای ما ورزو و خورد
و مقاومت بودند تا وقتی که تقریباً بدشت نیانزا رسیدند
آنوقت در پائین همان کوهات دیوار مانند اردو زدیم
این موقع دو هزار و پانصد پا از سطح دریا بالا بود در همان
شب بومیها بر ما حمله کردند ولی کشیکچیهای ما بشهائی آنها را
عقب راندند .

در ساعت نه چهاردهم ماه نزدیک شدیم بقریهٔ کاگونگو
که در زاویهٔ جنوب مغربی دریاچه آلبرت واقع است .
سه ساعت تمام سعی نمودیم که با بومیهای این قریه مراوده دوستی
برقرار کنیم بالاخره این امر میسر نشد حتی ما را نمیگذاشتند که

بدریاچه نزدیک شویم زیرا که میگفتند مواشی و دواب
مارا متوحش خواهید ساخت با ما هیچ قسم رابطهٔ دوستی
نخواستند برقرار کنند زیرا که میگفتند از طرف مغرب دریاچه
هیچوقت آدمهای خوب نیامده اند از ما هیچ هدیه قبول
نکردند بدلیل اینکه میگفتند ما شمارا نمی شناسیم فقط بما آب
خوردنی داده و راهرا بسمت بنام ساسیک بما نشان دادند
ما ازین جماعت غریب همین قدر اطلاع حاصل کردیم که میگفتند
شنیده ایم یکنفر آدم سفید در اونیورو اقامت دارد ولی
هیچ نشنیده ایم که در طرف غربی دریاچه آدم سفیدی آمده
باشد نیز معلوم کردیم که آنها هیچ کشتی بخار بر روی دریاچه

ندیده بودند قایق هم اینقدر نداشتند که برای حمل ما و بارهای
ما کفایت کند ما دیدیم که جهت ندارد که با این بومیها جنگ
کنیم مردمان مؤدب بودند منتها نمیخواستند که ما با آنها نزدیک
شویم بنابراین از راهی که بما نشان دادند چند میل پیش
رفته در مکانیکه از دریاچه نیم میل مسافت داشت اردو زدیم
و در آنجا بر حسب معلوماتیکه از بومیهای کاکونگو حاصل کرده
بودیم شور نمودیم که تکلیف ما چیست از قراریکه معلوم میشد
آن دو نفر قاصدیکه من از زنگبار پیش امین پاشا فرستاده
بودم نرسیده اند و الا یقین داشتم که امین پاشا با دو
سفینهٔ بخاری خود بسمت جنوب مغربی دریاچه آمده برای

استقبال ما تهیه میدید و بومیها را راضی بپذیرائی ما میکرد
حال کشتی من در کیلینیگا لنگا بود که صد و نود میل مسافت
داشت هیچ قایقی نتوانستیم تحصیل کنیم از طرف دیگر از انصاف
دور بود که بدون جهت جنگ کرده بزور از آنها قایقی بگیریم
درخت بزرگی هم نبود که از آن قایقی بسازیم رفتن وادله
هم برای اردوی ضعیف شده مثل اردوی ما مقدور نبود
در پنج روز محاربه که در آن دشت نمودیم پنج صندوق فشنگ
تمام کرده بودیم اگر ما یک ماه اینطور محاربه میکردیم تمام دار و
ندار ما بانتها میرسید هرچه فکر نمودیم چاره بنظر من نیامد
که پیشرفت داشته باشد جز اینکه دوباره به ایب ویری مراجعت

نمائیم و در آنجا قلعه ساخته یک دسته از آدمهای خود را عقب
بفرستیم به کیلینیگا لنگا که کشتی کوچک ما را بیاورند و جمع
مهمات و لوازمیکه حمل و نقل آن مشکل است در قلعه مزبوره
باقی گذارده دسته از آدمهای خودمان در آنجا قراول بگذاریم
که آن آذوقه ها را محافظت کنند و برای خودمان غله تحصیل
کرده دوباره بکنار دریاچه آلبرت مراجعت نمائیم و قایق
خودمان را برای تفحص امین پاشا بفرستیم بعد از شور طولانی
و مباحثه زیاد با صاحبمنصبان خود آخر الامر این چاره را اختیار
کردیم .

در روز پانزدهم ما بسمت کاوالی که در طرف مغرب دریاچه واقعست

پیشرفت نمودیم کاوالی را چند سال قبل خراب کرده بودند
در ساعت چهار بعد از ظهر بعضی از بومیهای کاکونگو که از عقب
ما آمده بودند چند تیری بسمت اردوی ما انداخته و فی الفور
گریختند در ساعت شش باشبانه راه افتادیم و در روز شانزدهم
دو ساعت بظهر مانده دوباره بقلهٔ آن کوهستان معاودت
کردیم بعضی از بومیهای کاکونگو از عقب ما افتاده تا سراشیب
کوه ما را تعاقب نمودند از ما یکنفر مرده و یکنفر مجروح گشته بود
در هفدهم ژانویه ما دوباره به ایب ویری رسیدیم و بعد از چند
روز استراحت لیوتنان استرس با صد نفر عازم کیلینگالنگا
شد که کشتی ما را با امتعه برداشته با دکتر پارک و کاپیتن نلسون

بیاورد از سیصد و هشت نفر مریضی که در تحت مراقبت صاحب
منصبان مزبور باقی بودند فقط یازده نفر شفا یافته و بقلعه مراجعت
کردند باقی دیگر همگی فوت شده یا فرار نموده بودند چون
استرس با کشتی و بارها مراجعت کرد او را دوباره فرستادیم
بندر لگاه اوگاروا که مریضها را بیاورد و باو سی و نه روز برای
این مسافرت مهلت دادم اندکی بعد از عزیمت او اسهال
شدیدی بر من عارض شد از بازو هم دملی در آوردم ولی
بعد از یک ماه معالجه و مواظبت دکتر پارک شفا یافتم بعد دوباره
با مستر جفسن و پارک در دوم آوریل عازم دریاچه آلبرت شدیم
کاپیتن نلسون که حالا بکلی چاق شده بود در غیاب ما بریاست

قلعه بود و مامور شد و چهل و سه نفر بزرگ و کوچک در تحت
حکم او بودند .

در روز بیست و ششم آوریل دفعه دیگر بخاک مازامبونی رسیدیم
ولی این دفعه بعد از خواهش و تمنای ما مازامبونی راضی شد
باینکه مراوده دوستی با من برقرار کند و اگر چه این دفعه تفنگچیهای
من پنجاه نفر کمتر از دفعهٔ گذشته بودند ولی جمیع رؤسای
طوایف تا دریاچه نیانزا پیروی مازامبونی را نمودند و هیچ
اشکال مهمی دست نداد .

تاکول ما را مجاناً میدادند بز و گوسفند و گاو و مرغ بطوری وافر
شد که آدمهای من مثل پادشاه گذران میکردند یک روز راه

نیانزا مانده بود که بعضی بومیها از کاوالی آمده گفتند که یک
آدم سفیدی موسوم به ماکجه رئیس یک دسته سیاهی داده است
که بشما که فرزند او هستید بدهیم من قدری مردد شدم که
که آیا از عقب آنها بروم یا خیر بعد بآنها گفتم فردا من با شما میآیم
اگر حرف شما صحیح باشد بشما خیلی انعام خواهم داد .
آنها آنشب را پیش ما ماندند و قصه‌های بامزه برای ما نقل
کرده صحبت از سفاین بزرگ نمودند که بقدر جزیره وسعت
دارد و پر است از آدم از این حرفهای آنها دیگر شکی در خیال
ما باقی نماند و بر ما یقین شد که آن آدم سفید مسلماً امین پاشا است
روز دیگر راه افتاده رسیدیم بمنزل رئیس کاوالی و او بعد از

اندکی بما کاغذی داد از امین پاشا که در مشمع سیاه امریکائی
پیچیده بود مضمون کاغذ این بود که این اوقات خبری
شایع شده است که آدم سفیدی در سمت جنوبی دریاچه دیده
شده است من چون این خبر را شنیدم با کشتی خود بآنسمت
روانه شدم که تحقیقات نمایم ولی هیچ اطلاع درستی نتوانستم
بدست آرم زیرا که بومیها از کاباریگا پادشاه اونیورو خیلی
میترسند و هر شخص خارجه را که از آدمهای او میدانند ولی روجه
رئیس بنام ساسیک یکی از متحدین شوهر خود گفته است که
بعضی آدمهای سفید در مملکت مازامبونی دیده ام پس عجالةً
هرجائیکه باقی بمانید تا آنکه من راه مراوده با شما پیدا کنم .

امضای دکتر امین مورخه ۲۶ مارس

فصل نهم

صبح بیست و سیم ماه آوریل علی الطلوع استانلی مستر جفسن را
با آدمهای زیاد فرستادیم که کشتی را بدریاچه نیانزا حمل نمایند
در روز بیست و ششم ماه آوریل آدمهای کشتی قراولخانهٔ مسوا را
که متعلق بامین پاشا بود وارد و دیدند بعد از اندکی مستر جفسن
از جانب قراولان مصری با کمال شادی و مهمان نوازی
پذیرفته شد سربازهای مصری آدمهای استانلی را یکی یکی
بوسیده و مانند برادر پذیرفته ملتفتهای مهربانی را از آنها کردند
در روز بیست و نهم آوریل مسافرین دفعهٔ دیگر رسیدند بآن
محلی که در شانزدهم دسامبر اردو زده بودند و همان روز ساعت پنج

بعد از ظهر کشتی امین پاشا موسوم به خدیو از هفت میل مسافت
دیده شد که بیرق افراشته میآید آدمهای استانلی نهایت
مشعوف شدند و علی الاتصال دست زده و اظهارات شادی
میکردند طولی نکشید که هنگامه در اردو از جهت خوشحالی برپا
شد چون کشتی بخار نزدیک شد امین پاشا و کاپیتن کازاتی
و مستر جفسن که در مسوا با آنها ملحق شده بود همراه دیده شدند .
مقارن غروب لنگر انداختند و امین پاشا با همراهان بساحل در آمدند
دکتر پارک با جمعیت خود از آنها پذیرائی کرد . زنگبارها مشعل روشن
کرده و تفنگهای خود را برای شلیک و سلام خالی کرده بعد با اظهارات
شادی زیاد آنها را هدایت کرده باردو آوردند و در آنجا استانلی

با کمال مهربانی از آنها پذیرائی کرد امین پاشا و کازاتی دو
سال تمام از هر قسم مراوده با ممالک متمدنه محروم مانده بودند
استانلی و همراهان با شجاعت و متحمل خیلی زحمات و حرمانها
گشته بودند که آنها را مستخلص سازند شخص گمان میکند که حالا
دیگر کاری باقی نمانده بود جز اینکه راه وطن را پیش گیرند و
بمملکت خود مراجعت نمایند ولی هنوز خیلی کار مانده بود و چندین
ماه طول کشید تا اینکه این مقصود حاصل شد .

روز دیگر مسافرین نقل مکان کرده در جای بهتری اردو زدند
و سه میل بالاتر از نیام سانیک توقف کردند امین پاشا هم
اردوی خود را در همان جا زد استانلی در باب امین پاشا

نوشته است که برخلاف ترقب ما دیدیم که امین پاشا هیچ
میلی بمراجعت ندارد و همچنین کاپیتن کازاتی و هیچکدام میلی
بمعاودت بعالم متمدن اظهار نکردند و چنین بنظر میآمد که راضی
بماندن در آن مملکت هستند از حاصلخیزی خاک و خوشی آب
و هوای آنجا ذکر مینمودند بومیهای آنجا را دوست داشتند
و درباب زندگی در آن صفحات بی اندازه تعریف میکردند .
امین پاشا و کاپیتن کازاتی فقط همینقدر آرزو داشتند که وسایل
دفاع و مقاومت داشته باشند که از حملات و اغتشاشات
اتفاقی خود را محافظه نمایند هیچیک از آنها فکر میکرد که بعد از آن
بلاهائی که ما در جنگل متحمل شده بودیم دیگر هیچکس ممکن نیست

بعزم چنین سفری بیفتد و پادشاهان مقتدر اوگاندا و اونیورو
همیشه مانع از مراوده با ساحل مشرقی خواهند شد و هیچوقت قافله
جسارت نخواهد کرد که از راه ماسایلاند و لانگو سفر کند زیرا که
گرسنگی و تشنگی بیشتر از نصف نفوس را هلاک خواهد ساخت
آنهم برای خاطر چه فایده متحمل اینهمه مخاطرات میتوان شد
و غافل بودند که از آن بعد هیچ مجمعی محض انسان دوستی زیر
بار چنین مخارج کثیر نخواهد رفت که بمملکت بعیدی مثل آن
مکانی که امین اختیار کرده بود دوباره مامور بفرستد و الکهی
اقامت امین پاشا در آنجا جهت نداشت زیرا که در جنب خود
دریا هزاران هزار میل مربع اراضی حاصلخیز خوب موجود بود دلگرمی

نداشت که شخص بجائی بیاید که از دریا آنهمه بعد را داشته باشد
تا این وقت از اردوی عقبی که در یامبویا در تحت حکم ماژر
بارتلو باقی گذارده شده هیچ خبری واصل نشده بود بدین جهت
استانلی بفکر و تشویش افتاده مصمم شد که عقب رفته آنها را
بردارد و بیاورد در روز بیست و پنجم مه با امین پاشا خداحافظ
کرد و عازم شد و مستر جفسن را با سه نفر سودانی و دو نفر زنگباری
در نزد او باقی گذارد در عوض امین پاشا سه نفر از سربازان خود با
دویست و دو نفر حمال از بومیهای مملکت متعهدی با او روانه
کرد استانلی شرح این سفر را در مکتوبی نوشته گوید چهارده
روز بعد از عزیمت رسیدم بقلعهٔ بوده کاپیتن نلسون و لیوتنان

استیرس در آن قلعه بودند لیوتنان بیست و دو روز بعد از
آنکه من عازم دریاچه شده بودم از ولایت اوگاروا
مراجعت کرده بود و از پنجاه و شش نفر که در آنجا باقی مانده
بودند فقط شانزده نفر همراه آورده بود مابقی همه مرده بودند
نیز معلوم کردم که بیست نفر قاصد یکه با کاغذ پیش ماژر بارتلو
فرستاده بودم در روز شانزدهم مارس صحیح و سالم از
اردوی اوگاروا عازم یامبویا شده بودند .

قلعهٔ بوده در حالت خوبی بود اراضی کثیر مزروع ساخته بودند
و یکدفعه حاصل ذرت را چیده انبار کرده و تازه شروع کرده
بودند که دفعهٔ دیگر بکارند .

در روز شانزدهم ژوئن با صد و یازده نفر تکباری و صد و
یکنفر از آدمهای امین پاشا از قلعه بودو بیرون آمدم .
لیوتنان استیرس بمحافظه و ریاست این قلعه مأمور شده نلسون
نیز بنیابت او و دکتر پارک برای طبابت تعیین شدند .
ساخلوی این قلعه عبارت بود از پنجاه و نه نفر تفنگچی من خود را
از معاونت جمع صاحبمنصبان خود محروم ساخته بودم که بار و
بنه زیاد همراه نداشته باشم زیرا که اگر شخص فرنگی همراه میداشتم
مجبور بودیم بارها و آذوقه و دوا و غیره که همیشه برای فرنگیها
لازم است همراه بردارم و حال آنکه جمیع حمالهائی که داشتیم
برای حمل آذوقه زیادی که در اردوی یامبویا باقی گذارده بودیم

لازم بودند در روز بیست و چهارم ژوئن رسیدیم به کیلینگا
لنگا و در نوزدهم ژولیه رسیدیم باردوی اوگاروا در این
منزل کسی نبود اوگاروا بقدریکه میسر بود از آن ناحیه عاج
جمع کرده سه ماه قبل از رودخانه بسمت پائین رفته بود .
وقتی از قلعه بودو عزیمت نمودیم بدوش هر حمالی شصت
کرو انگه زرت بار کرده بودم بطوریکه از میان آن بیابان
بدون صدمه از گرسنگی عبور نمودیم .
خلاصه از کنار رودخانه راه خود مانرا بقدریکه مقدور بود بسرعت
امتداد داده هر روز چشم انتظار داشتیم که بلکه بقاصدهائیکه
فرستاده بودیم برنخوریم و بهر کدام از آنها ده لیره انعام وعده

کرده بودم که با کمال تعجیل بپایند نیز مترقب بودیم که خود
مازربا دسته کثیری از حمالها در راه باشد ولی این امیدها
فانی بود و آرزو در دلها باقی ماند تا اینکه بمقصد سفر رسیدیم .
در دو هم ماه او با او در راه برخوردیم به او گاروا که با پنجاه و
هفت قایق از روی رودخانه کشتیرانی میکرد در قایقها
اطفال کوچک و دخترها و زنهای جوان زیاد نشسته بودند
نیز بقدر پانزده تُن عاج بار کرده میبردند (هر تنی عبارت
از هزار کیلوگرام است) مردم در انگلیس هیچ اطلاع ندارند
که امر جمع آوری عاج که اکنون اعراب زنگباریها در طرف
مغرب ناحیه دریاچه ها مشغول آن هستند چه معنی دارد .

پیش این امرا امر برده گیری کاریست معقول و در این امر بقدری خون
ریزی میشود که بوصف نمیآید دستجات مرکب از سیصد الی ششصد نفر
مانویما مسلح به تفنگهای انفیلد و در تحت حکم صاحبمنصبان عرب زنگباری
یا عرب سواحل داخل میشوند در آن مملکت پر جنگل وسیعی که در شرق
کنگوی فوقانی واقعست و از هر ناحیه که میگذرند بطوری خراب میکنند
که آثار آبادی باقی نمیماند بومیها متوحش شده راه انهزام را پیش میگیرند
و آنهائی که از شلیک گلهائی این تفنگچیها خلاص میشوند با عماق جنگل پناه
میبرند عاج طلبان ناحیه وسیعی را که از هر طرف بقدر چند روز راه
وسعت داشته باشد بحیطه تصرف خود در آورده و در میان آن نقطه را
اختیار میکنند که در جنگهای با بان در انجا زیاد باشد بعد محوطه مخصوصی

از آن اراضی را برای زراعت برنج مهیا ساخته کشت مینمایند تا وقتیکه حاصل برسد دسته دسته شده هر سی چهل نفر همراه بردهات واقعهٔ در آن ناحیه حمله میبرند و آنها را خراب مینمایند و بومیهای بدبختی را که تا آنوقت از چنگ آنها خلاص مانده بودند گرفته اسیر میکنند .

این بی انصافها میدانند که اگرچه در جنگل جای پنهان شدن زیاد است که بهیچ وجه نمیشود منکشف کرد ولی نیز بر آنها معلوم است که خارج از محوطه که درختهای بانان در آنجا هست در خود جنگل هیچ ماکولی یافت نمیشود و زنها برای تحصیل ماکولی مجبور میشوند در جنگل عقب میوه های وحشی بگردند آنوقت دستجات متفرقه مذکوره بر سر این زنها و اطفال ریخته میگیرند و اسیر میکنند صدای مخافت انگیز این تفنگهای بزرگ در آن جنگلهای

عمیق پیچیده این بیچاره های ترسو از حس و حرکت میافتند و قبل از اینکه از وحشت خود بهوششان بسرشان بیاید دستجات بر آنها ریخته و میگیرند و بعد باردوی خود میبرند و بدین واسطه جماعتهای انجا را مجبور میکنند که هرچه عاج یا نزد دارند بیاورند تا بآنها بدهند تا اقوام یا متعلقین خودشان را مستخلص سازند بدینواسطه هرچه عاج در آن صفحات یافت میشود جمع میکنند ولی تمام مملکت را هم خراب و بیابان مینمایند .

آن ششصد قطعه عاجی که اوگاروا حالا بساحل نقل میکرد بهمین وضع جمع آوری شده و بهمین قسم خونریزی و اتلاف نفوس انسانی تحصیل شده بود و بیچاره افراد طوایفی که زنده مانده بودند

مورد چنان غذاهای سخت گشته که بوصف نمی‌آید .

آنچه اوگاروا در محوطهٔ خود بکار برد، کیلینگا لنگا هم در دایرهٔ خود مشغول همان امر بود بلکه خیلی بیشتر از او بوحشیگری و بی‌انصافی میپرداخت و همین شیوهٔ بی‌رحمانه در بیست سی محوطهٔ دیگر در کار بود و تمام مملکتی که از طرف جنوب محدود به اوگاروا و از طرف شمال محدود به وِل و از طرف مغرب محدود به کنگو میباشد و از طرف شرق تا بیست و نه درجه و سه دقیقه طول میرسد گرفتار همین بلیه میباشد .

ما خیلی خوشحال شدیم که در اردوی اوگاروا بقاصدهائی که در شانزدهم فوریه از قلعهٔ بودو برای تفحص اردوی ماژر بارتلو

فرستاده بودیم برخوردیم و امانتی هم که باوگاروا داده بودیم که به ماژر برساند بما پس داده شد قاصدها بخصوص گرفتار بلایای زیاد گردیده بودند سه نفر از آنها مقتول شده و فقط پنج نفر از تیرهای مسموم خلاصی یافته بودند .

در روز هفدهم استانلی بعد از مدتها باردوی ماژر بارتلو در مکانی موسوم به بونیالا برخورد در جلو اردو آدم سفیدی ایستاده بود استانلی در ابتدا گمان کرد که باید مستر جمسن باشد ولی چون نزدیکتر آمد معلوم شد که مستر بونی است که در قشون انگلیس طبیب عسکریه بود و از خدمت استعفا کرد که با استانلی در این سفر همراهی کند استانلی پرسید خوب

دوست عزیز من مازر کجاست بونی جواب داد که مازر
فوت کرده است یکماه قبل یکنفر از طایفه مانوئیما او را با گلوله
زد استانلی کمال تأسف را بهم رسانده بعد جویا شد که
مستر جمیسن کجاست بونی اظهار داشت که رفته است تا آبشار
استانلی که بلکه بتواند چند نفر حمال دیگر از تیپوتیب بگیرد .
استانلی پرسید پس مستر تروپ کجاست بونی گفت مستر
تروپ هم مریض و ناتوان شده معاودت بوطن نمود
استانلی گفت پس مستر وارد کجاست معلوم شد که او هم
بابانگالا رفته است دیگر مستر بونی هیچ صاحبمنصب فرنگی در آن
اردو نمانده است .

استانلی دید که از آن اردوی بدبخت دیگر چیزی باقی
نمانده است از دویست و پنجاه و هفت نفر فقط هشتاد و
یکنفر باقی مانده بودند و چون اینها را هم سان دید معلوم
شد که از این هشتاد و یکنفر فقط پنجاه و دو نفر بکار میخورند و حال
آنکه خود آنها هم بقدری لاغر شده که تشریح محض گشته بودند
اردوی استانلی وقتی بسمت دریاچه آلبرت نیانزا میرفت
همیود از یامبویا تا بونیالا در ظرف شانزده روز طی مسافت
نموده بود با وصف مقاومت بومیها و حال آنکه این
اردوی مستر بونی همان مسافت را در چهل و سه روز طی
کرده بودند در ظرف آن سیزده ماه و بیست روزی که از

روز عزیمت استانلی گذشته بود جز صدمات و حوادث شوم
و گریختن آدمها و فوت و قتل افراد و هیچ واقعهٔ روی
نداده بود استانلی نوشته است که دل من همراهی نمیکند که
تفاصیل آن حوادث را بنگارم اغلب آنها طوریست که شخص باور
نمیکند و آنگهی وقت بیان آنرا هم ندارم زیرا که جز مستر بونی
کسی را ندارم که از من کمک نماید و با او همراه مشغول ترتیب اردو هستیم
بارها هنوز خیلی بیشتر از آن مقداریست که ما میتوانیم عمل کنیم
ولی از بدبختی بعضی امتعهٔ بسیار لازم را پس فرستاده اند مثلاً
وقتی من از یامبویا عزیمت نمودم فقط یکدست لباس بسیار
مختصر سفری در بر داشتم و جمیع و لوازم شخصیهٔ خود را با صاحبمنصبان

سپردم که نگاه بدارند در ماه دسامبر بعضی از آدمهای من
که گریخته بودند به یامبویا رسیده شایع ساخته بودند که
استانلی مرده است اگرچه هیچ کاغذ و سندی در دست
نداشتند معهذا صاحبمنصبهای ما قول این اشخاص را باور نمودند
یا چنین وانمود کردند و در ماه ژانویه مستر وارد روزی در
وقت نهار تکلیف کرده است که چون استانلی مرده است
ازین بعد لزومی ندارد که برحسب دستورالعمل او رفتار کنیم فقط
مستر بونی در این باب ضدیت نموده است بنابراین جمیع
اسباب و لوازم مرا از قبیل لباس و دوا و صابون و شمع
و ماکولات پس فرستادند بگمان اینکه بار زیادی است

و غیر لازم بدینواسطه پس از آنکه اینهمه زحمات و صدمات را بر عهده
گرفتم که بیایم آنها را مستخلص سازم و اسباب شادی آنها را فراهم
بیاورم اجر من آن شد که برهنه و از لوازم زندگی در افریقا
بکلی محروم باقی ماندم از غرایب اینکه از اسبابهای من فقط دو
کلاه و چهار زوج کفش و یک لباس کوتاهی از پشم نگاهداشته اند
و من باید با همین لباس مختصر که فی الواقع با اوضاع افریقا
بی مناسبت نیست مجدداً پیش امین پاشا مراجعت کنم وقتی من
در سابق برای استخلاص لیوینگستون رفته بودم و برخوردم دیدم
بیچاره جز چند پارچه کهنه چیزی در تن نداشت ولی این دفعه خود
شخصی که مأمور امداد و استخلاص دیگران است محتاج امداد گردیده است

از خوشبختی هیچیک از صاحبمنصبهای من نمیتوانند بر من رشک برند
زیرا که اسباب و البسهٔ آنها مکمل است فقط من بیچاره مانده ام
باید در نظر داشت که از این نقطه که بودیم تا دریاچهٔ آلبرت
نیانزا هشتاد و دو روز و تا قلعهٔ بودو شصت و یک روز راه بود
اگرچه این مسافت زیاد نبود ولی آدمها حالت طی آن را نداشتند
و برای رفتن به نیانزا چنین بنظر میآمد که این اشخاص را باید کشان
کشان ببریم والا خودشان میل بحرکت نداشتند و حال آنکه اگر
مراجعت نمینمودیم همه کس راه را میشناخت و احتیاج بتشویق
و تهییج نبود از نیانزا تا این نقطه فقط دو نفر از ما تلف شده بود
و یکنفر گریخته و صد و سی و یکنفر زنگباری باینجا آوردم و پنجاه و نه نفر

در قلعه بود و باقی گذاردم که کلیتاً صد و نود نفر میشود پس معلوم
میگردد که از اردوی من که سیصد و هشتاد و نه نفر بودند
صد و نود نفر تلف شده یا گریخته بودند یعنی نصف آن
نفر تفریط شده بود اما در یامبویا دویست و پنجاه و هفت نفر
گذارده بودم و فقط هشتاد و یکنفر زنده مانده اند و دو نفر از
آنها بهیچوجه قوت حرکت از این اردو ندارند پس بیشتر از
دو ثلث اردو تلف شده است معلوم میشود که با وصف
عذابهای بی اندازه که اردوی ما مبتلای آن گشته بود باز
در اردوی ما کمتر آدم تلف شده تا در اردوی یامبویا .
گذشته از این آدمهائی که از اردوی من باقی مانده اند همه

صحیح و سالم هستند و حال آنکه باقی ماندگان اردوی یامبویا
همه مریض و لاغر میباشند .

شرح مختصر حرکات و مسافرات ما از بیست و هشتم ژوئن ۱۸۸۷
تاکنون از اینقرار بود که ذکر شد کاش من وقت داشتم
و تفصیلات دیگر نیز مینگاشتم ولی مجال این را نمیتوانم پیدا
کنم این مختصر را هم از میان هیاهو و قیل و قال اردو که در
شرف حرکت است نوشتم در صورتیکه هر دقیقه کسی پیش
من آمده و مانع از نوشتن میشد معهذا از این کاغذ میتوانید
بتصور دریاورید که از میان چه قسم مملکت عبور نمائیم صد و
شصت روز تمام در این جنگل ممتد لاینقطع و انبوه بسر بردیم .

قلعهٔ از این ناحیه مستور و چمن است و درخت ندارد ما این قطعه را
در ظرف هشت روز طی کردیم حدود جنگل از پهلوی این چمن
بخوبی معین است ما دیدیم که جنگل بسمت شمال شرقی امتداد می‌یابد
و خطوط کج و معوج کناره‌های آن بعینه بلب دریا و خلیجها و دماغه‌های آن
شباهت دارد از طرف جنوب مغربی هم جنگل همین طرز را دارد .
از طرف شمال و جنوب جنگل تا حدود جنوبی مُن بوتو توسعه دارد و از طرف
شرق و غرب گرفته از دهنهٔ آرو دیمی تا بیست و نه درجه طول شرقی
و بعضی جاها تا چهل درجه تمام مملکت مستور در جنگل است .
وسعت این ناحیهٔ جنگلی تقریباً چهل و شش هزار میل مربع میباشد
در طرف شمال کنگو ما بین اوپوتو و آرو ویمی بیست هزار میل

مربع دیگر در جنگل مستور است .
از یامبویا تا نیانزا پنج زبان مختلف شنیدیم تمام این ولایات
از قله وشت که در بالای نیانزا واقع است کم کم سرازیر میشود
تا اینکه برودخانهٔ کنگو میرسد و از پنجهزار و پانصد پا ارتفاع
از دریا بهزار و چهارصد پا میرسد در ناحیهٔ جنگلی در طرف
شمال و جنوب راه ما کوههای منفرد زیاد مشهود است .
در طرف شمال هیچ موقعی را ندیدیم که از دریا بیشتر از شش
هزار پا ارتفاع داشته باشد ولی از اردوئیکه در لب نیانزا
زده بودیم پنجاه میل دورتر کوه مرتفعی دیدیم که قلهٔ آن مستور
در برف است و احتمال کلی میرود که هفده الی هجده هزار پا

از دریا ارتفاع داشته باشد این کوه را کوه رُونزوری مینامند
واحتمال کلّی میرود که اینهم کوهی باشد نظیر کیلیمانزارو که مرتفع
ترین کوه افریقاست نیز ممکن است که این همان کوه باشد
که گردُن بنت در گامبارا گارا ذکر نموده است ولی دو نکته
اسباب تردید و تشکیک است اوّل اینکه این کوهی که ما
دیدیم بیشتر از کوه گردُن بنت بسمت غرب واقع شده است
دوّیم اینکه ما در کوه گردُن بنت برف ندیدیم جهت
دیگری هم هست که اسباب تشکیک است و آن اینکه کوه
گردُن بنت ظاهراً بشکل مخروطی درستی بنظر میآید و حال آنکه
کوه رُونزوری بیشتر بشکل مستطیل است و قلّهٔ آن تقریباً

مسطّح است و دو سلسله دارد که یکی بسمت شمال شرقی و دیگری
بسمت جنوب غربی امتداد می یابد.

رود آرووِیمی تا صد میل بالاتر از یامبویا موسوم است به
سوهالی و چون به پنوکو نزدیک میشود موسوم میگردد به
نووِله سیصد میل دورتر از کنگو همان رود موسوم است
به ایتری که بعد از اندک مسافتی متبدّل میشود به ایتوری و تا
سرچشمهٔ خود بهمین اسم موسوم است همینکه بقدر ده دقیقه
از رود ایتوری دور شده بودیم دریاچهٔ نیانزا را دیدیم
که مانند آینه میدرخشید قبل از اینکه مکتوب خود را ختم نمایم
خوب است مختصری هم درباب شخصی که اصل مقصود این سفر

خودمان است یعنی امین پاشا بنگارم .

امین پاشا دو باطالیان قشون منظم در تحت حکم خود دارد
یکی از آنها عبارتست از هفتصد و پنجاه نفر تفنگچی و در قراولخانه های
دوفیل و هوتیو و لابوره و موجی و کیری بدون ورگاف
متوقف اند و دیگری عبارتست از ششصد و چهل نفر سرباز
که قراولخانه های وادله و فاتیکو و ماهاجی و مسوا را محافظه
مینمایند و در واقع خط آمد و شدی از دریاچه نیانزا تا
رود نیل که صد و هشتاد میل جغرافیائی طول دارد محافظه
مینمایند در داخل مملکت در طرف مغرب رود نیل سه چهار
قراولخانه هم در تحت حکم اوست من حیث المجموع چهارده

قراولخانه در تحت حکم امین پاشا هست گذشته از این دو باطالیان
اشخاص زیادی هم از قبیل سربازان غیر منظم و عملجات کشتی و صنعتگران
و میرزاها و نوکرها در تحت حکم او هستند و میگفت که اگر من راضی
بشوم که از اینجا بروم من حیث المجموع هشت هزار نفر آدم همراه خواهیم
برد گفتم اگر من در جای شما بودم یکدقیقه تردید و تعلل نمیورزیدم
و فوراً راه میافتادم گفت حرف شما صحیح است اما بقدری زن
و بچه زیاد همراه داریم که ممکن نیست آنهمه را حرکت بدهیم احتمال
میرود که ده هزار نفر باشیم چگونه میتوان اینهمه را حمل نمود حمال بسیار لازمست
گفتم حمال .. حمال برای چه گفت برای حمل کردن اطفال و زنها
آنها را که نمیتوان اینجا باقی گذارد و خودشان هم که نمیتوانند پیاده

سفر کنند گفتم زنها در کمال خوبی میتوانند پیاده طی مسافت کنند
مسلماً این امر برای آنها مفید است نه مضر اطفال کوچک را هم
سوار الاغ میکنیم شنیده ام که شما دویست رأس الاغ دارید
آدمهای شما در ماه اول چندان راه طویل طی نخواهند کرد اما کم کم
عادی میشوند زنهای زنگباری که من در سفر دوم خود همراه
داشتم خوب راه میرفتند و از اینطرف افریقا تا آنطرف پیاده
سفر کردند چرا نباید زنهای سیاه شما هم بتوانند سفر کنند .
شما فکر آنها را نکنید آنها میتوانند راه بروند بلکه بهتر از مردها راه
خواهند رفت گفت آذوقهٔ زیاد و برای راه لازم خواهد شد
گفتم راست است اما شما چندین هزار رأس گاو و گوسفند دارید

گوشت آنها کافی خواهد بود و از ممالکی که میگذریم حبوبات
و سبزی آلات میتوانیم بخریم گفت خوب خوب این مطلب را
بگذاریم تا فردا .

اول مه ۱۸۸۸ در نسابه اتراق کردیم امین پاشا مقارن
ساعت یک بعد از ظهر از کشتی خدیو بیرون آمد و طولی
نکشید که صحبت روز قبل را دوباره شروع کردیم علیه
دلایل روز قبل را تکرار نمودم امین پاشا گفت آنچه دیروز بمن
گفتید مرا باین خیال در آورد که خوب است از اینجا ببریم
مصریها خیلی مایل هستند که بروند و قریب صد نفر مصری
هستند غیر از زنها و بچه های آنها در باب این اشخاص هیچ

جای شک و شبهه نیست و در صورتی هم که من بمانم خیلی
خوشحال میشوم که اینها را از سر خود رد کنم زیرا که اینها اسباب
کاهش تسلط مرا فراهم میآورند و جمیع اقداماتی را که برای
رفتن بکار میبرم آنها ضایع میکنند وقتی من بآنها گفتم که قلعه خرطوم
گرفته شده و گردون پاشا مقتول شده است آنها نوبیائیها
گفتند که این حرفها دروغ است و مسلماً یک روزی مصریها
با کشتی از رود نیل بالا آمده ما را از اینجا خلاص خواهند کرد .
ولی در باب سربازهای منظمی که عبارت اند از افراد باطالیان
اول و دوم من خیلی تردید و تشکیک دارم آنها در اینجا
چنان زندگانی آزاد و خوشگذرانی داشته اند که گمان نمیکنم

راضی برفتن از اینجا باشند و در اینجا آنها طوری رفاهیت
و آسودگی داشته اند که ممکن نیست در مصر داشته باشند .
این سربازها زن گرفته اند و اغلب آنها برای خودشان حرمخانه
دارند اغلب سربازهای غیر منظم هم میل برفتن دارند و ممکن است
با من بیایند اما فرض کنیم که سربازهای منظم نخواهند بروند
آنوقت کار من سخت خواهد شد آیا کار درست است که من
آنها را بحال خودشان باقی بگذارم و آیا همین امر اسباب
بدبختی آنها نخواهد شد لابد من باید اسلحه و آذوقه آنها را
در همین جا باقی بگذارم ولی تا وقت مراجعت من نظم بکلی
از میان خواهد رفت منازعه زیادی در خواهد گرفت و همه

فرقه فرقه خواهند شد آنهائی که حریص تر هستند سعی خواهند کرد که بواسطهٔ زور خودشان ریاست بر دیگران داشته باشند و از این رقابتها عداوت و خصومت بر خواهد خاست و عاقبت بجائی خواهد کشید که یکدیگر را خواهند کشت واحدی از آنها جان بدر نخواهد برد .

گفتم فرض کنیم که شما مصمم بماندن بگردید مصریها را آنوقت چه خواهید کرد گفت از شما درخواست خواهم کرد که مرحمت فرموده اینها را همراه ببرید .

گفتم خوب پاشا حالا مرحمت کنید و از کاپیتن کازاتی سؤال بفرمائید که آیا ایشان هم تا دریا خواهند آمد یا خیر زیرا که بما

دستورالعمل داده شده است که اگر با وهم برخوریم معاونت نمائیم کاپیتن کازاتی چون انگلیسی نمیدانست بتوسط امین پاشا جواب داد که هر طوریکه حاکم یعنی امین پاشا رأی ایشان قرار بگیرد من هم همان کار را خواهم کرد گفتم خوب پاشا معلوم میشود که اگر شما ماندن را اختیار کنید مسئولیت شما خیلی زیاد خواهد شد پاشا خندید بعد حرف مرا برای کازاتی ترجمه کرد آن کاپیتن جوانمرد جواب داد خیر خیر این طور نیست امین پاشا در خصوص من هیچ قسم مسئولیتی ندارد زیرا که من باختیار و اراده خود رفتار میکنم .

من تفصیل صحبتهای خود را با امین پاشا روز بروز نوشته ام و لی همین چند مطلب مختصر که نگاشتم بر شما معلوم خواهد ساخت که

وضع امور چنین است من سیزده نفر از سودانیهای خود را پیش مستر جفسن گذاردم و اعلامی فرستادم که برحسب خواهش امین پاشا در حضور سربازها خوانده شود کار همین طور معوق مانده است تا اینکه من اردوی عقبی خود را برداشته مراجعت به نیانزا نمایم .

امین پاشا خیال داشت که در ظرف این دو ماه بقلعه بوددبرود و مستر جفسن را هم همراه ببرد در قلعه بوددو من دستورالعمل داده‌ام که قلعه را خراب کنند و با امین پاشا به نیانزا بروند امیدوارم که همه آنها را ملاقات کنم و خیال دارم که از یک راه جدیدی میان بر کرده به نیانزا مراجعت کنم

فصل دهم

در وقتی که امین پاشا و مستر جفسن بسمت قراولخانه های مصری واقع در شمال دریاچه البرت نیانزا روانه میشدند خوبست ما مراجعت کنیم به یامبویا در جائیکه مستر استانلی اردوی عقبی خود را در چنان حالت بدی پیدا کرد تفصیل سرگذشت این اردوی بدبخت را باید باختصار بیان کنیم اردوی استانلی صبح یازدهم ژوئن ۱۸۸۸ از یامبویا عازم شد و ماژر بارتلو بریاست آن اردو و مستر جیمسن و مستر ویلیام بونی بمعاونت او گماروه شدند .

طولی نکشید که اشکالات شروع شد آدمهائی که تیپوتیپ فرستاده بود ادعا کردند که ما با او شرط کرده‌ایم که گاهگاهی بما اجازه داده

شود که برای خودمان تاخت و تاز کنیم ماژر دید که چون بممالک
جدید میروند این آدمها برای تحصیل عاج از هیچ قسم تعدی فرو
گذار نخواهند کرد مصمم شد که شخصاً تا آبشار استانلی رفته تحقیق
کند که آیا این امر صحت دارد یا خیر بنابرین اردو را در تحت
ریاست مستر بونی باقی گذارده خود عازم شد که از صاحب منصبان
بلژیکی در اینباب اطلاعی حاصل کند معلوم نیست که از آنها اطلاعی
تحصیل نمود یا خیر همینقدر معلوم است که ماژر بارتلو دو باره باردوی
خود ملحق شد و اردو بطور تأنی بسمت بانیالا روانه گردید .

در هجدهم ژوئیه رسیدند بقریهٔ بانیالا و در آنجا اردوگی زدند بعد از
شام آدمهای اردو شروع کردند بآواز خواندن و رقصیدن

ماژر بارتلو که گویا از وقت عزیمت از یامبویا یکنوع حزن و
پریشانی داشته است نتوانست متحمل این صدا بشود و امر کرد که
آواز خواندن و رقصیدن موقوف باشد تا چند ساعتی اردو ساکت
بود ولی بعد باز این آوازخوانی شروع شد عاقبت این
واقعه را از کاغذ مستر وارد اخذ نموده مینگاریم .

ماژر متغیر شده از اینکه باحکام او بی اعتنائی مینمایند با کمال غیظ
و غضب برخاست و از چادر خود بیرون رفت و بخواهش و
اصرار مستر بونی اعتنا نکرده فوراً باردوی حمالها رفت زنی
در جلو یکی از آن خانه های سفری ایستاده آوازه میخواند و نقاره
میزد ماژر با وی کج خلقی کرده تهدید نمود در همان آن تفنگی خالی شد

و ماژر گلوله خورده افتاد شوهر همان زن که سانگا نام داشت
این گلوله را انداخته بود و از تهدیدی که ماژر بزن او مینمود
غضبناک شده تفنگ خود را بلند کرد و آدم سفید را زمین انداخت
چون خبر اینواقعه به مستر بونی رسید او از چادر خود بیرون دوید
دید که تمام اهل اردو در هیجان اند حمالها از هر طرف دویده
میگریختند و فریاد میکردند که آدم سفید کشته شد آدم سفید
کشته شد .

معلوم نیست که شرح اینواقعه بعینه از روی حقیقت است یا خیر
مستر ورنر میگوید که تیپوتیپ بحمالها گفته بود که اگر ماژر با شما
بدرفتاری کند او را با گلوله بکشید نیز میگوید که این امر بقدری

تعجب انگیز بود که من باور نکردم ولی یکی از آدمهای من
که زنگباری است و جمعی از آدمهای خود تیپوتیپ که آنوقت
در کشتی بودند این صحت امر را تصدیق کردند و چند روز
بعد سلیم بن رشدی هم که مترجم ماست شهادت بر صحت
این مطلب داد اگر من میتوانستم باردوی ماژر بروم فوراً
میرفتم و این مطلب را باو میگفتم ولی من اختیار خود را نداشتم
بلکه محکوم بودم و باحکام رئیس خود اطاعت نموده بکار
خود میرفتم از آن روز تا روزیکه خبر قتل ماژر را شنیدم مثل این
بود که شمشیری بر سر من آویخته باشد و روز بروز مترقب
بودم که خبر قتل ماژر برسد ولی نمیتوانستم باو خبری برسانم

با وصف این بعد از چند هفته وقتی این خبر حزن انگیز رسید
من نمیتوانستم تصور کنم که حقیقت داشته باشد .

بعد از این واقعه مستر جیمس قاتل را گرفته بشاره استانلی برد و بدست
کماشتگان حکومت آزاد کنگو تسلیم کرد و آنها بمحاکمهٔ او پرداخته
و حکم قتل او را دادند و در وقت مراجعت مستر جیمس بناخوشی
تب گرفتار شد و طولی نکشید که زندگی را بدرود گفت .

شرح واقعهٔ فوت این بدبخت خیلی حزن انگیز است مستر وارد
که آنوقت در بانگالا بود این شرح را بیان نموده و مستر وارنر
آنرا یادداشت کرده است گوید دو سه روز بعد از عزیمت
از اشاره استانلی جیمس دید که حالتش خوب نیست و در یک

قایقی در پناه حصیری دراز کشیده بود چون بعضی قایقچیها از طایفه
مانوییما همراه داشت بومیها گمان میکردند که آنها اعراب هستند
و میخواهند از رودخانه پایین رفته تاخت و تاز نمایند بنا بر این
مهیا میشدند که بر آنها حمله کنند .

آدمهای جیمس چون این مطلب را دیدند پیش او رفته بیان واقع را
گفتند او از جای خود برخاست و در زیر آفتاب تابنده ایستاده
کلاه خود را بطور سلام حرکت داد که بومیها بفهمند او کیست و خیال
بدی ندارد فی الواقع چون آنها ملتفت شدند که آدم سفید است
از خیال حمله منصرف شدند ولی ایستادن او در زیر آفتاب
اسباب تب شد و هشت شبانه روز یعنی تا رسیدن به بانگالا

جسمش در میان قایق خوابیده بود درصورتیکه تا مخ استخوان
از آبی که در زیر قایق جمع میشد خیس شده بود و برای رفع آتش
سوزنده تب یکقطره چائی یا مشروب دیگر نداشت جز همان
آب رودخانه بیچاره بدبخت آنچه در حیز امکان انسانی هست
بلکه مافوق آنرا بکار برد که بلکه این تب را از خود دور کند و فی
الواقع خود را به بانگالا رسانید ولی همینقدر را توانست و پس
بعد از ورود دو روز با وصف ضعف بی اندازه زندگی کرد
و وضع امور را و در آنجا باستانلی به وارد بیان نمود و بعد
وقتی که ماموریت خود را انجام داد زندگی را بدرود گفت
کلمات آخری او این بود که مرده شو این تب را ببرد اگر میتوانستم

قدری هم مقاومت کنم بر او غالب میشدم تا دقیقه آخر در
مقابل ضعف و بیهوشی مقاومت مینمود از قراریکه وارد میگوید
معلوم میشود که در آن چند روز فقط عزم جزم او او را زنده نگاه
داشته و او مصمم شده بود که به بانگالا برسد و ریاست
خود را به مستر وارد تفویض کرده بعد بمیرد و همین عزم او را چند
روزی از مرگ محفوظ داشت چون بمراد خود رسید عزم جزم او
مغلوب آن تقلای شدید گردید و جان خود را تسلیم کرد اسم
یک نفر دیگر بر فهرست طویل اسامی اشخاصی که عمر خود را در راه
افریقا فدا کرده اند افزوده شد .

باید دانست که استانلی در اینوقت در قریه بانالیا بود این

قریه بمسافت پانصد میل در طرف مغرب بانگالا واقع است
استانلی در این محل باردوی بدبخت خود برخورد در صورتیکه خود
قریه در حالت بدی بود ناخوشی آبله کمال اشتداد را داشت
در ده شش جسد مرده افتاده بود که هنوز دفن نکرده بودند
و تعفن آن طوری عالم را گرفته که تحمل آن ممکن نبود دایم بیست
سی نفر میکند شد که همه صورتشان از آثار آبله بد ترکیب
شده بود آدمهای اردوی ماژر بارتلو نیز بطوری لاغر شده
بودند که گوئی تشریح متحرک هستند بعضی از ضعف قوت راه
رفتن نداشتند و بعضی گونه هاشان گود شده که حالت جسمانی
و روحانی آنها را بیان میکرد و یأس و غم و غصه آنها را ظاهر میساخت

استانلی بعد از اینکه در اردو ترتیب و نظمی برقرار کرد کاغذی
به تیپوتیپ نوشته بعد از تعارفات معموله نوشت امیدوار
هستم که مزاج شما صحیح و سالم و از وقتیکه من عازم کنگو شده ام
در استقامت باقی بوده باشد من مطالب زیاد دارم که باید
بشما بگویم اما امیدوار هستم که شما را بعد از چند روز شخصاً ملاقات
نمایم امروز صبح باین محل یعنی بانالیا وارد شدم و صد و
سی نفر از طایفه وانگوانا و سه نفر سرباز و شصت و شش نفر از
بومیها که در خدمت امین پاشا هستند همراه دارم .
امروز روز هشتاد و دویم است که ما از امین پاشا که در حوالی
نیانزا میباشد مفارقت نموده ایم و در تمام راه فقط سه نفر از ما

کم شده است دو نفر از آنها در آب خفه شده اند و یکنفر گریخته است
ما آن آدم سفید را که تجسس میکردیم پیدا کردیم این پاشا صحیح و
سالم بود و آدم سفید دیگر نیز که کازاتی باشد سالم بود .
این پاشا همه چیز بطور وفور دارد چندین هزار گاو و گوسفند و بز
و انواع و اقسام ماکولات را دارد این پاشا خودش خیلی آدم
نیک فطرت و مهربان است بهمه آدمهای ما سیاه یا سفید
پیشکشهای زیاد داد و بطوری سخاوت و بذل و بخشش نمود که بالاتر
از آن مقدور نیست سربازهای او از آدمهای ما خیلی ملاطفت را
کردند و تشکر بی اندازه مینمودند که این همه راه را آمده اید که بما
راهنمائی کنید و اغلب آنها حاضر بودند که فی الفور با من راه افتاده

از آن مملکت بیرون بیایند ولی من از آنها خواهش کردم
که چند ماه دیگر منتظر باشند تا من بتوانم مراجعت کرده آدمها
و امتعه را که در یامبویا باقی گذارده بودم همراه برداشته
ببرم و آنها دعا میکردند که خداوند تعالی مرا در حفظ و پناه خود
داشته باشد تا بتوانم این ماموریت را بخوبی انجام دهم .
ما این راه را دو دفعه پیموده ایم میدانیم که کجا سخت است و کجا
سهل است و در کجا ماکول یافت میشود و در کجا یافت نمیشود در کجا
اردو هست و در کجا میتوانیم آسوده بخوابیم حالا میخواهم میل شما را
بفهمم اگر میخواهید با من بیائید خیلی خوب اگر هم نمیخواهید باز خیلی
خوب این امر را بکلی باختیار شما واگذار میکنم .

در اینجا ده روز اقامت خواهم کرد و بعد بطور آهسته حرکت
خواهم نمود من از اینجا نقل مکان میکنم بیک جزیره بزرگی
که از اینجا دو ساعت راه است و در آنجا هم خانه های زیاد
هست و هم مأکول وافر یافت میشود هرچه بخواهید بمن
اظهار کنید گوشهای من باز است و مانند همیشه اخلاص
مخصوصی بشما دارم پس اگر میآیید زود بیایید زیرا که
صبح روز یازدهم از اینجا حرکت خواهم کرد جمیع آدمهای
سفید من صحیح و سالم هستند ولی من همه را عقب گذارده ام
غیر از نوکر من ویلیام که با من است . امضا استانلی
اما تیپوتیپ آدمی نبود که باین سهولت بدام بیاید از برای

آمدن خود عذرها آورد و برای استدلال قلت حمالها
حکایتها یافت ولی استانلی نفهمید که تیپوتیپ میترسد که از
جهت رفتار گذشته خود از او مؤاخذه شود و میدانست
که لابد استانلی در اینباب از او توضیحات خواهد خواست
خیانت این عرب رفته رفته واضح و آشکار میگردید و مدلل
میشد اگرچه استانلی گمان میکرد که دل او بقدر رنگ او
سیاه نیست اما معلوم شد که فی الواقع او خیانت کرده است
و استانلی بیاد آورد که در سنه ۱۸۷۶ در جنگل اورگا از دست
او چه بلاها کشیده بود و نیز شنید که تیپوتیپ در باب آن
سفر بعضی دروغها بافته و شهرت داده است میگفته است

که آدمهای استانلی محض حرف و نصیحت من بود که راضی
بروش شدند نیز به همین گفته بود که درین موقع استانلی
بطوری غضبناک شده بود که آنچه فحش و دشنام میدانست
بمن میداد چون دید که این اشتداد مثمر ثمری نیست
انعام و هدایای زیاد بمن وعده کرد که چند منزل با او همراهی
کنم ولی بعد این هدایا را نداد صدق مطلب اینکه این عرب
بیشتر از شایستگی خود طرف مهربانی و بذل و بخشش واقع
شده بود و اسلحه و پول زیاد باو داده شد
و مسلماً آنچه را که باو وعده کرده بودند
داده اند

فصل یازدهم

استانلی چون دید که بیشتر از این برای تیپوتیپ معطل
شدن ثمری ندارد و همینکه از ترتیب و تنظیم اردوی خود
فارغ شد در روز اول ماه او عازم آلبرت نیانزا گردید
جمیع آذوقه ها و امتعه که برای امین پاشا آورده بودند
همراه برداشتند و مستر ویلیام بونی هم همراه آنها روانه
شد و اردوی جدید عبارت بود از سیصد و پنجاه نفر
تا چندین روز بطور آهسته راه پیمودند و مکرر لنگ میکردند
و استراحت مینمودند تا آنهائی که عقب مانده اند بیایند .
استانلی هنوز نمیدانست که مستر وارد بسمت ساحل روانه

شده است و تا چندین روز انتظار او را داشت چون
کنار جنوبی رود ایتوری را جنوبی می شناختند و سیاحت
کرده بودند مصمم شدند که این دفعه از کنار شمالی آن
روانه شوند تا سیاحت جدیدی کرده باشند و تا چندین
هفته از همان راه طی طریق نمودند بعد دوباره میان
جنگل بزرگی که مابین آن ناحیه و آلبرت نیانزا واقع بود
داخل شدند.

استانلی نوشته است اگر میخواهید بتصور در آورید که این جنگل
چیست یکی از آن جنگلهای انبوه اسکاتلند را که درختهای
کوتاه دارد و دائم در آنجا میبارد تصور کنید نیز دانسته باشید

که بالای این درختهای کوتاه درختهای مرتفع کهن که هر یک از
صد الی صد و پنجاه پا ارتفاع دارد بطوری سایه می افکند که
روشنائی از میان آنها عبور نمیکند و از هر طرف بته های خار
روئیده است نهرهای کوچک در اعماق جنگل جاریست و
گاه گاهی شعبهٔ یک رودخانه دیده میشود خود جنگل را در جمیع
درجات حیات و ممات تصور کنید درختهای کهن سرنگون شده
و میپوسد بعضی بطوری مایل شده که شخص میترسد بسر او بیفتد بعضی
بکلی بر روی زمین افتاده انواع و اقسام حشرات الارض برگها
و الوان مختلف در حرکت اند میمونها و شمپانزه ها بالای درختها
جا گرفته صداهای عجیب و غریب طیور و حیوانات مسموع است

کاهی صدای شکسته شدن درختهای زیاد معلوم میسازد که
فیلها میگذرند آدمهای کوچک با تیرهای مسموم درعقب درختی
باپناهگاه تاریکی مستور شده و درکمین رفته اند بومهای قوی
هیکل با بدن سیاه نیزه های تیز بدست گرفته بطوری بیحرکت
ایستاده اند که گوئی مرده باشند. بارش تمام ایام سال
میبارد هوا متعفن و گرفته است و نتیجه استنشاق تب و اسهالست
تمام روز تاریک است و شب چنان ظلمتی عالمگیر میشود که بوصف
نمیآید. بعد تصور کنید که این جنگل از پلیموت تا دماغه پیرند امتداد
داشته باشد آنوقت میتوانید عقیده درباب این جنگل داشته
باشید و بفهمید که ما مبتلای چه برزخ بوده ایم .

حالا که ازمیان این ناحیهٔ پرجنگل انهمه راه ممتد راطی نمودیم
تعجب میکنیم که چگونه قبل ازوقت از خاطر ما خطور میکرد که آن
جنگل باید آنهمه وسعت را داشته باشد زیرا که اگر اندکی تفکر
نموده بودیم ملتفت میشدیم که آنهمه رطوبتی که در آنحوالی حاصل
میشود لابد چنین جنگلی را بعمل خواهد آورد بخاطر بیاورید که دریای
محیط آتلانتیک جنوبی چه قدر وسعت دارد و مدت نه ماه
سال بادها ابخرهٔ آن دریارا باینطرف میآورد نیز رود
کنگورا بیاد بیاورید که باختلاف ازیک الی شانزده میل
عرض و هزار و چهار صد میل طول دارد و رطوبت بی اندازه
که از آن خارج میشود مبدل ببارش مه و شبنم شده برروی

این جنگل میریزد گذشته از آن رود رود آروویمی هم
هزار و ششصد میل طول دارد و رطوبت آن نیز باین جنگل
میرسد آنوقت متعجب نخواهید شد که تقریباً در مدت یکصد و
پنجاه روز سال در انجا میبارد نیز از جهت این وسعت لایتناهی
جنگل متعجب نخواهید شد .

تا روزیکه بناحیهٔ مشهور در چمن که بمسافت پنجاه میل بسمت غربی
آلبرت نیانزا واقع است پا نهادیم نه تبسمی و نه خیال
خوشی برای ما دست و نه حالیکه ناشی از ضعف باطنی باشد
احساس نمودیم بومیهای اینجا جنگلی وحشی و جنگجو هستند و
بهیچوجه آنها را نمیتوان تربیت نمود اما کودکها که موسوم اند

به وامبوتی مراتب بدتر و مضرتر از آنها هستند حیوانات
منحصر اند بحیوانات سبع و شکار هم میسر نیست تاریکی جنگل
انتها ندارد سطح رودخانه فقط درختهای جنگل را که از دو طرف
آن مانند دیوار سیاهی امتداد دارد منعکس ساخته و تاریک
و حزن انگیز است و صفائی ندارد آسمان نصف اوقات
شبیه است بآسمان زمستان انگلیس خلاصه تمام طبیعت و حیات
این حوالی غمگین و اسباب افسردگی است اگر آفتاب از
میان ابرها اندکی روی خود را ظاهر میساخت و باد خوشی
ابرهای سیاه را از افق جاروب میکرد روشنائی فرحانگیزی
بر مناظر اطراف میدرخشید فوراً این صفای موقتی میگذشت

و مناظر بحالت معموله درمیآمد فقط یادی از نور و صفای
طبیعت در ما باقی میگذاشت که اسباب تزیید افسردگی میگردید
چون بالاخره از جنگل بیرون آمدیم حظ بی اندازه برای ما دست
داد مانند اسیری که زنجیر از دست او برداشته واورا
آزاد کرده باشند از دیدار آسمان کبود شاد گشتیم و از اشعهٔ
گرم آفتاب محظوظ شدیم و زنگ حزن و اندوه و خیالات
باهم و غم از دل ما برطرف شد بر شما معلوم است که اهالی
شهر لندن چگونه بعد از چندین ماه زحمت و رنج در میان هوای
پر بخار آن شهر معظم چون ببهار میرسند چه حظ بی اندازهٔ احساس
میکنند و تماشای دشتهای سبز و چمنهای زمردی و درختان

دلکش چگونه آنها را مفتون میسازد فی الحقیقه حواس آنها مثل حسی که
از تاریکی بروشنائی آمده باشد چنین حالتی احساس نیماید که قابل
نگارش نیست بگذریم من در لندن در یک اسپیدوانی حضور
داشتم چنین بنظر من میآمد که همه دیوانه شده اند زیرا که آدمهای
بزرگ با ریشهای سرقرمز و موهای سفید با وصف اینکه مردمان
متشخص بودند بطوری حرکات عجیب میکردند که بحرکات مجانین
میماند و من خیلی متعجب میشدم ما هم در روز پنجم دسامبر دفعةً
گرفتار همان جنون شدیم اگر ما را آنروز میدیدید گمان
میکردید که دیوانهٔ محض شده ایم یا گروهی از شیاطین در اجسام
ما داخل شده اند آدمهای با بارهای خودشان بر روی

آن چمن بحدی که از حیثیت لطافت و صفا از چمن انگلستان
کمتر نبود میدویدند و گله های گاومیش و آهو و غیره در دو
طرف ما ایستاده با گوشهای تیز و چشمهای فراخ با نگاه
میکردند گوئی که بر شادی غریب ما تعجب مینمودند .
در حوالی حدود جنگل نزدیک قریهٔ که نیشکر و بادنجان و تنباکو
و ذرت و محصولات دیگر زراعت افریقائی بطور وفور در آنجا
حاصل میشد ما برخوردیم بیک زنی که بر روی زمین افتاده
و خوابیده بود بعقیدهٔ من بایست یک ناخوشی مسری داشته
باشد که او را از میان جماعت بیرون کرده اند در هر حال
زن بسیار بد گل و بد خو و پیری بود بخصوص بواسطهٔ پیری سرسختی

داشت من جمیع تدابیر و وسایل متصوره را بکار بردم بلکه
بتوانم از این زن مطلبی بفهمم میسر نشد او دایم بطور تغیر حرفی زیر دندان
میزد تقریباً صد نفر از آدمهای ما محض تجسس دور او جمع شدند
آنوقت او چشمهای خود را بر یک جوانی از اردوی ما که صورت
صاف و خوشگلی داشت دوخته بعد تبسم کرد من بجوان گفتم که پهلوی
او بنشیند آنوقت زبان آن زن باز شد وجاهت و جوانی
او این حیوان سبع را مسحور و مأنوس کرد از حرفهای او فهمیدم
که یک طایفه ایست موسوم به بازانزا که پادشاه مقتدری هم
دارند و در طرف شمال شرقی اردوی ما متمکن هستند و نیز
معلوم کردیم که از آن طایفه باید خائف باشیم زیرا که جمعیت آنها

از هزار بیشتر است اگر این مطلب را ده روز قبل می‌شنیدم
تشویش و خوفی برای من دست میداد ولی درین موقع آدمهای
من چون این حرف را شنیدند بطور تحقیر تبسم کردند زیرا که آنها
از وقتیکه چشمشان بچمن افتاده و طعم گوشت را چشیده بودند
شجاعت و رشادت تامی بهمرسانیده بودند بعد از این زمان
غرور و خوشگذرانی دوباره زمان حرمان برای ما دست داد
زیرا که دوباره داخل در ناحیه جنگلی شدیم و تا چندین هفته با کمال
تأنی راه می‌پیمودیم چون دیدیم که آذوقه کفایت نمیکند
و بره گیران آن صفحات را بکلی بیابان و خراب کرده اند مجبور
شدیم که دسته را برای تحصیل مأکول بفرستیم من در وقت انتظار

مراجعت این دسته مشغول بحسابها و تحقیقات خود در باب این
ممالک شدم و بعضی اشتباهاتی را که نموده بودم اصلاح کردم
آدمهای ما با کمال صبر منتظر رسیدن مأکول بودند روزهای زیاد
گذشت و خبری از آن دسته حاصل نشد آنچه آذوقه داشتیم تقسیم
نموده و بر آخری خود را گشته بودیم و چاره برای استخلاص
از بلای گرسنگی دیگر نمانده بدینواسطه من مجبور شدم قوطیهای
آذوقه که متعلق بصاحبمنصبان بود باز کنم و بقدر یک گروانکه
برداشته با دو فنجان از آردی که داشتم یکنوع نان روغنی
ساختم زیرا که دیگر چیزی غیر چای و قهوه و قند باقی نمانده بود
آنروز بعد از ظهر طفلی از گرسنگی فوت کرد و حالت همه آدمها نهایت

رقت انگیز بود بعضی از آنها نمیتوانستند سرپا بایستند چون
سعی میکردند که برخیزند پائین میافتادند این اوضاع که
دایم در نظر من بود بطوری بر من اثر کرد و بر اعصاب من
مؤثر واقع شده که نه تنها قلباً بلکه جسماً هم حالت آنها بر من
سرایت میکرد گوئی که ضعف هم مسری است .

چون مددی نرسید آن حرمان وحشت انگیز کم کم اسباب
اتلاف گردید یک حمالی از اهل سودان فوت کرد سودانیها
کلیةً بطوری ضعیف بودند که حرکت نمیتوانستند بکنند چنین
بنظر میآمد که اجل ما در همین جا رسیده است و همگی تلف خواهیم
شد بعد از اینکه من با استر بونی و رؤسای اردو مشاوره کردم

که چاره بنمائیم قرار بر این شد که استر بونی در همانجا باقی بماند
و من با قسمت غالب اردو بردیم بتفحص اشخاصیکه عقب ماکول
رفته بودند صد و پنجاه نفر در اردو باقی ماندند و در روز ششم
چیزی نمانده بود جز یک ظرف کره و یک فنجان آرد و یک
قوطی عصاره شیر که با آن یکنوع شوربا میساختیم صد و پنجاه نفر هم
رفته بودند که ماکول پیدا کنند و از قراریکه معلوم میشد هنوز
چیزی پیدا نکرده بودند .

شب روز دویم معلوم شد که چهل و سه نفر بواسطه ضعف
نمیتوانند حرکت کنند اینها را با جمعی دیگر عقب گذاردیم
رئیس طایفه مانوئیما مجبور شد چهارده نفر از آدمهای خود را

عقب بگذارد رئیس دیگری که خود او قوه حرکت نداشت
برادر خود را عقب گذارد زوجه و پسر یک شیخ دیگری را مجبور
شدیم عقب بگذاریم و یقین بود که اگر در ظرف بیست و
چهار ساعت مأکول نرسد همگی هلاک خواهند شد .
بعد از اینکه نه ساعت راه پیمودیم دسته که برای تحصیل
مأکولات رفته بودند از دور دیده شدند و تمام اردو باظهار
شادی پرداختند زیرا که نعمتهای وافر پیدا کرده و همراه آورده
بودند و بعد از چند ساعت تمام اردو از مهلکه خلاص شد
جشنی ترتیب دادند با نان و شوربا و گوشت پخته بعد از
دو سه روز اردو مستعد حرکت شد ولی از بدبختی جمعی کثیر

شده بودند بیست و یک نفر در این مکان وحشت انگیز تلف شدند
در روز هجدهم دسامبر رسیدیم برود ایهورو
روز بعد از رود عبور نمودیم بدون اینکه
حادثه روی دهد و بطور سرعت
از میان جنگل روانه شده
رسیدیم بقلعهٔ
بودو

فصل دوازدهم

قلعه بود و در اواخر ماه دسامبر بنا شده بود مأمورین محض
احتیاط صلاح دیدند که جای متحصنی داشته باشند که آذوقه جات
و امتعه را که فی الفور لازم نبود در آنجا انبار نمایند و اگر بعضی
از اشخاص اردو ناخوش شوند در آن مأمن باقی بمانند تا
چاق شوند بنابراین در نزدیکی قریه ایب ویری موقعی را
اختیار کرده و همگی با کمال همت مشغول بنای آن شده
و بزودی قلعه را برپا کرده بودند .

یکی از صاحبمنصبان تفصیل بنای آن قلعه را بدین قسم شرح
میدهد بعضی چوبهای دراز جمع میکردند بعضی دیگر تخته هائی که

بومیها در بنای قرای خود بکار میبرند جمع نمودند بعضی دیگر شاخه های
دراز درخت مو میبریدند که بجای طناب بکار برند بعضی دیگر
زمین را حفر میکردند که ستونهای بنا را در آنجا قرار دهند
چون این ستونها را نصب کردند تخته ها را بر روی آنها قرار
داده محکم کردند و با شاخه های کلفت درخت مو بستند و
همینطور کار خود را امتداد دادند تا اینکه یک منزلی که از
تیرهای بومیها محفوظ بود فراهم آمد که ده پا ارتفاع داشت
و تمام محوطهٔ اردو را احاطه میکرد .

چهار برج قرار دادند دو برج در زاویه شرقی و زاویه غربی
و یکی در جلو خان شمالی و یکی در جلو خان جنوبی که بتوسط

اشخاص اردو نتوانند از پهلو مدافعه کنند و بر اراضی اطراف
هم مشرف باشند در طرف شمال هم خندقی که هشت پا
عرض و هفت پا عمق داشت در دور محوطه حفر نمودند و
جمیع وسایل دیگر را برای تحصن آن مکان و محفوظ ساختن
از حملات خارجی بکار بردند نیز میخواستند که این محوطه برای
حبوبات هم انبار باشد و اگر یکنفر مسافر بآنجا بیاید بتواند
چند روزی مأکول داشته باشد و برای حصول همین قصد
وسعتی از زمین را زراعت کرده ذرت و لوبیا در آنجا
کاشتند عمده اشکال حمله شبانه گله های فیلها بود که گاهی
یک باغ از درختهای بانان را که بیست هزار یارد مربع وسعت

داشت این حیوانها در یکشب خراب میکردند شانزده نفر
دایم کشیک میکشیدند که فیلها را از چنین باغی دور نگاه دارند
اشکال دیگری هم که برای قشون ساخلوی این اردو فراهم
میآمد آن بادهای شدیدی بود که گاهگاهی میوزید
و محصولات را جاروب کرده میبرد و ذرتهای نرسیده را
کنده بر روی زمین میپاشید و بدینواسطه غالباً میسر نمیشد که
مقدار زیادی از ذرت انبار کنند و صاحبمنصبان اردو ساخلو این
قلعه را شب و روز با کمال هشیاری نگاه میداشتند والا
بومیها میآمدند و تمام قلعه را آتش میزدند .
وقتی استانلی با اردوی جدید خود آمد کاپیتن نلسون د

لیوتنان استریس و دکتر پارک در آنجا اقامت داشتند
از پنجاه و نه نفر سرباز آنها هشت نفر تلف شده بود ولی
از حیثیت دیگر خوب بودند استانلی مترقب بود که در آنجا
از امین پاشا خبری حاصل کند. و خیال میکرد که چون هفت ماه
تمام گذشته بود پاشا بعضی از همراهان خود یا در آنجا یا در
حوالی آنجا خواهد بود ولی چون رسید معلوم کرد که از
امین پاشا هیچ قسم خبری بقلعه بود و نرسیده است .
قرار براین شده بود که امین پاشا و مستر جفسن در اواسط ماه
او بانجا آمده باشند پس لابد میبایست حادثهٔ روی داده
باشد که نیامده بودند .

منتظر ماندن و حدس زدن فایده نداشت بعد از سه روز
توقف قلعه را خراب کردند و همگی باتفاق بسمت دریاچهٔ
آلبرت عازم شدند مقدار کثیری از آذوقه همراه داشتند
و این امر قدری اسباب سستی حرکت آنها بود خلاصه در
اواسط ماه ژانویه دوباره دریاچهٔ آلبرت نیانزا را دیدند
و اهالی آنجا در کمال خوبی از آنها پذیرائی کردند جمع
رؤسای طوایف متوالیاً با حبوبات و میوه با نان پیش
استانلی میآمدند و آدمهای آنها گله های گاو و گوسفند
همراه میآوردند بدیهی است که همه این نعمتها قبول میشد بعد از
مدتی یکی از این رؤسا یک بسته کاغذ برای استانلی آورد

چون مطالعه شد معلوم گردید که امین پاشا
و مستر جفسن در دست سربازان
یاغی امین پاشا
محبوس میشد

فصل سیزدهم

بر مطالعه کنندگان ما پوشیده نیست که وقتی استانلی عازم شد که برود اردوی ماژر بارتلو را بیاورد مستر جفسن هم با دسته از قراولان سودانی که در خدمت امین پاشا بودند عازم رگاف شد این محل قراولخانه ایست متعلق بحکومت مصر که در شمال دریاچه آلبرت نیانزا واقع است پس خوب است که بشرح سرگذشت مستر جفسن بپردازیم تا شرح این سفر و مأموریت پرحادثه کامل و واضح شود دسته مستر جفسن بعد از اینکه مسافتی را در سفینه خدیو بسمت شمال طی نمودند بخشکی در آمدند که قراولخانه های مختلفی که قراولان مصری در آنجا

مستحفظ قرار داده شده بودند سیاحت نمایند مستر جفسن
از استانلی دستور العمل گرفته بود که بجمع قراولخانه‌ها برود
و بقراولان همهٔ این امکنه احکام خدیو مصر و نوبر پاشا را بخوانند
مضمون این کاغذها اینکه اردوئی در تحت حکم استانلی
ترتیب داده شده است و راه افتاده که برای امین پاشا
و آدمهای او آذوقه ببرد و نیز پاشای مشارالیه را با صاحب
منصبان و سربازان او بمصر معاودت دهد در صورتیکه
آنها میل داشته باشند ولی نیز اظهار شده بود که اگر آنها
میل بمراجعت ندارند میتوانند باقی بمانند ولی حکومت
مصری بواسطهٔ این مکتوبات مفهوم میسازد که اگر آنها ایندفعه

برنگردند از آن ببعد دیگر خود را از قید هر قسم مسئولیت آزاد خواهد
دانست و اگر نخواهند در ناحیه استوائی باقی بمانند مسئولیت
بگردن خودشان است .

باید دانست که مستر جفسن صاحبمنصب واحدی بود از صاحبمنصبان
استانلی که بقراولخانه‌های مصری رسید و برای تسلسل رشتهٔ کلام
خود باید بمکتوبات او و بشرحی که او در یک روزنامهٔ مصور انگلیسی
نوشته است رجوع نمائیم .

امین پاشا و مستر جفسن بعد از اینکه قراولخانه‌های گیری و موجی را
سیاحت نمودند در روز دوازدهم اوت ۱۸۸۸ به لابوره رسیدند
این قراولخانه در تحت حکم شخصی بود موسوم به سرور آقا این شخص آدمی

بود نادان و متعصب بی اندازه که برای حصول مقصود خود از ارتکاب
هیچ قسم عمل شنیعی اندیشه نداشت روز بعد از ورود جمیع صاحب
منصبان و سربازها و کاشتکان دیگر احضار شدند که در حضور عام
مکتوبات و اعلانهائی که مستر جفسن آورده بود خوانده شود حضار
در ابتدا گوش دادند ولی کم کم هیجانی میان آنها در گرفت و
شروع کردند بحرف زدن با یکدیگر یکی از سربازها گفت همهٔ این
مطالب دروغ است این اشخاص از مصر نیامده اند و این کاغذهائی
که شما آورده اید خودتان نوشته اید فقط یک راه بمصر هست
آنهم راه خرطوم است ما یا از آنراه روانه میشویم یا در همین جا
میمانیم سربازهای دیگر هم با او هم رأی شده داد و فریاد کردند

و گفتند که راست میگوید این حرفهای شما دروغ است بعد
همان سرباز اولی گفت که امین پاشا و مستر جفسن حرفهای دروغی
در اینجا انتشار داده اند و استانلی شخصی است بی سر و پا و هیچ
ماموریتی ندارد و اگر خدیو آن احکام را نوشته بود امر مینمود
که مسلماً بمصر مراجعت کنید و مختار بآمدن یا ماندن نمیکرد.
امین پاشا چون این حرفها را شنید دیگر نتوانست خودداری
کند از یقهٔ آن آدم گرفت و خواست تفنگ را از دست
او بگیرد و صدا کرد که آدمهای او بیایند و او را گرفته حبس کنند
آنوقت یک هنگامه بر پا شد که پناه بر خدا سربازها داد و فریاد
کرده بصدای بلند دشنام گفته امین پاشا و مستر جفسن را محاصره

کردند و تفنگهای خود را پر کرده بسمت آنها خطاب کردند قیل و
قال و داد و فریاد آنها فی الواقع وحشت انگیز بود و تا چند دقیقه
معلوم نبود که عاقبت کار بکجا خواهد کشید بعضی از سربازها بسمت
پاشا هجوم آوردند و او را بیکطرف رانده رفیق خودشان را کشیده
بردند و بطور داد و فریاد بتمسخر امین پاشا پرداختند امین پاشا
شمشیر خود را کشید که بمحافظه بپردازد ولی صاحبمنصبان میان
او و سربازها افتاده تفنگهای آنها را از دست آنها گرفتند .

درین اثنا صدائی از بیرون شنیده شد که آدمهای امین پاشا
و مستر جفسن میخواهند آذوقه های انبار را تصرف کنند دفعةً
همگی بسمت انبار باروت هجوم برده امین پاشا تنها ماند .

مستر جفسن از عقب آن سربازها رفت سربازها در ابتدا با او فحش
دادند و تهدید نمودند ولی او گفت شما می‌بینید که من از
شما نمیترسم اگرچه تنها هستم میدانم که شما سرباز هستید وحشی
که نیستید چون این حرفها را شنیدند اسلحه خود را پائین
آوردند و گفتند خیر ما بشما صدمه نمیزنیم صاحبمنصبها تمام تلاش
خود را بکار برده بودند که آنها را ساکت کنند ولی فایده نبخشیده
بود سربازی تفنگ پر کرده بدست گرفته میچرخاند و تهدید
میکرد اگر همین تفنگ خالی میشد دیگر آنهم پیروی کرده قتل
عام مینمودند .

بعضی از آدمهای خود پاشا هم بدرفتاری کردند میرزای او که

رجب افندی اسم داشت و در عقب درختی پنهان شده بود
یکی از نوکرها که چرکس بود فریاد کنان باطاق سلیم بیک
دویده و در زیر تخت خواب پنهان شده بود آدمهای دیگر
هم هرکدام بجائی پناه برده و پنهان شده بودند ولی همهٔ
آدمهای او این قسم جبون نبودند دواساز امین پاشا که وثیا
حسن اسم داشت چون انقلاب را دید دویده طپانچه
بدست گرفت و بدست امین داد و پیشخدمتهای امین پاشا
و غلام بچهٔ جفن هم خیلی خوب رفتار کردند .
معلوم میشود سربازیکه بدین قسم آشوبی برپا کرد پیشخدمت سرقا
بود و بخصوص بحکم او این کارها را میکرد این ابتدای شورش شد

چون مستر جفن مصمم بود که در هر حال دستور العملی که باو داده
شده است بانجام رساند با امین پاشا عازم دوفیله گردید
در بیستم او آنها وارد این قراولخانه شدند و دیدند که انقلاب
و هیجان غریبی در کار است و همه مستعد شورش هستند میان
آنها شهرت بهم رسیده بود که امین پاشا و استانلی متفق شده اند
که ایشان را با زن و بچه از آن مملکت بیرون ببرند و بطور اسیر
بدست انگلیسها بدهند این مطلب مانند باروت غضب آن
سربازها را مشتعل ساخت و دو نفر از روسای آنها که تسلطی بر دیگران
بهم رسانده بودند حکم کردند که امین پاشا و مستر جفن را گرفته حبس
کنند و بر روی آنها قراول گذاشتند که نگذارند آنها آمد و شد

یا مکاتبه با خارج داشته باشند .

سربازان یاغی بعد از معزول ساختن امین پاشا شروع بتفحص نمودند
که بتوانند تقصیری بگردن او وارد بیاورند و بجمع قراولخانها
خبر فرستادند که از امین پاشا کار با خیانتی دیده او را دستگیر
نمودیم و باید شورائی از صاحبمنصبان تشکیل یابد تا فتوای
او داده شود این امر اسباب آن شد که غالب شورشیان
بدو قبیله جمع شدند بعد از ورود آنها مجلس شورائی که خیال
داشتند منعقد ساختند در این مجلس آدمهای مستر جفسن گفتند که
ما و رئیس ها بحکم خدیو مصر باستانلی آمده ایم و اسلحه خودشان را
که نشان هلال و ستاره را داشت بآنها نشان دادند برای

اینکه مدلل نمایند که سرباز مصری هستند آنوقت صاحب
منصبان یاغی پرسیدند که اگر چنین است پس لباسهای رسمی
شما کو آدمهای جفسن جواب دادند که لباسهای رسمی ما
در راه کهنه شد صاحبمنصبان برای تحقیق صدق و کذب قول
آنها خواستند تجربه کنند که آیا آنها مشق عسکریه را میدانند یا خیر
و چون دیدند که خوب میدانند آنها را رها کردند و از مجلس
مرخص نمودند بعد مستر جفسن را احضار کردند چون او داخل
مجلس شد با احترام او را سلام کردند آنوقت سئوالهای
زیاد در باب این سفر از او نمودند ولی حرفهای او را باور نکردند
و نمیتوانستند اعتقاد نمایند که خدیو مصر یک نفر شخص انگلیسی را

برای استخلاص آنها فرستاده باشد آنهم بدون همراهی
هیچ صاحبمنصب مصری .

آنوقت مستر جفسن حکم خدیو را درآورده بآنها نشان داده آنرا
بصدای بلند در حضور عام قرائت نمودند در ابتدا همگی خاموش
شدند اما دو دقیقه دیگر میرزای بزرگ از روی حصیر خود برخاسته
گفت که این کاغذ مصنوعی است شما و رئیس خودتان مردمان
متقلب هستید آنوقت صاحبمنصبان شورا کردند که چه باید نمود
کسی از حضار گفت باید کاری کرد که خود استانلی را بدام
انداخت همه قبول کردند و بدون ملاحظه اینکه مستر جفسن حضور
داشت درباب وسایل این امر شور کردند بطوری سرهای آنها

گرم شده بود که حضور مستر جفسن را بکلی از خاطر درآوردند و
مقرر داشتند که بچه وسیله باید تفنگها و مهمات این مسافرین را
از دست آنها بگیرند و رئیس آنها را یا با گلوله بکشند یا اینکه
در بیابانی تنها باقی بگذارند تا بمیرد .

وقتی همه قرارها را بطور میل خودشان دادند
دوباره مستر جفسن را باطاق
خود برده حبس
نمودند

فصل چهاردهم

در ابتدا امین پاشا و مستر جفسن اگرچه محبوس بودند ولی سربازها
بطور احترام با آنها رفتار میکردند ولی چون مدتی گذشت مستی
و بیقاعدگی صاحبمنصبان یاغی زیادتر شد رفتار آنها هم تغییر کرد
و بطور بسیار نامطبوعی با محبوسین خود حرکت میکردند .

امین پاشا و مستر جفسن در محوطه کوچکی که نود پای مربع وسعت
داشت محبوس بودند و دور آن محوطه چپر بلند و ضخیمی کشیده شده
در این محوطه شش اطاق مانند جائی بود که در یکی از آنها پاشا
و یکی مستر جفسن و یکی ویتا حسن سکنی داشتند و یکی برای آشپزخانه
و یکی برای نوکرها و یکی مخصوص انبار بود و محبوسین پنج شش جلد

کتاب داشتند که هرکدام را گویا پنج شش دفعه خواندند از صبح
تا شام کاری نداشتند جز اینکه درباب اخباریکه گاه گاهی بگوش
آنها میرسید صحبت نمایند گاه گاهی میرزائی ازجانب صاحبمنصبان
یاغی میآمد و بعضی مکتوبات میآورد که امین پاشا امضا کند مضمون همهٔ
این مکتوبها اعلان عزل او بود و به مستر جفسن اجازه میدادند که تا قراولخانه
برود اما همیشه دو نفر قراول اعمال و حرکات او را مواظبت مینمودند
و در اینباب بصاحبمنصبان یاغی راپرت میدادند .

ولی مستر جفسن هم زیاد بیرون نمیآمد اگر گاهی هم بیرون میآمد
محض خریدن ماکول بود و مردم او را دشنام میگفتند و آدمهای
او را صدمه میزدند نیز مستر جفسن میدید که در وقت غیاب خود

امین پاشا نهایت محزون و مأیوس میگردد بطوری حالت او
گرفته میشود که دیگر نمیشد او را بفرح درآورد گاه گاهی بگوش آنها
حرفی میرسید که خیال دارند آنها را از آنجا حرکت داده جای
دیگر ببرند بالاخره روزی بآنها اظهار شد که عنقریب ایشان را
زنجیر کرده بمحبس رگاف خواهند فرستاد .

در وقتی که اینطور محبوس بودند خبر آمد که آدمهای متمهدی به لادو
رسیده اند و قراولخانه کهنه را بتحت تصرف خود درآورده اند
سرکردهٔ آنها عمر صالح کاغذ مطولی برای امین پاشا فرستاده
از جانب متمهدی باو امر نموده که او تسلیم شود و همراه او عازم خرطوم
گردد این کاغذ را سه نفر درویش در هفدهم اکتبر بدوفیله آوردند

و صاحبمنصبان یاغی آنها را گرفته و حبس کردند و کاغذ را از
آنها گرفتند و بعد از خواندن آن مقرر داشتند که کاغذ را مخفی
نگاه دارند و آن دراویش را بکشند ولی کسی شبانه داخل
دفترخانه شده مسودهٔ آن کاغذ را برداشت .

مضمون آن کاغذ این بود سرکردهٔ مذکور بعد از اظهار مأموریت
خود از جانب متمهدی خلیفه اسلام امین پاشا را بدین اسلام
دعوت میکرد نیز نوشته بود که ما بعضی کاغذها همراه آورده ایم
که دوستان شما با جازهٔ رئیس ما یعنی متمهدی بشما نوشته اند
یکی از آنها از عبدالقادر مدیر سابق دارفور است (غرض اسلاتین
بیک انگلیسی است) یکی دیگر از محمد سعید که سابقاً موسوم بود به گیورگی

اسلامبولی یکی از اسمعیل عبدالله که در سابق موسوم بود به پولس
صلیب و از طائفه قبطی بود و جمعی دیگر که از دوستان شما هستند
و اکنون بمهدی ایمان آورده اند بشما کاغذ نوشته اند نیز
رفقای شما عبدالله لوپش که مدیر بحر الغزال بود و ابراهیم پاشا
فانزی و نوری بیک ابراهیم مدیر سنّار و لید بیک مدیر
فاشر و اسکندر بیک حاکم کردفان برای شما کاغذ نوشته اند
همه این اشخاص بفضل الهی صحیح و سالم و آسوده از هم و غم هستند
و خداوند آنهارا پیش از آنکه مترقب بودند بنعمتهای دنیوی بهرمند
ساخته است و هم درین دنیا و هم در عالم آخرت در حفظ و حمایت
خود محفوظ خواهد داشت .

اکنون خلیفهٔ اسلام مهدی بر حال شما که تک و تنها در میان سیاهان
باقی مانده اید ترحم کرده است و فی الواقع مدت مدیدی است که
از شما هیچ خبری نیست و باید شما بکلی قطع امید از هموطنان خود کرده
باشید باین جهت مارا با یک دسته قشون نزد شما فرستاده است
که شمارا از مملکت کفار بیرون آورده و میان برادران مسلم خودتان
ببریم بنابراین با کمال شعف و خرسندی تسلیم احکام رسول خدا
بشوید و بدون تأخیر و مسامحه بدیدن من بیائید زیرا که من بشما
خیلی نزدیک آمده ام که احکام شریفهٔ خلیفه را بشما ابلاغ نمایم و
نجات شما هم در این دنیا و هم در آخرت منوط باطاعت آن
احکام میباشد نیز داشته باشید که از جانب رئیس خود شرف

مأموریت یافته‌ام که شما را با کمال عزت و احترام پذیرفته و موجب
آسودگی شما باشم و وقتی نزد ما بیائید جمیع آمال شما حاصل خواهد
شد و شما هم برحسب میل رئیس ما از جمله مسلمین خواهید شد .

باقی مطالب کاغذ عبارت بود از همین قبیل نصایح و دعوت
بمذهب اسلام .

درویشی که این کاغذ را آورده و صاحبمنصبان یاغی آنها را زنجیر کرده
و حبس نموده بودند از قراریکه معلوم میشود مردمان رشید و با جرأت
و مناعت بوده‌اند شمایل آنها بشمایل اعراب شباهت داشت
لباس آنها وضع غریبی داشت و عبارت بود از یک پیراهن درازی
که بر روی آن قطعات کوچک از ماهوت رنگارنگ سرخ و کبود

و سبز و زرد چسبانده بودند و اطراف آنرا هم خوب دوخته
بودند نیز ماهوت درازی از همان قبیل بر کمر بسته و عمامه بسیار
بزرگ رنگارنگ بر سر تراشیده خود گذارده بودند اما اسلحه
آنها عبارت بود از شمشیری بطرز شمشیرهای زمان صلیبیان و هر کدام
سه نیزه بسیار دراز داشتند که سرهای آنها شبیه بود به بیل دراز
و دسته آنها عبارت بود از نیهای بامبو .

صاحبمنصبان یاغی از این درویش سؤالات زیاد کردند که بتوانند
عده عساکر سرکرده قشون متمهدی را بفهمند ولی از آنها چیزی
نتوانستند بفهمند جز اینکه قراولخانهٔ رگاف بتصرف او درآورده
شده است و سرکرده آنها اکنون قصد گرفتن دوفیله را دارد

صاحبمنصبان مصمم بمقاومت شده بجمع قراولخانه‌ها آدم فرستادند
که با کمال عجله قشون جمع کنند ولی از عده قشون دشمن بطوری
بی اطلاع بودند که نمیدانستند چه کار کنند بالاخره مصمم شدند
که قشونی به رگاف بفرستند که حمله‌وران را عقب نشانند
ولی قبل از فرستادن قشون حکم کردند که دراویش مذکوره را
عذاب بدهند تا بلکه بدینواسطه بتوانند از آنها عده قشون دشمن را بفهمند
قطعه از نی با موی تر دور سر آنها بسته و بطوری پیچیدند که نی
گوشت را بریده و با استخوان فرو رفت بیچاره دراویش از فرط
عذاب و درد و تشنج اعصاب بهمرسانده و بواسطه ریزش خون از
هوش میرفتند معهذا ناله از دهن آن آدمهای رشید شنیده نشد

و تعصب مذهبی و اعتقاد محکمی که بخلیفه خود داشتند آنها را باین
درجه خودداری و جان نثاری وادار میکرد همینقدر میکشند
که انتقام ما را خداوند بدست رسول خود از شما خواهد کشید
دل آدم از نفرت منقلب میگردید وقتی شخص میدید که چگونه
صاحبمنصبان مصری از تماشای عذاب این بدبختها خوشحال
میشدند و وقتی درد باندازه‌ای میرسید که بدن انسانی تحمل آنرا
نداشت و بیچاره دراویش بیهوش شده زمین میافتادند آنها
خندیده و مسخره مینمودند صاحبمنصبان سودانی با صورتهای
خشن و حیوان صفت خودشان بطور بی اعتنائی و بدون ترحم
این اوضاع را تماشا میکردند ولی باز از خجالت آنها بهتر از حالت

آن مصریهای دنی فطرت و شیطان صفت بود که بر عذاب
انسان میخندیدند .

حاکی اینواقعه گوید که زنهای اسیر سیاه از دیدار این وقایع
رقت انگیز گریه میکردند و دستهای خودشان بهم میفشردند
و فقط صاحبان بیمروت و سبع آنها میتوانستند از دیدن
چنین عذابها خوشحال بشوند یا بی اعتنا و بدون رقت تماشا
کنند فی الواقع همین امر دلیل بر تعریف مذهب آن دراویش
بود که چنین قوت قلبی بآنها میداد و راست است که دوام آنها
بواسطهٔ حمیت مذهب بود ولی رشادت و قوت قلب آنها
قابل انکار نیست هرچه عذاب بآنها دادند آنها یک کلمه حرف

نزدند که مضر حال برادران آنها باشد عذاب را متحمل شدند
ولی خیانت نکردند و بعد از چند روز حبس و شکنجه سربازها
آنها را لب رودخانه بردند و آنقدر چوب زدند که بیچاره‌ها
مردند بعد اجساد آنها را برود
انداختند که طعمهٔ تمساح بشود
و اینواقعه وحشت انگیز
بدین قسم ختم
شد

فصل پانزدهم

ما امین پاشا و مستر جفسن را در محبس دوفیله باقی گذاردیم ولی
این اشخاص بکلی هم بی حامی نبودند وکیل آن ناحیهٔ موسوم
به عثمان افندی لتیج و پسر او تمام تلاش خودشان را در استخلاص
او بکار میبردند و از جمیع وقایع واقعه آنها را اطلاع میدادند .
مسودهٔ کاغذها را آنها برای امین پاشا بر میداشتند و بواسطهٔ
همت آنهاست که اکنون ما درباره حرکات قشون متمهدی و
صاحبمنصبان مصری این اطلاعات را حاصل کرده ایم .
صاحبمنصبان یاغی بعد از گذشتن دراویش دستهٔ قشونی را فرستادند
که قرادخانهٔ رگاف را از دست قشون متمهدی پس بگیرند

ولی این دسته قشون مغلوب شد و شش نفر از آنها مقتول گردیدند
دیگران متوحش شده عقب نشستند و جمیع اهالی آنحوالی رو بانهزام
نهادند و از قراولخانه های بیدن و گیری و موجی با عیال و اطفال
خودشان گریختند و دار و ندار خودشان را در همانجا ها گذاردند .
مستر جفسن در این باب نوشته است که هنگامهٔ غریبی برپا شده است
و آشوب و انقلاب درجه ندارد رئیس و بزرگی نیست و هر روز
پنج شش حکم صادر میشود همه ضد یکدیگر و احدی اطاعت آن
احکام را نمینماید صاحبمنصبان یاغی بهیچ وجه قادر بریاست و جلوگیری
سربازها نیستند نیز مستر جفسن در آنوقت کاغذی باستانلی
نوشته گوید ما مانند موشی هستیم که به تله افتاده باشد این صاحبمنصبان

نه مارا میگذارند کاری بکنیم و نه میگذارند برویم و اگر شما
بزودی نیائید میترسم که وقتی برسید ببینید که کار
از کار گذشته است و عاقبت ما هم مانند عاقبت ساخلوهای
سایر قراولخانه های سودان بشود .

بعد از آن وقایع صاحبمنصبان یاغی اهتمام نمودند که بقدر
کفایت قشون جمع کنند تا بتوانند جلو آدمهای متمهدی را
که پیش میآمدند بگیرند ولی سربازها متفقاً ضدیت نموده
گفتند که تا امین پاشا را از حبس رها نکنند ما جنگ نخواهیم کرد
آنها بخاطر داشتند که امین پاشا از مدت طویلی چگونه و بچه تدبیر
آن ولایت را محافظه کرده و بر آنها یقین شده بود که جمیع این

انقلابات بواسطه محبوس بودن او بظهور آمده است و
میخواستند که امین پاشا دوباره ریاست را بعهده بگیرد
بدینواسطه امین پاشا و مستر جفسن را از حبس رها کردند بعد از آنکه
سه ماه تمام آنها را در حبس نگاه داشتند .

بعد با جمعی ایشان را به وادله فرستادند گمان میکردند
که امین پاشا در آنجا ریاست را بعهده خواهد گرفت ولی
پاشا بهیچوجه مایل این امر نبود هنوز جمع کثیری بر ضد او بودند
و او تعلل داشت از اینکه اقدامی نماید که اسباب خونریزی
جدید بشود در این اثنا خبر رسید که آدمهای متمهدی به دوفیله
هجوم برده و شکست خورده اند و بنابراین عمر صالح سفاین

بنجار خود را بخرطوم فرستاده است که از آنجا قشون جدید
بکمک او بفرستند بنا براین صاحب‌منصبان یاغی اسباب
مخالفت فوری نداشتند بعضی از آنها حاضر بودند که از امین پاشا
حمایت نمایند ولی دیگران میترسیدند که اگر امین پاشا دوباره
بریاست منصوب شود شرب ولهو ولعب آنها را قدغن خواهد
کرد و بدین جهت مصمم بضدیت و مقاومت او بودند .
پاشا و مستر جفسن از وادله بیرون آمده به قراولخانه تونگورو
که نزدیک کنار مغربی دریاچه نیانزا در شبه جزیره ساخته
شده است رفتند این شبه جزیره خیلی کم طول و بشکل هلال
و از طرف شمال مدور است معلوم میشود که این شبه جزیره

تازه بوجود آمده است و سه هزار و دویست پا طول و سیصد
پا عرض دارد نهنگهای بسیار بزرگ در اطراف آن وفور
دارند و امین پاشا یکی از آنها را کشته است که دوازده پا
و نیم طول داشت از تونگورو مستر جفسن باستانلی نوشت
که ما با کمال سلامتی منتظر ورود شما هستیم هم پاشا و هم من
باین عقیده هستیم که دیگر خطری برای شما نیست و انها بر
شما حمله نخواهند کرد زیرا که کم کم باور میکنند که شما از مصر
آمده اید و منتظر هستند که شما بیائید و آنها را از این
اشکالات خلاص کنید معهذا اقتضای احتیاط آنکه شما
اردوی خودتان را محکم نمائید چون جواب این کاغذ نیامد

دوباره در هجدهم دسامبر سنهٔ ۱۸۸۸ مستر جفسن باستانلی نوشت
مبادا شما دوباره بمحل اردوی خودتان که نزدیک جزیره
کاوالی بود مراجعت کنید بلکه اردوی خودتان را در خود
دشت مرتفع کاوالی بزنید و بمجرد ورود خودتان کاغذی
برای ما بفرستید و همینکه من خبر ورود شما را دریافت
کنم پیش شما خواهم آمد از شما نباید مستور بدارم که کار شما
با آدمهای امین پاشا مشکل بلکه خطرناک خواهد بود امیدوار
هستم که شما قبل از اینکه قشونی بامداد قشون متمهدی بیاید
و کار ما از کار گذشته باشد بیائید .

این دو کاغذ مستر جفسن خیلی مباینت دارد در کاغذ اولی

باستانلی منویسید که ما با کمال بطاقتی منتظر شما هستیم و
آدمهای پاشا اکنون فهمیده اند که شما از جانب خدیو
آمده اید و در کاغذ دویم منویسید که کار شما با آدمهای
خدیو خیلی مشکل بلکه خطرناک خواهد شد توضیح این مطلب
گویا این باشد که کار استانلی با مصریها و قبطیها و سربازان
عرب که عاصی شده بودند و هنوز در عصیان خود مداومت
داشتند مشکل بلکه خطرناک خواهد بود امین پاشا آنها را
معفو داشته و آنها منتظر موقعی بودند که ازین ملایمت و
سستی او منتفع شوند از طرف دیگر سربازان سیاه سودانی
و اهل و عیال آنها و زنها و اطفال بیچاره که در قراولخانه های

مصری بودند کمال میل را داشتند که با امین پاشا همراهی
نمایند و با او بروند و یقین داشتند که او آنها را بجای
امنی هدایت خواهد کرد .

ولی در وقتی که مستر جفسن این کاغذ آخری را فرستاد استانلی
با اشکالات بی اندازهٔ سفر تصادف میکرد و هنوز بقلعهٔ
بودو نرسیده بود و نمیدانست که چه اتفاقات روی
داده است و کاغذهای مستر جفسن فقط در ماه
ژانویه در کاوالی بدست
استانلی
رسید

فصل شانزدهم

اردوی استانلی نزدیک قریهٔ کاوالی و بر روی موقع مرتفعی که
مشرف بر دشت بود واقع شده استانلی مطالب کاغذ مستر جفسن را
خوانده و متعجب گردید که چگونه بخت امین پاشا برگشته و وضع او
تغییر بهم رسانده است و خیال میکرد که حتی نگارندگان حکایات و
قصص هم نمیتوانستند این قسم وقایع تشویش انگیز تصور کنند. وقتی استانلی
به یامبویا مراجعت کرد که قسمت عقب ماندهٔ اردوی خود را بیاورد
گمان میکرد که همه کس در قراولخانه‌های مصری مشعوف و مسرور خواهد
شد که عنقریب از آنهمه اشکالات متخلص خواهند شد و اردوهای
پاشا بار و بنه خود را بسته و مهیای حرکت و عزیمت بسمت ساحل

خواهند بود بنابراین کمال تعجب بلکه منتهای تغیر برای او دست
داد وقتی دید که هنوز بمراد مأموریت خود نرسیده است بلکه کار
در همان حالت است که شش ماه قبل بود .

استانلی از اردوی خود نوشته است عجب خبر خوبی شنیدم من
آمده ام که امین پاشا را مستخلص سازم و حالا می بینم که جان یکی از
صاحبمنصبان خودمن در خطر است بلکه عاقبت او هم مانند عاقبت
آنهمه فرنگیها خواهد شد که جان خود را در راه این مملکت نحس استوائی
نهاده اند .

استانلی بعد از آنکه بقدر مقدور تحقیقات نمود با قایق چند نفر قاصد
پیش مستر جفسن فرستاده و مکتوب ذیل را بدو نوشت .

کاوالی هجدهم ژانویه ۱۸۸۹ دوست عزیز من مستر جفسن من با
این کاغذ سی نفر تفنگچی و سه نفر از اهل کاوالی بدریاچه میفرستم
و بآنها دستور العمل دادم که یک قایق بگیرند و بتفنگچیها از جانب
من وعدهٔ انعام بنمائید من میتوانم بیشتر از شش روز بلکه ده
روز در اینجا باقی بمانم و تمام تلاش خود را بکار برده منتظر خواهم
شد تا اینکه شما بدون حادثه و بطور صلح باینجا بیائید آدمهای
ما مقدار کثیری مهره و خورد ریز و لباس دارند که ببومیها میفروشند
و می بینم که بومیهای اینجا با کمال میل با ما داد و ستد مینمایند و
اگر رئیس این قریه از امتداد اقامت ما خوشش نیاید ما میتوانیم
بواسطهٔ این خورد ریز گذران کنیم شما هم از روی عقل و بطور چابکی

حرکت کرده یکدقیقه از اوقات خودرا تضییع نکنید و بوئیزا را
با آذوقهای دیگر سودانی که دارید همراه بیاورید کاغذ شمارا اقلاً
پنج شش دفعه خوانده ام و لی نتوانستم بدرستی وضع امور را
بفهمم زیرا که درباب بعضی مطالب بسیار مهم این دو مکتوب شما
با یکدیگر مباینت دارند در یکی از آنها مینویسید که امین پاشا را
در تحت مواظبت بسیار سخت نگاه میدارند و لی شمارا قدری
آزاد میگذارند و در کاغذ دیگر میگوئید که بمجرد اینکه بشنوم شما
وارد کاوالی شده اید من بآنجا خواهم آمد و امیدوارم که
امین پاشا هم بتواند با من همراهی کند اگر شما محبوس هستید
چگونه ممکن است که بتوانید از تونکورو بیرون بیائید اینمطالب را

من کلیةً نفهمیدم زیرا که ما تازه وارد اینجا شده ایم و از وقایع
واقعه اطلاع ندارم .

اگر امین پاشا میتواند بیاید همینکه بموقع اردوی قدیم ما یعنی
بر کنار دریاچه برسید یکنفر قاصد بفرستید که بمن خبر دهد
و من یکدسته قشون خوب خواهم فرستاد که با او همراهی
نمایند و اگر اشکالی باشد آنها دفع خواهند نمود از روزیکه
از شما مفارقت نموده ام یعنی از ماه مه تا حال هزار و سیصد
میل راه طی کرده ام و از این سفر طولانی بطوری خسته هستم که
نمیتوانم دوباره بدریاچه بروم امین پاشا باید قدری بر
من ترحم کند از جهت ما تشویش و اضطرابی نداشته باشید

در محوطه بیت میل در اطراف ما ممکن نیست که اتفاق ناگهانی
روی دهد بدون اینکه من قبل از وقت اطلاع داشته باشم
اهالی این مملکت با ما خیلی بطور دوستی رفتار میکنند و اگر من
اشاره نمایم میتوانم دو هزار نفر آدم جمع کنم که نگذارند کسی
بر ما حمله نماید اما اگر بخواهند بتدبیر بر ما غالب آیند در اینصورت
من برای مقابله نمودن با مدبرترین اعراب حاضر هستم
در فوق نوشتم که کاغذهای شما را پنج شش دفعه خواندم و
هر دفعه که میخوانم عقیدهٔ من درباب شما تغییر می یابد گاهی
شما را تقریباً از هواخواهان متهدی تصور میکنم گاهی از دوستان
امین می پندارم امیدوارم که وقتی شما را ملاقات کنم عقیدهٔ

درستی درباب خیالات شما بهم برسانم .
پس شما طریقه و فرار ترک نکنید و اطاعت نمائید و حکم مرا
نقطه بنقطه اطاعت کنند و بمدد خدا عاقبت با خیر خواهد شد
من کمال میل را دارم که با امین پاشا معاونت نمایم و لی او
هم باید از من معاونت کند و بمن اعتماد داشته باشد اگر
میخواهد از این اشکال خلاص شود من نوکر بسیار جان نثار و
دوست او هستم ولی اگر باز بتردید و تعلل بپردازد اسباب
تعجب و تعلل خود من خواهد گردید دوازده نفر مثل امین پاشا را
میتوانم نجات دهم مشروط باینکه خود او میل باین امر داشته
باشد من حاضر هستم که بپای امین پاشا بیفتم و تمنا کنم که قدری

در باب وضع خود تفکر نماید پاشا در همه مطالب عقل سلیم دارد
غیر از در کار و خیر خود شما با او بطور مهربانی و ملاطفت رفتار
کنید زیرا که او بواسطهٔ صفات حسنهٔ زیادی که دارد شایستهٔ
عزت و احترام است اما شما خودتان مفتون و مسحور نشوید
چنانکه اغلب فرنگیها در این سنوات آخری مسحور این مملکت
استوائی گردیده اند بمجرد اینکه بآن مملکت پا میگذارند مثل
اینست که گرفتار گردابی شده باشند و مجذوب آن میشوند
تا اینکه در امواج آن ناپدید گردند چارهٔ واحدی که از برای
استخلاص هست اینکه شخص بدون تردید و بدون تحقیق باحکامیکه
از خارج باو میرسد اطاعت نماید اجزای کیته باد دستور العمل

داده اند که امین پاشا را با این آذوقه متخلص کنند اگر میل دارد
که از آن مملکت بیرون بیاید با این آذوقه و مهمات این امر
میسر خواهد شد و اگر میل دارد بماند این امتعه برای او مفید
خواهد شد خدیو مصر هم همین حکم را نموده است نیز بما گفته است
اگر امین پاشا و صاحبمنصبان او میل دارند در همانجا باقی بمانند
مسئولیت بگردن خودشان خواهد بود قونسول انگلیس مقیم مصر هم
همین مطلب را با کلمات واضح و صریح اظهار کرد من هم بعد از چهار
هزار و صد میل مسافت اکنون حاضر خدمت او هستم و دفعهٔ
آخر خدمات خود را برای معاونت او تکلیف مینمایم حالا
میل میل اوست من حاضر هستم که با جان و دل از او معاونت

کنم ولی اینده فعه دیگر جای تردید و تعویق نیست بلکه باید
صراحةً بگوید بلی یا خیر و ما باید بوطن خودمان مراجعت
کنیم . استانلی .

در روز ششم فوریه مستر جفسن بار دوی استانلی رسید ورود
او اسباب شعف گردید و خود او هم خیلی مسرور گردید که دفعهٔ
دیگر با رفقای سفر خود ملاقات نمود مستر جفسن امین پاشا را
در تونگورو باقی گذارده بود استانلی پرسید خوب بگوئید
آیا پاشا مصمم شده است یا خیر خیالش چیست با ما میاید یا خیر
مستر جفسن جواب داد که گمان نمیکنم که مصمم شده باشد حقیقة
حال اینکه رفتن قلب خانه امین پاشا را خراب کرده است

و برای رفتن او هیچ مانعی نیست جز خود او .
معلوم میشود که هنوز امین پاشا در تعلل خود باقی بود
کاپیتن کازاتی هم بهیچوجه سعی نموده بود که امین پاشا را
وادار بعزم جزم نماید پس جای تعجب نیست که استانلی
اوقاتش از این اوضاع تلخ شده ده ماه تمام بامین پاشا
و کازاتی مهلت داده بود که خیالات خودشان را نمایند و
الحال آنها در همان تردیدی که ده ماه قبل داشته باقی بودند
امین پاشا میگفت اگر آدمهای من بیایند من هم میآیم
اگر بمانند من هم میمانم و کازاتی میگفت اگر حاکم یعنی
امین پاشا بیاید من هم میآیم اگر او بماند من هم میمانم .

آدمهائی که در خدمت امین پاشا وفادار بودند میگفتند اگر
پاشا بیاید ما هم میآئیم اگر بماند ما هم میمانیم خلاصه پاشا
و کازاتی و آدمهای پاشا بعد از ده ماه همان حرف را
میگفتند که اول اظهار میکردند استانلی که مسئولیت این
مأموریت را در عهده داشت و چون ممکن نبود که بیشتر از این
منتظر شود کاغذ سختی به امین پاشا نوشت و از او خواهش کرد
که بدون تأخیر اراده خود را اظهار کند استانلی قبل از فرستادن
این کاغذ را برای مستر جفسن خواند مستر جفسن چون مدتها با
امین پاشا محشور بوده و رفیق حبس او گردیده بود طبیعت و
حالت او را بهتر از استانلی میدانست نصیحت کرد که بعضی از

مطالب و عبارات بسیار حاد آن کاغذ تغییر داده شود .
استانلی موافق نصیحت او رفتار کرده کاغذ ملایمتری نوشت
و از او تمنا کرد که محض خیر خودتان تفکر نمائید و از آمدن به
ساحل همراه ما امتناع نورزید .
استانلی در اینباب نوشته است که چون ما جان خود را
برای استخلاص او بمعرض خطر در آورده ایم و گمان میکردیم
که او شخص با بصیرت و عزم جزم و مدیر و سرکرده کافی و
قابلی است درین مورد من متعجب شدم وقتی مستر جفسن بمن
گفت که نباید بعبارت صریح و مؤثر باو نوشت و پاشا
شخصی است زود رنج و بیجا گمان خواهد کرد که باو بی احترامی نموده اند

اگر شخص تشویش و اضطراب مستر استانلی را در مد نظر بیاورد
اقرار خواهد کرد که این تردید و تعلل امین پاشا فی الواقع
اسباب تغیر و بیطاقتی بود و نیز باید دانست که استانلی فقط
محض فایده یا راحت خود نبود که اینقدر اصرار میکرد یکی از صاحب
منصبان استانلی در این باب شهادت میدهد و گوید امین پاشا
یکدقیقه در فکر خود نبوده است بلکه تمام خیالات او مصروف
این بود که بیچاره محکومین خود را و اهل و عیال آنها را خلاص کند
و بهیچوجه راضی نمیشد که آنها را عقب بگذارد و تحمل بیشتر در فکر
آن اطفال و زنهای بیگناه بود و اغلب سربازهای سیاه
زن گرفته اند و هرکدام زمین و خانه و گاو و گوسفندی داشتند

و در تحت حکومت با ملایمت او در آن ولایت آسوده گی زندگی
مینمودند چون اینها مذهب درستی نداشتند قشون متمهدی
اگر آنها را دستگیر مینمودند اسیر میکردند و مصریهای معدود را
هم بدون ترحم مسلماً بقتل میرسانیدند نیز بعضی از صاحبمنصبان
عرب هم چون بر ضد متمهدی جنگ کرده بودند یقیناً مقتول
میشدند من حیث المجموع عدهٔ جمعیتی که طرف توجه امین پاشا بودند
و اسباب آنهمه غم و غصهٔ او گشته تخمیناً ده هزار نفر بودند و قسمت
غالب آنها زن و بچه بودند خلاصه از روی همتهای جوانمردی
و اعلی درجهٔ انسان دوستی این شخص بی نظیر بلند همت خواه
یهودی باشد خواه نصارا خواه مسلمان باشد خواه دهری

جان نثاری را در راه انسانیت ظاهر ساخت و راضی نشد که
فقط خود با کماشتگان شخصی خود مستخلص شوند و جواب داد که
این معاونت را در صورتی قبول خواهم کرد که بتوانم جمیع آنها
را اهل و عیال و بار و بنه خفیف و مواشی آنها را همراه برداشته
بامداد مستر استانلی تا ساحل برسانم .

از قراریکه معلوم میشود این تاخیر اسباب تغیر زیاد استانلی
گردید در بخصوص نوشته است که من یقین دارم که هیچ قسم
رفتار مؤدب و تدبیر دیپلوماتیکی بخرج امین پاشا نخواهد رفت
و وضع خود را بچشم ما در مدنظر نخواهد گرفت پاشا تنهای
بستگی را باین زندگی و باین مملکت که مدتها در آن سلطنت کرده

بهم رسانده است و تشریفات و عبارات ملاطفت آمیز که رسم
معمولهٔ اوست عادی شده کاپیتن کازاتی هم از آزادی خود
خیلی خوشش میآید مصریها هم بلهو و لعب و خوشگذرانی خود
عادت کرده اند .

ممکن است که همه این مطالب صحیح باشد معهذا مدلل و مبرهن است
که امین پاشا اهمیت و صلاح دیگران را بر صلاح خود مقدم میداشت
در اینصورت باید دانست که چه چیز پاشا را وادار بماندن در آن
مملکت مینمود جز بستگی و علاقه که بزیر دستان خود داشت
اقتدار او بکلی زایل گشته بود فقط برحسب ظاهر از اقتدار او
صورتی باقی مانده بود و اگر میخواست یک کار مهمی بنماید نمیتوانست

امر کند بلکه مجبور بود از صاحبمنصبان خود بطور تمنا خواهش کند .
مستر هفن نیز نوشته است که امین پاشا همیشه وضع حقیقی امور را
مستور داشته است بهیچوجه از خاطر ما خطور نمیکرد که در میان
محکومین او شورش یا انقلابی ممکن است ما هم مانند اغلب
مردم فرنگ و مصر از کاغذهای امین پاشا و اظهارات دکتر
جنکر گمان میکردیم که جمیع اشکالات امین پاشا از خارج است
و حال آنکه در واقع عمدهٔ اشکالات از نفاق و اغتشاش داخله
حاصل میشد بواسطهٔ این اشتباه بود که ما اطمینان و اعتماد بهم رسانیدیم
نسبت باشخاصیکه بهیچوجه شایستهٔ اعتماد نبودند و در عوض اینکه
از ما تشکر نمایند و نسبت بما امتنان حاصل کنند که برای کمک آنها

آمده ایم از روز اول انواع دسایس را بکار بردند که دارو
ندار ما را بچاپند و ما را بیرون کنند اگر این عاصیها با هیجان
و جوش و خروشی که داشتند میتوانستند فقط یک ایراد
از امین پاشا بگیرند و اگر او یک کار کرده بود که دال بر
بیرحمی یا عدم عدالت یا بی اعتنائی بود مسلماً او را در همه موقع
بقتل میرساندند .

اگرچه استانلی موقع با تحصنی اختیار کرده بود معهذا لازم دانست
که قوای خود را جمع کند که در صورت وقوع هر قسم حادثهٔ مهیا
باشد بنا برین به لیوتنان استرس حکم کرد که دستهٔ قشون
خود را از کاوالی بیاورد و نیز جمیع اقدامات لازمه را برای تحصن

اردوی خود بکار برد که در صورت حمله محفوظ باشد بعد چند نفر
قاصد پیش امین پاشا فرستاد که ازین اقدامات باو اطلاع
دهند و معلوم کنند که امین پاشا را چگونه میتوان معاونت کرد
گویا استانلی مصمم شده بود که در هر صورت امین پاشا را وادار
باقدام مجدانه بنماید درین موقع باو راهنمائی کرد که او میتواند
در تونکورو یک کشتی بخاری بتصرف خود درآورده آنهائی را
که خیال عزیمت داشتند سوار آن کشتی نماید و اگر این امر میسر
نشود باید آن اشخاص از راه خشکی تا مصوعا بیایند آنوقت
خود او یعنی استانلی با یکدسته قشون به مسوا رفته آنها را در تحت
حمایت خود درخواهد آورد استانلی بامین پاشا اطلاع داد که

دیگر وقت نمانده است و اگر بدون تاخیر امین پاشا
با همراهان او نقل مکان ننمایند و بسمت اردوی او روانه
نشوند او انبارهای مهمات و آذوقه جات را خراب کرده
و راه وطن را پیش خواهد گرفت .

گویا این کاغذ استانلی امین پاشا را قدری بعجله درآورد
زیرا که در سیزدهم ماه قاصد آمده برای استانلی کاغذ آورد
و نیز خبر داد که دو سفینه بخاری امین پاشا در پائین دشت
مرتفع لنگر انداخته اند و او با صاحبمنصبان خود در آن کشتیها
هستند مضمون کاغذ این بود .

مکتوب شما مورخه هشتم فوریه واصل و اسباب تشکر زیاد گردید

در جواب آن بشما اطلاع میدهم که دیروز ساعت سه بعد از
ظهر با دو سفینهٔ خود وارد اینجا شدم و دستهٔ اول اشخاصیکه
میل دارند همراه شما از این مملکت بروند با آن سفاین آمدند
بمجرد اینکه در اینجا لنگرگاه امنی برای این اشخاص ترتیب
دهم سفاین را مجدداً پس خواهم فرستاد که دستهٔ دیگری
که منتظر سفاین هستند بیایند .

با من ده دوازده نفر صاحبمنصب و فقط چهارده نفر سرباز
هستند و میل دارند شما را ببینند اینها همراه من آمده اند
که از شما خواهش کنند که چند روزی بآنها مهلت دهید تا
بتوانند رفقا و برادران خود را که میخواهند از وادله عزیمت

کنند همراه بیاورند من هم بآنها وعده کرده ام که پیش شما
توسط کنم حالا که وضع امور تغییر کلی بهم رسانده است شما
میتوانید بآنها هر شرطی که لازم دانید تکلیف کنید آنها قبول خواهند
کرد برای انجام این تفاصیل من با صاحبمنصبان مزبور از اینجا
عازم اردوی شما خواهم شد ولی قبل از آن باید ترتیبی برای
اردوی اینجا بدهم و اگر شما بتوانید چند نفر حمال بفرستید خیلی
بکار خواهند خورد .

امیدوار هستم که اشکالات و موانع زیادی که شما تصادف
نموده و زحمات و خسارات بی اندازه که برای معاونت ما
متحمل شده اید بی اجر و نتیجه نخواهد شد و در امر استخلاص این

محکومین من پیشرفت کامل حاصل خواهید کرد حالت جنونی
که گوئی بتمام اهالی سرایت کرده بود اکنون برطرف
شده است واشخاصیکه اکنون همراه ما خواهند آمد مردمانی
هستند که ما از آنها میتوانیم مطمئن باشیم سنیور کازاتی
از من خواهش کرده است که تشکرات او را از جهت اینکه
او را یاد کرده بودید بشما برسانم اجازه بدهید که دفعهٔ دیگر
تشکرات صمیمی خود را در باب جمع زحماتی که برای خاطر ما
کشیده اید بشما اظهار کنم دوست شما دکتر امین مورخهٔ ۱۳ فوریه ۱۸۸۹
چون این مکتوب رسید دراردوی استانلی مشغول تهیه و تدارک
شدند که از او مهمان نوازی و پذیرائی خوب نمایند .

فصل هفدهم

دراردوی منظم استانلی برای پذیرائی مهمانهای عالی رتبه
چندان تهیه و تدارک زیادی لازم نبود ولی استانلی
میدانست که امین پاشا شایسته عزت و احترام مخصوصی است
ورای پذیرائی معموله بنابرین در صبح هفدهم فوریه در موقع
ورود آن مهمان معظم تشریفات عسکریه کاملی ترتیب داده
شد امین پاشا شصت و پنج نفر آدم همراه داشت دوست
او کاپیتن کازاتی و ویتا حسن که دواساز امین پاشا بود
و سلیم بیک سرهنگ که قراولخانه دوفیله را محافظ کرده
بود و هشت نفر صاحبمنصب دیگر که از جانب افواج محال

استوائی مبعوث بودند با امین پاشا همراه وارد شدند
چون وقایع آتیه اهمیت مخصوصی دارد خوب است که شرح
آنرا از مکتوبات خود استانلی برداشته بنگاریم. گوید
امین پاشا لباس ساده پوشیده بود ولی صاحبمنصبان
مبعوث لباسهای رسمی خودشان را در تن داشتند و
این امر برای اهالی ناحیه خیلی تأثیر نمود سه نفر از این صاحبمنصبها
مصری بودند ولی دیگران از اهل نوبیا بودند و قد و
بالای آنها فی الواقع تناسب عسکریه داشت امین پاشا
همهٔ آنها را جز یک دو نفر خیلی تمجید و توصیف نمود.
قرار براین شد که روز دیگر مذاکرهٔ مطلب شود.

روز بعد هم لیوتنان استرس با دستهٔ قشون خود از حوالی
رود ایتوری مراجعت کرده وارد شد جمع کثیری از اهل
مازامبونی بر اردوی خود افزوده بود و دفعهٔ دیگر
شعب اردوی ما ملحق و متحد شدند و امیدواریم که از این
ببعد دیگر مفارقتی دست ندهد.
در مجلسی که آنروز صبح منعقد گردید سلیم بیک که در آن اواخر
در دوفیله مراتب قابلیت خود را ظاهر ساخته بود و قراولخانهٔ
مزبور را از دست آدمهای متمردی پس گرفته و قریب
دویست و پنجاه نفر از آنها را کشته بود و شخصی بود بلند قد
و تنومند و تقریباً سن پنجاه سالگی از جانب صاحبمنصبان

مبعوث آغاز کلام نموده مهلت خواست که افواج بتوانند
اهل و عیال خودشان را در کاوالی جمع کرده تهیهٔ سفر نمایند
اگرچه این اشخاص بخوبی میدانستند که غرض آمدن ما بنیاد نزاع
چه بود معهذا من این موقع را مغتنم شمرده بتوسط امین پاشا
که زبان عربی را بسیار خوب میداند شرح و تفصیل قصد این
مأموریت خود را بآنها اظهار و توضیح نمودم متعجب شدم
که چگونه بدون یکدقیقه تردید و تعلل همهٔ اظهارات مرا باور
نمودند یا چنین وانمود کردند بعدها من تجربه حاصل کردم
که رسم آنها همینست و اگر هم یک کلمه از اظهارات شما را
باور نکنند باز چنین وانمود میکنند که باور کرده اند آنوقت

من بآنها گفتم که اگرچه برای تحصیل جواب شما که آیا با من
خواهید آمد یا در همین جا باقی خواهید ماند من یک سال
تمام تضییع وقت نموده و معطل شده ام معهذا بشما وعده
کتبی خواهم داد و بزبان عربی کاغذ نوشته و متعهد خواهم
شد که بقدر لزوم بشما مهلت دهم تا در این مدت بتوانید
با اهل و عیال خودتان و جمیع آنهائی که میل عزیمت دارند
سوار کشتی شده بکنار لب دریاچه و در پائین اردوی ما بیائید
صاحبمنصبان جواب دادند که ما از این مهلتی که دادید کمال
رضایت را حاصل کردیم و بیشتر از این مترقب نبودیم نیز وعده
نمودند که بدون تأخیر عازم و روانه شوند و جواب مرا بهمهٔ

اشخاصیکه مدخلیت دارند اعلام نموده مشغول تهیهٔ سفر شوند .
در روز بیست و یکم ماه امین پاشا و صاحبمنصبان مبعوث
باردوی نیانزا مراجعت کردند زیرا که خبر آمد که اهالی وانوره
بسمت اردوی امین پاشا یورش برده و خیال حمله دارند
بعد معلوم شد که این خبر دروغ بوده است بعد از رفتن
آنها معلوم شد که یکی از صاحبمنصبان مزبور از اردوی ما تفنگی
دزدیده است در بدو روابط ما با این اشخاص چنین عملی علامت
بسیار بدی بود .

در این اثنا سفاین امین پاشا موسوم به خدیو و نیانزا به مصوع
رفته بودند که دستهٔ جدیدی از مسافرین را برداشته بیاورند

و در بیست و پنجم ماه مراجعت کرده روز بعد آن صاحبمنصبان
مبعوث عازم وادله شدند و در آنجا اطلاع بهم رساندند
که مجدداً تغییری در حکومت بهم رسیده است .

سلیم بیک که بعد از امین پاشا رئیس و حاکم بود معزول
گشته و چند نفری از صاحبمنصبهای یاغی برتبهٔ بیکی منصوب
گشته بودند روز بعد امین پاشا با دختر کوچک خود
فریده و اردوئی عبارت از صد و چهل و چهار نفر باردوی
ما آمده من از امین پاشا پرسیدم که بعقیدهٔ شما چند روز
مهلت کفایت میکند که این اشخاص بتوانند متعلقین خود را
برداشته بیایند گفت که بیست روز کفایت میکند و گفت

که اگر میخواهید این مطلب را مینویسم بشما میدهم که شهادت
کتبی هم در دست داشته باشید ولی من قبول نکردم
همینقدر میخواستم بفهمم که عقیدهٔ او با عقیدهٔ من مطابق است
یا مخالف زیرا که من بعد از تحقیق اینکه کشتی در چند روز
میتواند بوادله برود و برگردد حساب کرده بودم که کمان
مهلت بخوبی کفایت میکند و سلیم بیک در عرض این
مدت میتواند اشخاصی را که میل عزیمت دارند جمع کرده
بیاورد نیز دکتر پارک میتوانست در مدت سفر کشتی از وادله
تا لب دریاچه بمعالجهٔ آدمهای مریض اردوی خودمان
مشغول شود در این مدت کسی که بیشتر از همه کار داشت

این جراح ما بود دکتر پارک از روزیکه از قلعه بود و بیرون آمده بود
علی الاتصال روزی قریب صد نفر مریض را معالجه میکرد انواع و اقسام
امراض در کار بود ولی مریضهائی که بیشتر از همه کثرت داشتند و معالجهٔ
آنها مشکلتر بود آنهائی بودند که زخم داشتند بواسطهٔ کثرت آنها جعبهٔ
دوای ما بطوری خالی شده که جز اسید کاربولیک و مانگانز و پوماد
چیزی برای معالجه باقی نمانده بود معهذا در وقت اقامت اردوی
استیرس در کنار رود اپتوری در ماه ژانویه بعضی معالجه‌های تعجب‌انگیز
میسر گردید جان نثاری و تکلیف دانی این دکتر هیچ قابل انکار
نیست بلکه با کمال دقت در جزئیات شغل خود مواظبت مینمود
و بواسطهٔ مهارت و حذاقت او بود که من توانستم در اول ماه آوریل

و دویست و هشتاد نفر آدمهای صحیح و سالم داشته باشیم و حال
آنکه در اول فوریه ممکن نبود دویست نفر آدم سالم قابل خدمت
منتخب کرد من هیچوقت طبیبی ندیده ام که باین درجه با میل و
مهربانی و مواظبت مریضهای خود را معالجه نماید و با یک نوع شعف
و خوشحالی مشغول معالجه جمیع این مریضها میگردید اگرچه از اغلب
آنها چنان تعفنی حاصل میشد و چنان زخمهای بد داشتند که دل
آدم از تصور آن بهم میخورد برای این سفر ما هیچ اسباب خوشبختی
بزرگتر از داشتن چنین طبیبی و جراح قابلی فراهم نیامد .

در صورتیکه دکتر ما بدین قسم مشغول معالجه مرضی بود آدمهای سالم
ما بیشتر از ترتیب و تعهد خودشان خدمت میکردند ما باین پاشا

وعده کرده بودیم چند نفر حمال بفرستیم که با او کمک نمایند و
اسبابهای مسافرین را باردوی ما بیاورند گمان میکردیم که برای
هر یک نفر مصری یک یا دو نفر حمال لازم خواهد شد ولی هیچوقت
چنین اشتباه بزرگی نکرده بودیم بار و بنه مصریها حد و اندازه
نداشت و آدمهای ما چون آنهمه بار را دیدند که چه بلائیست از سراب
دشت مرتفع بالا بردن بناله در آمدند فی الواقع آن دشت از دریاچه
نیانزا دو هزار و هشتصد پا ارتفاع داشت و حمل و نقل آن اشیا
منتهای اشکال را داشت مثلا اشیاء آنها عبارت بود از سنگهای
آرد و لندن گندم و دیگهای بزرگ که هرکدام بقدر ده گالن (ده پانزده
من) گنجایش داشت قریب دویست تخت خواب زنبیلهای

بسیار بزرگ و صندوقهای کهنه بی اندازه و بدترکیب و غیره
جمیع این اشیا چیزهای دور انداختنی بود و در وقت حرکت
لابد آنها را میبایست باقی بگذارند ولی تا آنوقت آدمهای
ما بعد و بومیها هشتصد و پنجاه و سه بار از این قسم اشیا حمل
کرده بودند بیچاره بومیها چون رعیت شمرده میشدند همه این
اشیا را با کمال رنج حمل و نقل میکردند و اجر آنها این بود که
وقتی بلب دریاچه نزدیک میشدند مصریهای کج خلق بدرفتار
هر دفعه آنها را کتک میزدند و تعدی و خشونت مینمودند
ولی بالاخره زنگبارهای ما هم بنای شکایت را گذاردند .
چون قدری عربی میفهمیدند میدیدند که مصریها اطاعت و فرمانبرداری

آنها را حمل به بیچارگی و جبن مینمودند و بعد از اینکه چندین صد بار از این
اشیا را حمل کردند صراحةً اظهار نمودند که از این بعد یک لنگه بار هم
نخواهیم برد و فی الواقع پیش ما آمده شکایت و تظلم نمودند ما
دیدیم که حرف آنها حسابی است و قلباً بحال آنها دلسوزی کردیم
ولی این حرکت آنها منافی اطاعت بود و ما مجبور شدیم باشتداد
برداخته آنها را باطاعت واداریم تا اینکه حکم تعطیل از ما صادر شود
در روز سی و یکم مارس فی الواقع صبر ما بانتها رسید و امر نمودیم
که از آن کار بی انتها دست بکشند و در این مدت هزار و سیصد و
پنجاه و پنج بار از اردوی لب دریاچه بدشت مرتفع حمل نموده بودند
سی روز بعد از عزیمت سلیم بیک بسمت وادله کشتی بخاری جلو

اردوی بنانزا رسید و کاغذی از سلیم بیک آوردند نیز کاغذ
دیگری جمیع صاحبمنصبان یاغی مقیم وادله نوشته و اظهار داشته
بودند که ما کمال شعف را بهم رساندیم از اینکه بعد از دوازده
ماه مامور حکومت بهیه مراجعت نموده است و همگی حاضر هستیم
که در تحت حکم شما عازم مصر شویم بعد از اینکه امین پاشا
مطالب مکتوبات خود را مطالعه کرد پیش من آمده اطلاع داد
که سلیم بیک یک سفینه پر از مسافرین از وادله به تونگورو
فرستاده است و خود مشغول بوده است باینکه مسافرین جدید
از دوفیله به وادله حمل کند ما دیدیم که از این قرار اقلاً سه ماه دیگر
لازم خواهد شد که سلیم بیک با این همت بارشادتی که دارد

بتواند تمام مسافرین را از آنجا باردوی بنانزا حمل کند .
امین پاشا شخصاً مسرور و مفتخر بود و آن خبر را خبر خوشی میدانست
و پیش من آمده میخواست بفهمد که درین وضع جدید امور رای من
چیست من قبل از جواب دادن او جمیع صاحبمنصبان خود ما را
که لیوتنان استرس و کاپیتن نلسون و دکتر پارک و مستر جفسن
و مستر ویلیام بونی باشند باجلاس احضار نموده در حضور امین
پاشا از آنها خواهش کردم که اظهارات مرا گوش داده و یکی یکی
رای خودشان را اظهار نمایند .

گفتم آقایان امین پاشا کاغذهای چند از وادله تحصیل نموده است
سلیم بیک که در بیست و ششم فوریه از لب دریاچه عازم شد با وعده

گروه که با کمال عجله اشخاصی را که مایل رفتن مصر هستند جمع کرده
بیاورد از داوله کاغذ نوشته است که سفاین مشغول اند باینکه
بعضی مسافرین را از دوفیله به داوله حمل کنند و بعد از اینکه جمیع
مسافرین را از دوفیله بداوله بیاورد آنوقت مشغول حمل آنها
از داوله به تونگورو خواهد شد وقتی او از اینجا رفت با خبر
رسید که صاحبمنصبان عاصی او را معزول کرده و فتوای قتل او
و امین پاشا را داده اند اکنون ما میشنویم که صاحبمنصبان یاغی
که ده نفر هستند با جمیع همدستان خود خیال عزیمت مصر را
دارند پس باید ما از این امر استنباط نمائیم که فرقه سلیم بیک
دوباره نفوذ بهم رسانده است شکری آقا رئیس قراولخانه مسوا

که از همه قراولخانه ها بما نزدیکتر است در اواسط ماه مارس بدیدن
ما آمد و در شانزدهم مارس یعنی روزیکه او عزیمت نمود ما باو
اطلاع دادیم که حتماً در دهم آوریل بسمت زنگبار عازم خواهیم شد
و ما مکتوبات چندی باو دادیم که بسلیم بیک برساند و در آن
مکتوبات با عبارات صریح خیال عزیمت خود را باو اعلام نموده
بودیم هشت روز بعد شنیدیم که شکری آقا هنوز در مسوا باقیست
و فقط چند نفر زنان و اطفال را باردوی ما فرستاده است
و حال آنکه اگر فی الواقع خیال عزیمت داشت میتوانست در مدت
با متعلقین خود باینجا آمده باشد سی روز قبل سلیم بیک از ما
مفارقت کرده وعده نمود که در ظرف مدت کافی مسافرین را

بر داشته بیاورد امین پاشا اظهار کرد که بیست روز مدت
کافی است ولی اکنون ما در عوض بیست روز چهل و چهار روز
منتظر شدیم اگر سلیم بیک برای حمل نمودن این جمعیت معدود
که شانزده یک کلیه اشخاصی است که بمصر خواهند رفت اینهمه وقت را
تضییع کرده و آنهم برای رسیدن تا تونگورو پس ازین ماخذ
ما چه قدر باید منتظر شویم که کلیه مسافرین باردوی ما برسند
درین صورت من حاضر هستم که جواب صحیح بپاشا اظهار کنم زیرا که
امین پاشا این خبری را که حاصل نموده است خبر خوشی میداند و از
من سؤال نموده است که عقیده و رای خود را اظهار کنم ولی من
بهتر دانستم که شما را باین مجلس دعوت کنم که شما باو جواب بدهید

بر شما معلوم است که باو دستور العمل داده شده است که بامین پاشا
مدد برسانیم و اشخاصی را که مایل بمراجعت بمصر هستند در حمایت خود
گرفته از آنها همراهی نمائیم ما در اواخر ماه آوریل ۱۸۸۸ سنه یعنی درستی
دوازده ماه قبل بکنار دریاچه نیانزا رسیدیم و با امین پاشا ملاقات
نمودیم و کاغذهائی را که خدیو مصر و حکومت متبوعه او باو نوشته
بودند تقدیم کردیم و سؤال نمودیم که آیا بشرف همسفری او مشرف
خواهیم شد یا خیر او جواب داد که رای من منوط برای محکومین است
این اول خبری بود که ما شنیدیم ما گمان میکردیم که وقتی باینجا
برسیم خواهیم دید که مردم منتهای میل را برفتن از افریقا دارند ولی
دیدیم که هنوز معلوم نیست که آیا کسی جز چند نفر میرزای مصری با ما خواهد آمد

با خیر ما نمیخواستیم مدت زیادی در اینجا باقی بمانیم تا امین پاشا
و متعلقین او بعزمی عازم شوند بخصوص در صورتیکه ما ذخایر بار تلو را انقدر
دور از خود عقب گذارده بودیم چون نمیدانستیم که چند ماه طول
خواهد کشید تا جواب صریحی حاصل کنیم بهتر دانستیم که برویم و باردوی
عقبی خودمان مدد برسانیم و خیال میکردیم که وقتی باینجا مراجعت
کنیم خواهیم دید که جمعی آماده و حاضر شده منتظر ما هستند که راه
بیفتند باین عزم با مستر جفسن دستور العمل دادیم که پیغام ما را
بافواج امین پاشا برساند و خودمان دوباره راه جنگل را گرفتیم که
اردوی عقبی خود را برداشته بیاوریم این سفر ما نه ماه تمام طول
کشید و بعد دوباره باینجا آمدیم ولی در عوض اینکه باردوئی

برخوریم که آماده و برای حرکت بیطاقت هستند دیدیم که
هیچ اردوئی نیست و خبر رسید که امین پاشا و مستر جفسن
محبوس هستند و حتی جان پاشا در دست یاغیان در خطر است
دفعه دیگر شنیدیم که یاغیها خیال دارند امین پاشا را بر روی
تخت خواب خود بسته بداخل مملکت ماکاراکا ببرند درینحال
شایع ساخته بودند که ما مردمان متقلب بی سروپائی هستیم و کاغذهای
خدیو و نوبر پاشا که ما آورده ایم جعلی است و آنها را عیسویهای
نجس که ایتالی و کاراتی باشند ساخته اند و خود محمد امین پاشا
هم با آنها همدست شده است صاحبمنصبان یاغی از فتحی که بر امین
پاشا و مستر جفسن بآن سهولت حاصل کرده بودند مغرور گشته

با کمال اطمینان شور میکردند که با کلمات دلفریب مرا گول زده
بدام بیندازند و جمیع امتعه و جهازاتی را که داریم از دست ما
گرفته ما را در بیابانی باقی بگذارند که در آنجا بمیریم ما بیشتر ازین
درباب نمک ناشناسی این مردم یا درباب جهالت و بدفطرتی
آنها مذاکره نخواهیم کرد ولی باید این وقایع را در یاد داشته
باشید تا بعقل سلیم حکم کنید .

وقتی ما بطور داوطلب برای این امر خیر اقدام نمودیم گمان میکردیم
که این اشخاص ما را مانند ناجی خود قبول خواهند کرد برخلاف
ما را بطور برودت پذیرفتند بطوریکه برای ما شک و شبهه
دست داد که بلکه هیچکس میل رفتن ندارد .

وکیل و نایب مرا حبس نموده و با تفنگها و تهدید مینمودند بلکه
انواع تهدیدات را بکار بردند خود پاشا را معزول کرده
و سه ماه تمام در حبس نگاه داشتند و من اطلاع حاصل کرده ام
که این دفعه سیم است که بدین قسم بشورش پرداخته اند .
خلاصه با وصف همه این مراتب قریب دوازده ماه منتظر شده ایم
تا دویست سیصد نفر مردهای بی سلاح و نسوان و اطفال باردوی
ما آمده اند چون سلیم بیک و صاحبمنصبان او وعده کرده ام
که مهلت کافی بآنها بدهم سلیم بیک و صاحبمنصبان او بکرات
بما وعده کردند که مسامحه نخواهند کرد امین پاشا فقط بیست روز
مهلت خواست ما چهل و چهار روز مهلت دادیم و در این مدت

آن سفاین سه دفعه میتوانستند بیایند و مراجعت کنند خبری
که امروز رسیده است حاوی این است که سلیم بیک عنقریب
وارد خواهد شد بلکه معلوم میسازد که او از دوله هم بیرون
نیامده است .

سلیم بیک گذشته از دوستان خود که از قرار مذکور همیشه مطیع
و با صداقت بوده اند ده نفر صاحبمنصبهای یاغی را هم همراه
میخواهد بیاورد و همچنین ششصد هفتصد نفر سرباز که پیروان آن
صاحبمنصبهای یاغی هستند .

نظر بحالت این صاحبمنصبها که سه دفعه نایرهٔ عصیان را مشتعل ساخته اند
و نظر بمقاصد واضحهٔ آنها نسبت بما و بملاحظهٔ حیل و دسایس و شورش

و خیانت متوالی آنها خوب است ما قدری تفکر کنیم که آنها اکنون چه
خیال دارند و چه طور شده است که با وصف آن خیالات اغتشاش
طلبی و یاغیگری که همیشه ظاهر ساخته اند اکنون دفعةً مطیع و منقاد
و سربازان با صداقت حکومت بهیهٔ خدیو شده اند شما باید در خاطر
داشته باشید که گذشته از سی و یک صندوق مهماتی که ما در ماه
مه گذشته ۱۸۸۸ بامین پاشا دادیم یاغیان مهمات حکومت را هم یعنی
مهماتی که متعلق بامین پاشا بود و بقدر بیست صندوق میشود
تصرف نموده اند آنها اینقدر عقل و شعور دارند که بفهمند که چنین آذوقهٔ
کمی در ظرف یکساعت جنگ تمام خواهد شد و میخواهند بواسطهٔ
اطاعت و صداقت ظاهری خود ما را گول زده مقداری از مهمات

از ما بگیرند اگرچه پاشا هر دفعه که کاغذی ازین اشخاص تحصیل میکند
نهایت خوشحال میگردد ولی چون ما غریب و ناشناس هستیم ما را باید
معفو داشت ازاینکه نمیتوانیم باین سهولت اعتمادی بآنها داشته باشیم
بخصوص درصورتیکه سابقهٔ آنها را در مدنظر بگیریم اگر ما میتوانستیم نسبت
بآنها اعتماد و اطمینانی داشته باشیم مسلم است که آنچه را از ما میخواستند ما
باکمال میل میدادیم یعنی باجازهٔ پاشا اما حالا آیا میتوانیم یقین داشته
باشیم که اگر آنها را مانند دوست و سربازان با صداقت در میان
اردوی خود قبول کنیم یک شبی برنخواهند خاست و تمام مهمات را
متصرف نخواهند شد بطوریکه دیگر مراجعت ما بزنگبار ممتنع شود برای
آنها این امر بسیار سهل خواهد بود بخصوص درصورتیکه قوانین و ترتیبات

اردوی ما را هم فهمیده باشند پس خوب است اظهارات تعجب
انگیز مستر جفسن را در باب حرکات آنها از وقت مسدود شدن راه
نیل تا اکنون بیاد بیاوریم و وضع خود امین پاشا را که اکنون در حضور
ماست در مدنظر گیریم زیرا که در همین اواخر همه کس گمان میکرد
که پاشا چندین هزار تابین دارد و حال آنکه اکنون تقریبا بیکس
مانده است نیز بیاد بیاوریم که آنها خیال داشتند با تملقات
و دسایس ما را بدام بیندازند آنوقت حکم کنند که آیا صلاح است
که عزیمت خود را بیشتر از دهم آوریل تأخیر بیندازیم یا خیر.
جمع صاحبمنصبها بنوبت جواب داده همگی گفتند خیر پس از آن
استانلی رو بامین پاشا نموده گفت پاشا جواب شما اینست

ما در روز دهم آوریل عازم خواهیم شد بعد پاشا از ما پرسید
که آیا عقیدهٔ شما چیست اگر من آدمهای خود را در اینجا باقی گذارد
خود بیایم این امر اسباب مشغولیت ذمهٔ من نخواهد
شد ما جواب دادیم که بهیچوجه درین
امر مشغول ذمه نخواهید
بود

فصل هجدهم

سه چهار روز بعد از این واقعه قرار حتمی داده شد که در روز دهم آوریل نقل مکان نمائیم امین پاشا باستانلی گفت که کاپیتن کازاتی بمن میگوید که بعقیدهٔ من کار درستی میکنید که محکومین خود را همراه کرده میروید پاشا عظم زیادی بعقاید کاپیتن کازاتی میگذارد بدینواسطه استانلی برحسب میل خود امین پاشا بدیدن کاپیتن کازاتی رفت و بعد از اندک مدتی امین پاشا بآنجا آمد استانلی شرح این ملاقات را نوشته گوید کاپیتن کازاتی اظهار داشت که بعقیدهٔ من فریضهٔ ذمهٔ امین پاشا هست که نزد محکومین خود باقی بماند و برای استدلال قول خود مسائل زیاد از قانون

وشرافت و تکلیف وافی اقامه نمود من اینمطلب را ذکر میکنم
فقط برای اینکه بدانید که اشکالات ما تنها ناشی از مصریها و
سودانیها نبود بلکه خود فرنگیها هم موانع کثیره در راه ما فراهم
میآوردند و بجهتی میخواستند از افریقا عزیمت نمایند اگرچه
امین پاشا جز چند نفر کسی را نداشت که بتواند اعتماد بآنها داشته
باشد و خطر قریب الوقوع بلکه مرگ در پیش بود و آشکار بود که
بعد از رفتن ما جز قبر مقری نخواهد بود من مجبور شدم که این عقاید
باطله را با دلایل بدیهی و تجویزات واضحه عقل سلیم رد نمایم
برای معین ساختن وضع تکلیف امین پاشا نسبت به برادرهای خود
من آن تکالیف را بشرطنامه که دو نفر با هم می بندند تشبیه کردم

درصورتیکه یکی از متعهدین بهیچوجه وفای عهد ننماید بلکه خیال
واحد او براین باشد که طرف مقابل را بقتل برساند آیا میتوان
گفت که هنوز آن شرطنامه برقرار است امین پاشا حکومت
آنولایت منصوب شده و در منصب و تکالیف خود باقی ماند
تا اینکه محکومین او از اطاعت احکام او سرکشی نمودند و خود
او را هم معزول ساختند نیز حکومت متبوعهٔ او با و دستور العمل
فرستاده است که اگر او و همراهان او خیال عزیمت از آن
مملکت را دارند میتوانند از همراهی اردوئی که محض استخلاص آنها
فرستاده شده است منتفع شوند اما اگر نخواهند باقی بمانند
مسئولیت بگردن خودشان خواهد بود و حکومت مصر آنحال را

بکلی رها نموده است ولی همین که پاشا احکام حکومت را بآنها
اظهار کرد صاحبمنصبان و سربازها باتفاق اظهار کردند که این احکام
مصنوعی است و ما با شما نخواهیم آمد و گوش بهیچ قسم توضیحات
و نصایح ندادند و خود پاشا را گرفتند و تهدید قتل نمودند و سه ماه
تمام با کمال سختی او را در حبس نگاه داشتند بعد از این مراتب
دیگر چه جای مذمت برای پاشا باقی بود که آنها را بحال خودشان
بگذارد و در صورتیکه چاره دیگر نبود اما اگر فرایض و تکالیف پاشا را
در مد نظر بگیریم خواهیم دید که پاشا دو تکلیف داشت یکی نسبت
برئیس خود یعنی خدیو مصر و دیگری نسبت بسربازهای خود .
تا وقتیکه هیچیک از این دو تکلیف نقیض یکدیگر نبود کار سهل بود

اما از آن دقیقه که آنها بعد از استماع احکام خدیو بدین قسم
عصیان و استبداد پرداختند در واقع پاشا را از فرایض خود نسبت
بآنها بری الذمه نمودند و من باو اظهار کردم که ازین بعد بهیچوجه
من الوجوه شما دینی باین سربازها ندارید و پاشا دیگر مجبور نبود
برای اشخاصیکه باو گوش نمیدادند تفکر نماید بعقیدهٔ من کارانی
از روی اعتقاد باطن این حرفها را نمیزد بلکه خود پاشا هم بر این اعتقاد
نبود ولی خیلی غریب است که این قسمت از افریقا چه قوهٔ جاذبه
بی اندازه بر صاحبمنصبان فرنگی و مصری و سربازهای سودانی دارد
روز بعد امین پاشا بمن اطلاع داد که من یقین دارم که جمیع مصریهائی
که در اردو هستند در روز معین با ما عازم خواهند شد ولی من از

جای دیگر اطلاع بهم رساندم که یک ربع از آنها در کاوالی
از ما مفارقت خواهند کرد و فوراً کولات و رفتار خوش
بومیها نسبت با میل آنها را جاذب شد و آنها زندگی در کنار
نیانزا را بر اشکالات و زحمات سفر ترجیح دادند گذشته از این
در جائیکه بودند از اردوی متمهدی میترسیدند ولی در اینجا
از آنها در امان بودند و میدانستند که دست آنها باینجا نمیرسد
در روز پنجم آوریل یکی از نوکرهای امین پاشا بمن گفت که فقط
معدودی از نوکرهای پاشا خیال دارند که در روز دهم آوریل
با او همراهی کنند و خود پاشا هم این امر را تصدیق کرد .
فی الواقع اسباب یأس و افسردگی فراهم آمد از آن ده هزار

نفر عدهٔ بسیار معدودی خیال رفتن از مصر را داشتند همهٔ
ماها از روز اول فهمیدیم که سربازهای وادله با ما بازی در آورده اند
و آشکار و هویدا بود که امین پاشا دیگر تسلط و نفوذی بر
محکومین خود ندارد و نه صاحبمنصبها نه سربازها و نه نوکرها خیال
پیروی او را نداشتند ولی ما نمیتوانستیم دلایل پاشا را رد
نمائیم و او را از اعتقاد و اطمینانی که بمحکومین خود داشت منصرف
داریم زیرا که در جواب همهٔ حرفهای ما میگفت من آدمهای
خود را می شناسم سیزده سال تمام با آنها زندگی کرده ام و
یقین دارم که وقتی من عزیمت کنم همگی با من همراهی خواهند
نمود وقتی کاغذهای صاحبمنصبهای یاغی رسید نوشته بودند

ما خواهیم آمد او گفت دیدید من بشما همیشه میگفتم که اینطور
خواهد شد امّا حالا که کار باینجا کشیده بود پاشا میگفت
خوبست نقلی نیست من خودم سپاهی هستم شما برای
من فرق ندارد یا دو نفر نوکر داشته باشم یا پنجاه نفر .
من گمان نمیکردم که ذکر این مطالب لزومی داشته باشد
زیرا که این وقایع را قبل از وقت پیش بینی نموده بودم
ولی اوقات من وقتی تلخ شد که معلوم نمودم که بعد از
چهل و چهار روز انتظار و بعد از اینکه برای مهاجرین بدست
خود مان اردو ساختیم و قریب هزار و چهار صد لنگه بار برای
آنها بدشت مرتفع حمل نمودیم معلوم گردید که فقط معدودی

از این مهاجرین با ما خواهند آمد روز بعد بمن خبر رسید که
شب گذشته در اردوی من انقلابی روی داده است
آدمهای پاشا داخل اردوی زنگباریهای ما شده و سعی کرده
بودند که تفنگهای آنها را بغارت ببرند این مطلب مرا وادار
کرد که بدون تسامح باقدام فوری بپردازم .
من میدانستم که در اردو بعضی مشغول دسایس و خیالات
فاسد هستند و عدهٔ شاکیان رو بتزاید است و در اردوی
خود مان هم بعضی یاغیها هستند نیز میدانستم که آن اشخاص
از زحمات سفر بیشتر مترسیدند تا از بومیها ولی گمان نمیکردم
که آنها جسارت را بدرجه رسانده اند که این مقاصد با جنایت

خود را بموقع اجرا خواهند رسانید .

من پیش امین پاشا رفتم که با او در این باب شور نمایم ولی امین پاشا هیچیک از تکالیف مرا قبول نکرد و گفت میدانم که این اقداماتیکه میگوئید مفید و لازم است ولی مجال نیست همان شب قبل کاغذهای چند از دوله برای او رسید و در آن کاغذها شروح وحشت انگیز در باب اغتشاش و اضطراب و مخاصمه سلیم بیک و همدستان او با صاحبمنصبان یاغی و پیروان آنها نگاشته شده بود .

من چون این وضع امور را مشاهده نمودم بپاشا اظهار داشتم که خیال دارم بعضی اقدامات فوری نموده شخصاً تحقیق و تفحص

کنم که این اغتشاش پنهانی اردوی ما ناشی از کی بوده است و خواهش کردم که پاشا مصریهای معتبر را در میدان اردوی ما احضار کنند .

بنابرین اعلام احضار شد ولی من دیدم که مردم بطور سرعت اطاعت نمیکنند و یکدسته زنگباری فرستادم که چوب بدست گرفته همه کس را از اطاقهای خودشان بزور بیرون بیاورند مصریها ازین اشتداد من بحرکت درآمدند همگی بمیان میدان اردو جمع شدند من هم قبل از وقت در اطراف آن محل تفنگچیهای زیاد قرارداده بودم .

چون تحقیق و تفتیش نمودم همگی منکر شدند و گفتند که ما هیچوقت

خیال وزدیدن تفنگی یا مجادلهٔ با ضدیتی با حکام شما نداشته ایم

پس ازآن من گفتم که هرکسی که خیال رفتن بزنگبار دارد بیکطرف

بایستند همگی باین طرف رفتند جز ده نفر از نوکرهای امین پاشا

باقی آدمهای امین پاشا باعلام حضار گوش نداده در منازل

خود باقی ماندند من آدم فرستادم که آنها را گرفته بیاورند

وامر نمودم که بعضی از آنها را چوب بزنند وبعضی دیگر را زنجیر کرده

در تحت نظر نگاه دارند .

بعد از امین پاشا خواهش کردم که باین اعراب بگوید که بازیهای

یاغیگری خودشان را که در دو قبیله و دو دوله درمیآوردند

ترک نمایند زیرا که دفعهٔ اول که از آنها چنین حرکتی ببینم مجبور

خواهم شد که همه را بقتل برسانم .

چون امین پاشا این کلمات مرا ترجمه کرد همه تعظیم کرده وقسم خوردند

که ما با کمال صداقت و دقت باحکام پدر خودمان یعنی امین پاشا

اطاعت خواهیم کرد .

چون همه را سان دیدم معلوم شد که اشخاصیکه با ما خواهند آمد من حیث

المجموع پانصد و چهارده نفر هستند صد و سی و چهار نفر مرد و هشتاد و

چهار نفر زن که شوهر داشتند و صد و هشتاد و هفت نفر خدمتکار

زن و هفتاد و چهار نفر بچه که بیشتر از ده سال داشتند و سی و پنج نفر

طفل شیرخوار بودند .

بعقیدهٔ من عدهٔ آنها نزدیک بششصد بود زیرا که بعضی خودشان را

پنهان میشوند از ترس اینکه مبادا آنها را حبس کنیم .

در روز دهم آوریل ما از قریهٔ کاوالی عازم شدیم واردوی ما عبارت بود از هزار و پانصد نفر زیرا که سیصد و پنجاه نفر حمال بومی گرفته بودیم که اشیاء آذوقهای پاشا را حمل کنند بخصوص در صورتیکه پاشا درباب این سفر عقاید غریب داشت در روز دوازدهم در قریهٔ موزامبونی اردو زدیم ولی همانشب من مبتلای ناخوشی سختی شدم و چیزی نمانده بود که آن مرض اسباب هلاکت من شود این ناخوشی مرا بیست و هشت روز تمام در آنجا نگاهداشت و اگر فی الواقع سلیم بیک و همراهان او خیال عزیمت داشتند ازین موقع میتوانستند مغتنم شوند ولی در تمام این مدت فقط

لشکری آقا رئیس قراولخانهٔ مسوا با دوازده نفر سرباز باردوی ما آمد همهٔ این سربازها یکی یکی گریختند تا اینکه فقط یکنفر شیپورچی و یک نوکر باقی ماندند چندروز بعد شیپورچی هم ناپدید شد پس از شصت نفر سربازهای قراولخانهٔ مسوا که باوفاترین همهٔ سربازها شمرده میشد فقط یک نوکر باقی ماند .

در وقت ناخوشی من فساد دیگری ظاهر شد بلکه فسادهای چند در کار بود ولی فقط یک دفعه آن خیالات شورش انگیز بموقع اجری رسید و رئیس شورشیان اسیری بود در خدمت یکی از مصریها و من درکاوالی اورا آزاد کرده بودم خلاصه درین موقع او دستگیر شد و بعد از اینکه در محاکمه تقصیر او مدلل شد فوراً بقتل رسید

شرح وقایع عزیمت امین پاشا و مصریهای او از حوالی آلبرت نیانزا
این بود که مختصراً ذکر نمودم نیز باید ذکر کنم که بواسطه اشتباه
قاصدهای بومی که برای همراهان مصری ما مراسلات حمل و نقل
میکردند یکدسته مکتوب گرفته شد که حالت و خیالات اشخاصی را
که همراه ما بزنگبار میآمدند ظاهر ساخت در یک کاغذی که
ابراهیم افندی که سلطان فوج است بسلیم بیک نوشته بود
این کلمات را خواندیم از شما خواهش میکنم که سربازهای خود تا نزد
بتعجیل درآورید اگر بتوانید اقلاً پنجاه نفر بفرستید ما میتوانیم کاری
بکنیم که اسباب معطلی اردو بشود و اگر بتوانید اندک مدتی بعد از
آنها از عقب بیائید آنوقت ما میتوانیم آنچه را که میخواهیم بدست

بیاوریم ابراهیم افندی در اردوی ما بود معلوم میشود که
او و همقطاران او متفق شده بودند که بازی بسر ما درآورند
و منتظر سلیم بیک بودند که خیال خود را باجری رسانند .
در روز هشتم ماه مه دوباره راه افتادیم ولی همانشب دفعهٔ
آخر از سلیم بیک کاغذی رسید سلیم بیک بعبارات بسیار
بیجا آغاز مطلب نموده نوشته بود مگر فسخ نیت که شما صاحب
منصبهای مصری را مجبور میکنید که بر سر و شانهٔ خودشان بار ببرند
مگر سربازهای ما حیوان بارکش هستند چه طور ممکن است که فلان
و فلان نمایند خلاصه بدین طرز مؤاخذه بتقصیرات زیاد بگردن
ما وارد میآورد در صورتیکه هیچیک از این مطالب صحت نداشت

بعد در آخر کاغذ بعبارات عجز و تمنا خواهش میکرد که عزیمت
خود را قدری هم بتأخیر در آوریم و میگفت که اگر شما این تمنای
ما را قبول نکنید ما همگی هلاک خواهیم شد زیرا که مهمات ما
بکلی تمام شده است بعد از این مطالب خبری نوشته بود
که بیشتر از همه اهمیت داشت و معلوم میساخت که حدس
پیش بینی ما صائب بوده است و آن این بود که آن ده نفر
صاحبمنصب یاغی و همدستان ایشان شبی بر انبارهای دادله هجوم
برده جمیع مهمات و امتعه دیگر و ذخیره را تصاحب نموده و خودشان
بسمت مملکت مالکارا کاروانه شده بودند و سلیم بیک تازه
میفهمید که کمال حمق را نموده بود که با حکام امین پاشا بی اعتنائی

نموده و برای خاطر این قسم مردمان ناسپاس گوش باصرار
و نصایح او نداده بود و میگفت حالا این بی انصافها ما را در چاهی
انداخته اند که چاره خلاصی ندارد مگر اینکه شما ملتفت ما شده ما را
ازین مهلکه خلاص کنید .

دفعه آخر با و جواب نوشتیم که اگر فی الواقع خیال دارید با ما
بیائید ما بطور ثانی راه خواهیم پیمود و در راه بیست و چهار روز
لنگ خواهیم کرد شما درین مدت میتوانید با
دولیت نفر سرباز خود بسهولت
از عقب ما برسید این دفعه آخر
شد که از او خبری بما رسید

فصل نوزدهم

راهی که ما اختیار کردیم از دامنه جبال بالگا امتداد داشت
و قریب چهل میل از دریاچه نیانزا دور بود و راه روز اول کمال
صفا و سهولت را داشت مزارع میگذردایم در راه ما واقع میشد
چون باشهای شمالی این جبال رسیدیم معلوم شد که راه
ما بی حادثه و اشکال نخواهد بود زیرا که پادشاه اونیورو هجوم
سختی نموده ناحیه وسیعی را که در دست چپ رود سملیکی واقع
بود بتصرف خود در آورده بود این ناحیه عبارت بود از تمام
اراضی علفزار که مابین رود سملیکی و جنگل واقع بود .
پس یا ملایمت راه خود را دور کرده از میان جنگل مسافت چندی را

طی کنیم که مسلماً اسباب هلاکت اغلب مصریها میگردید یا
برخلاف میل کاباریگا پادشاه اونیورو از آن ناحیه عبور کنیم
و مهیای مقاومت طایفه واراسورا بشویم بومیها طایفه اونیورو را
کلیةً واراسورا مینامند .

در زد و خورد روز اول ما غالب آمدیم و نتیجه آن شد که راه ما
تا رود سملیکی پاک و امن شد و یکنفر از طایفه واراسورا دیگر ندیدیم
از طرف دیگر از علایم و آثار مشاهده و پیش بینی مینمودیم که ناحیه
که تازه داخل آن شده ایم خیلی صفا و تماشا خواهد داشت
زیرا که هر قدر بسمت جنوب پیش میرفتیم آن سلسله بزرگ جبال
که در روز اول مه سنه ۱۸۸۸ دفعةً جاذب انظار ما شده بود رفته رفته

بزرگتر و باشکوه‌تر میگردید این سلسله تا مسافت بعیدی
بسمت جنوب مغربی امتداد می‌یافت و ما دیدیم که اگر راه
خود را از دهنهٔ آن امتداد دهیم از مقصد خود خیلی دور خواهیم
افتاد مگر اینکه در آن جبال گردنهٔ پیدا شود که ما را بسمت جنوب
برساند در بوهوهو که دفعهٔ اول با آدمهای کاپارگا زد
و خورد نمودیم ما در قلهٔ آن سلسله که دره سملیکی را از طرف شمال
مغربی و جنوب مغربی احاطه مینماید ایستاده بودیم .
در طرف مقابل کوه روونزوری مستور در برف بالا میرفت
پهلوی بزرگ مشرقی آنکوه بتدریج پائین رفته بالاخره با زمین
مساوی میشد و گویا با دشت مسطح اوینورو وصل میگردید اما

پهلوی مغربی آن که بطوری شباهت داشت دفعةً مانند دیوار سرازیر
میشد و اراضی پائین آنرا می‌شناسیم و هنوز اسم آنرا نتوانسته‌ایم بفهمیم
مابین این سنگرهای متضاد دره رود سملیکی واقع بود و طرف مشرق
آن طوری شباهت بدریاچه داشت که یکی از صاحبمنصبان ما
فریاد کرد که این دریاچه است و زنهای مصریها گمان کردند که این
دریاچه خودشان یعنی آلبرت نیانزا است و با صدای زیر خودشان
لولو میکردند . فی الواقع بچشم چنین میآمد که دریاچه باشد
ولی با دوربین معلوم کردیم که دشت مسطحی بود با علف که خشک
شده سفید مینمود . اشخاصیکه سفرنامه سر ساموئل بیکر را خوانده‌اند
میدانند که در یک جای کتاب خود میگوید که دریاچه نیانزا از

طرف شمال مغربی پهن‌تر و اندازه امتداد می‌یابد جای تعجب
نیست که سیاح مزبور از چنان مسافت بعیدی اشتباه کرده
باشد در صورتیکه آدمهای خودمان از آن دشت فقط چهار میل
دور بودند و اشتباه میکردند چون دشت بسمت جنوب
مغربی امتداد می‌یابد تپه‌ها بزرگتر میشود و بالاخره درختهای اقاقیا
پیدا میشود و بعد از این درختها دوباره آن جنگل انبوه نخل استوائی
شروع میشود ولی تا چشم کار میکرد مابین این دو سلسلهٔ مرتفع
جبال دشت مسطحی بعرض ده دوازده میل امتداد داشت .
از میان این دشت رود سملیکی بسمت دریاچه آلبرت نیانزا جاریست
و گاهی بسمت جبال جنوب مشرقی گاهی بسمت سلسلهٔ جنوب مغربی

مایل میشود . از بوهوهو تا دو منزل از کنار رود راه پیمودیم
کاش ماسن بیک و گسی پاشا وقتی در این رود سیاحت میکردند
سفاین بخار خود را بقدر نیم ساعتی نگاه داشته در باب این رودخانه
تحقیقات میکردند مثلاً خیلی مطالب مفید جغرافیائی مشاهده
میکردند زیرا که این رود رود بسیار بزرگی است و از هشتاد
الی صد یارد عرض و نه پا عمق و جریان آن ساعتی از سه و نیم الی
چهار گره سرعت دارد (گره اصطلاح بحریه و عبارتست از پانزده
متر تقریباً) و از جهت حجم تقریباً دو ثلث رود ویکتوریا نیل میباشد
وقتی ما از روی رود میگذشتیم طایفه واراسورا از عقب بر ما
حمله کردند و خوب نشانه گرفته تیرهای زیاد از عقب ما انداختند

از خوشبختی ما خیلی دور بودیم ما تا چهار میل از عقب آنها افتادیم
ولی آنها مانند طازی شکاری میگریختند بدینواسطه از طرفین
اتلاف نفس نشد .

از کنار مشرقی رود سیملیکی ما داخل شدیم بمملکت آوامبا و تا چند
روز از میان مزارع که در جاهای بیدرخت این جنگل افریقائی
موجود بود راه پیمودیم .

بالاخره دوباره از جنگل بیرون آمدیم و همانجا پائین کوه
رود نزوری بود و ما مترقب بودیم که در آنجا منظره بسیار با
شکوهی مشاهده نمائیم ولی کوه خیلی محجوب و مستور است و باشکال
دیده میشد اغلب روزها آن کوه مثل یک ابر بزرگ استوائی

بنظر میآمد که بر سر ما معلق باشد و هر دقیقه شخص تصور میکرد
که در همان آن آن ابر آب خواهد شد و بارش عالم را غرق
خواهد کرد وقت غروب اشعهٔ آفتاب بر قلهٔ حادی یا سر
کوهی یا قطعه سنگی افتاده بواسطه سفیدی برف چشم انسان را
خیره میکرد و از میان ابرهائی که دور آن در حرکت بود برق
میزد و فوراً بعد از آن ظلمت شب فرا میگرفت گاهی هم در
وقت طلوع آفتاب کوه رود نزوری تر و تازه و پاک از ابر
و بخار مشهود میگردید و آسمان در اطراف آن کبود مینمود
و جمیع خطوط و سلسلههای آن آشکارا بدیدار میشد ولی طولی
نکشید که مه روی مه جمع میشد تا اینکه آن کوه بکلی از نظر ما

ناپدید میگردید مثل اینکه چندین هزار میل دور رفته باشیم
نیز چون خود کوه مرتفع در عمق سلسله واقع شده بود هر قدر
بپایه کوه نزدیکتر میشدیم انقدر کوه ناپدید میشد زیرا که بعضی
قله های دیگر حایل شده جلو نظر را میگرفت معهذا عکس
سه منظر بسیار باشکوه آنکوه را برداشتیم یکی از دشت نیازرا
یکی از کاوالی و یکی از دماغه جنوب بعقیده من این کوه
باید از سطح دریا هجده الی نوزده هزار پا ارتفاع داشته باشد
ما نمیتوانیم اعتمادی بمثلثات خودمان داشته باشیم زیرا که
زوایای آن خیلی کوچک است وقتی بجائی رسیدیم که
میتوانستیم بدستی از آنجا تحقیق کنیم آن کوه بوالهوس ابرهای

خود را بر پیشانی خود جمع کرد و از نظر ما محو شد ولی از یکجائی
که موسوم بود به کاریمی نظری از بالا تا پائین آنکوه انداخته یقین
حاصل کردم که ارتفاع کوه باید بمیزانی که در فوق ذکر نمودم باشد
بعد از طی نوزده منزل رسیدیم بزاویه جنوب مغربی سلسله مزبور
دره سیملیکی در دست راست ما در پائین واقع شد و اگر آن مه
نحس مانع نشده بود جمع خطوه رود را میتوانستیم تماشا کنیم .
آن قسمت از دره که ما طی کردیم مشهور است به آوامبا ولی قسمت
مسکون آن کوهستان معروف است به اوکونجو بومیهائی که در
حوالی سکنی دارند معروف اند به باکونجو و خانه های آنها از دریا
هشت هزار پا ارتفاع دارد .

تقریباً جمع صاحبمنصبهای ما میل داشتند که ازین کوهها
که بمنزله کوههای آلب افریقا شمرده میشود صعود نمایند ولی
از بدبختی مقتضیات این امر را ندانستند آمین پاشا فقط بقدر
هزار پا از موقع اردوی ما صعود کرد لیوتنان استرس تا نقطهٔ
که از دریا ده هزار و ششصد و هفتاد و هشت پا ارتفاع داشت
بالا رفت ولی وقتی آنجا رسید از بدبختی دید که مابین او
و عین کوه بزرگ درهٔ عمیقی واقع است و مایوس شده برگشت
لیوتنان استرس شرح این صعود را برای استانلی نوشته گوید
روز ششم ژوئن صبح زود با سی چهل نفر زنگباری از اردوی
خودمان که در پائین تپه‌ها واقع بود راه افتاده از نهری که

از پهلوی اردوی ما جاری بود عبور نمودیم و شروع بصعود
کوه کردیم .

من با خود دو میزان الهوا داشتم و قبل از عزیمت آنرا با میزان
الهوای بزرگی که در اردو داشتیم تطبیق نمودیم نیز یک میزان
الحراره فارنهایت همراه داشتم از اردوی ما تا نهصد پا
بالاتر با کمال سهولت بالا رفتیم و بخصوص از آنجهت خیلی سهل شد
که یک جادهٔ موجود بود و آن جاده به بعضی خانه‌های دهقانی
که در بالای تپه‌ها واقع بود هدایت میکرد و ما از همان جاده
بالا رفتیم این خانه‌ها مانند جمیع خانه‌های دشتی بشکل مدور
داشت اختلاف اینها فقط این بود که در میان این خانه‌ها برای

با مهو بسیار بکار برده بردند در آنجا معلوم کردیم که ماکول
بومیها عبارت بود از ذرت و بانان و ریشه گولو کازیا
چون ازین خانه‌ها عبور نمودیم علف دراز پرقوتی که این
کوهستان را مستور میداشت تمام شده و در جای آن
بته‌های کوتاه خاردار روئیده بود و عبور ما از میان آنها
کمال اشکال را داشت .

ساعت هشت و نیم رسیدیم ببعضی خانه‌های دیگر که بهمان طرز
ساخته شده بود و دیدیم که بومیها چند روز قبل از آنجا
مهاجرت نموده اند در آنجا میزان الهوای ما بین بیست و سه درجه
و نیم الی بیست و دو درجه و هشتاد و پنج نشان میداد و میزان

الحراره هشتاد و پنج درجه فا هرنهایت بود در آنجا از هر طرف
جاده نباتات صحرائی مخصوص آنحوالی مشاهده کردیم همینکه
باین نقطه رسیدیم بومیها از قله‌های اطراف و جوانب
پدیدار شدند و تمام تلاش خود را بکار بردند که ما را بترسانند
داد و فریاد میکردند و صدای بوقهای خود را مسموع میساختند
ولی ما هیچ اعتنائی نکردیم و راه خودمان را از آن سراشیب
امتداد دادیم بومیها بعد از اندکی ناپدید شدند و دیگر
ضدیتی با ما نکردند از دشتهای مستور در جنگل که در پائین
کوه در مسافت بعیدی امتداد داشت ما دیگر هیچ اثری
نمیدیدیم زیرا که مه غلیظی فرا گرفته و همه چیز را تاریک نموده

بود بدینواسطه ما نتوانستیم تپه های طرف مغرب و شمال
مغربی را ببینیم .

ساعت ده و نیم یعنی یک ساعت و نیم بظهر مانده بعد از آنکه
راه کمی را با اشکال زیاد با چنگال بالا رفتیم رسیدیم بآخرین
مسکن بومیها زراعت آنها عبارت بود از لوبیا و کولوکازیا
ولی بانان نداشتند در آنجا میزان الهوا به بیست و دو درجه
و یک ثلث رسید و میزان الحراره به هشتاد و چهار درجه
از این نقطه جاده بسیار سختی بود که رو ببالا میرفت ما آنجاده را
گرفتیم ولی در اغلب جاها برای اینکه بتوانیم بالا برویم مجبور
بودیم که چهار دست و پا بچنگال بالا برویم زیرا که سراشیب

بسیار تند بود در ساعت یازده رسیدیم بیک جنگلی و
دیدیم که آن جنگل عبارتست از نی بامبو که در اوایل چندان
انبوه نبود ولی رفته رفته انبوه‌تر میگردید در این محل دیدیم
که هوا دفعةً بکلی تغییر یافت خیلی خنک‌تر و تازه‌تر و پاکتر
شد و ما همگی جان گرفته بطور سرعت و سهولت راه خود را
بسمت بالا امتداد دادیم حالا که زنگباریها اینقدر راه
پیموده بودند همگی میل داشتند که حتی المقدور بالاتر بروند
و اکنون با هم در سرعت صعود رقابت مینمودند از ظهر چهل
دقیقه گذشته بود که از این جنگل بامبو بیرون آمدیم و بر روی
زمین علفزاری نشستیم که نهار بخوریم میزان الهوا بیست و یکدرجه

یک عشر الی بیست و هفت و خورده بود و میزان الحراره
به هشتاد درجه رسیده بود در جلو ما قطعه کوهی ایستاده بود
که هزار و دویست پا از جای ما ارتفاع داشت ما سعی کردیم
که ازین کوه بالا برویم و همینکه مسافت کمی صعود نمودیم
رسیدیم بجائی که درختهای بته مانند زیاد بود و بعضی ازین
درختها بیست پا ارتفاع داشت و ما بایست شاخه های آنها را
بریده از میان آنها برای خود راهی مفتوح کنیم و این امر برای
آنهائی که از جلو میرفتند خیلی اسباب زحمت بود و ما با کمال
تأنی پیش میرفتیم گاه گاهی نیهای بامبو پیدا میشد ولی
همه ساقه های آنها سوراخ شده بود مسلماً حشرات این

نیها را سوراخ کرده بودند و بدینواسطه دیگر آنها بکار نمیخورد
زمین مستور بود از یکنوع سبزی مرطوبی که بر روی سنگها
میروید در آنجا عده کثیری از بنفشه های کبود و گیاهها پیدا
کردیم و من از آنجا بعضی نمونه نباتات برای پاشا آوردم
زیرا که او این قسم نباتات را جمع میکرد رطوبت
زیادی در هوا بود و اگرچه برای صعود آن تلاش زیاد
میکردیم و گرم میشدیم معهذا از رطوبت میچائیدیم
بواسطه این محل که دایم بر روی تپه ها فرا میگرد نباتات
کلیةً از رطوبت سنگین شده است و زمین نهایت تر است
و پای آدم میلغزد .

قدری بعد از ساعت چهار ما در جائیکه درختهای بلند بود
توقف نمودیم که شب را در آنجا بگذرانیم بته های بزرگ را
بریده برای خودمان جای سرپوشیده ترتیب دادیم
بقدریکه میسر بود هیزم جمع کردیم و تهیه ماندن شب را
دیدیم ولی هیزم زیاد نبود چوب بطوری تر بود که نمیسوخت
بدینواسطه زنگباریها که لباس خفیف در بر داشتند از سرما
خیلی صدمه خوردند با وصف اینکه از دریا بیشتر از هشت
هزار و پانصد پا بالاتر نبودیم میزان الحراره شصت درجه
فاهر نهایت نشان میداد از اردو بر قله های کوه نظری
انداختیم و تازه فهمیدم که ما نمیتوانیم تا آنجائیکه مستور در برف است

برسیم در مقابل ما یعنی بخط مستقیم در جاده ما سه دره عمیق واقع
بود و در ته آن دره ها بته های خاردار انبوه دیده میشد پس
میبایست ما از میان آن دره ها و بته ها عبور کنیم مسئله دیگر این بود
که آیا بعد از تضییع وقت زیاد بقله آن خواهیم رسید یا خیر
من مصمم شدم که صبح روز بعد راه افتاده ببینم که چه قسم
اشکالات در جلو داریم و اگر بدون تفریط وقت زیاد
تصادف با این اشکالات میسر است حتی المقدور پیش برویم
در صبح روز هفتم ماه بهترین آدمهای خود را منتخب نمودم که
همراه ببرم و دیگران را از کوه پائین فرستادم و با همراهان
خود دوباره راه افتادیم صعود ما آنروز هم مانند روز قبل بود:

شب را سرمای سختی خورده بودیم و بعضی از آدمهای ما حالت تب
در خود حساس مینمودند ولی همگی جوش و خروشی داشتند و بامیل
مصمم بودند که پیش بروند قریب ساعت ده ما رسیدیم بیکی از
آن سه دره که در فوق ذکر نمودم وقتی من نظری بر آن دره انداختم
دیدم که عبور از آن خیلی اسباب تضیع وقت خواهد شد بعد از آن
هم دو دره دیگر باقی خواهد بود ما در آنجا دفعه اول یکی از قله های
مستور در برف را بخوبی تماشا کردیم از ما فقط بقدر دو میل و نیم
مسافت داشت ولی من دیدم که اقلاً یک روز و نیم طول
خواهد کشید که باین برف برسیم و این هنوز نزدیکتر از همه قله های
دیگر بود پس معلوم شد که اگر سعی به پیشرفت مینمودیم عاقبت ما

خطرناک میشد زیرا که ماکول کافی نداشتیم و اقلاً دو نفر از آدمهای
ما نبودند که لباس گرم داشته باشند باین جهت مصمم بمراجعت
شدم بامید اینکه وقت دیگر موقع درستی بدست خواهد آمد
که بقله توان رسید در آنطرف این دره یک قطعه کوه منزوی
پر سنگی با کمال روشنی مشهود بود و ما آنرا قله جنوب مغربی
مینامیدیم طرف فوقانی آن بکلی عاری از نباتات و گیاه بود
فقط در یک دو جا بر روی سنگ قدری علف و بته ها روئیده بود
بعد از اینکه با کمال دقت تحقیق نمودیم و حساب کردیم معلوم
شد که مرتفعترین نقطه که رسیدیم از دریا ده هزار و ششصد و
هشتاد و هفت پا ارتفاع داشت از این محل قله کوه برفی تقریباً

شش هزار پا ارتفاع داشت پس از روی تخمین میتوانگفت
که این کوه شانزده هزار و ششصد پا ارتفاع دارد ولی در سلسله
رود نزوری این مرتفعترین جمیع قله هانیست من بعد دوربین
میتوانستم درکمال خوبی شکل کله کوه را به بینم قطعات سنگ
زیاد برروی آن ریخته است و خیلی شباهت بقله جبال آتش
فشان دارد از پهلوی کوه ممکن بود نظری دورتر اندخت
ومن از انجا نگاه کرده دیدم که درعقب کوه دیگری هست
بهمان شکل و وضع کوه ازین قله بسمت مشرق بتدریج سرازیر
میشود تا اینکه قطعه کوه دیگری جلو آنرا میگیرد ولی ازطرف مغرب
سراشیب کوه تندتر است برف زیاد بخصوص برروی آن

سراشیب بود که در روبروی ما واقع شده و هرجائیکه
سراشیب خیلی تند نبود در آنجا جمع میشد بعضی جاها برف
جای وسیعی را بکلی پوشیده بود از علایم و آثار زیاد معلوم
میشود که باید این کوه آتش فشان بوده باشد و دلیل عمده
این مطلب آن قله های حاد مخروطی است که در دور قسمت
مرکزی کوه بطور دایره واقعست این قله های مخروطی بواسطه
پیدا شده است که ماده کوه بواسطه قلت گاز خود نتوانسته است
کوه را از کله سوراخ کند ولابد از جاهای ضعیف کوه مخرجی
پیدا کرده بیرون آمده است و این مخروطها را ترتیب داده
ما در این کوه هیچ اثری از حیوانات ندیدیم اما از سوراخهائی

که برای گرمی حیوانات در پهلوی جاده حفر نموده بودند معلوم
میشود که شکارهم نیز بعضی اسباب صید در غارهای سر کوه
دیدیم که بر این مطلب دلالت مینماید در سیلکاهی صدای میمون
شنیدیم و بعضی طیور سیاه رنگ نیز دیدیم ولی بیش از این هیچ
اثر دیگری مشاهده ننمودیم در مکانیکه از دریا هزار پا بلکه بیشتر
ارتفاع داشت درختهای توت سفید و سیاه پیدا کردیم
و بعضی نمونه‌ها از آن برای امین پاشا بردم من خیلی متأسف
شدم که نتوانستیم ببرف برسیم و قدری از آن برای شهادت
خود باردو ببرم ولی یقین دارم که اگر در آن حالتی که داشتیم
و با وجود نداشتن اسباب از کوه بالا رفته بودیم پنجهزار فوت

بلکه خطرناک میشد و اگر چه همگی میل بصعود من امر بمراجعت کردم
آنوقت بمیزان الهوا نگاه کرده دیدم که قریب هشت درجه
جا شد من بر روی عقرب یک سنجاق زدم که همانجا بماند و رو
بمراجعت گذاردیم روز هفتم سه ساعت از ظهر گذشته باردوی
خودمان رسیدیم و مراجعت چهار ساعت و نیم طول کشید.
روز بعد اردوی مستر استانلی از جنگل و حدود و آخری آن خلاص
شدند و از دو هفته سبز و خرم سلسله رود تنزوری بپائین نظری
انداخته دشت سبز و چمن و گلشن دیدند که بعینه شبیه چمن واقع
در اشهای دریاچه آلبرت نیانزا بود و طرف خوب جنگلهای
دره سملیکی وسعت می یافت آنوقت فهمیدند که نزدیک شده‌اند

بدریاچه جنوبی که استانلی در سنه ۱۸۷۷ منکشف کرده بود .

استانلی نوشته است که چون بانجا رسیدیم من لیوتنان
استیرس را با چند نفر فرستادم که آن رود خانه را که میگویند
از نیانزای جنوبی جاری میشود سیاحت کند او روز بعد مراجعت
کرد و اظهار کرد که این رود همان رود سملیکی میباشد که در اینجا
تنگ شده چهل و دو یارد عرض و ده پا عمق دارد و از قراریکه
قایقچیهای کنار آن اظهار کردند به نیانزا اوتوکو یعنی آلبرت
نیانزا میریزد گذشته از اقوال بومیها لیوتنان استیرس
از آثار و علایم دیگر هم محقق نمود که این همان رود سملیکی میباشد
از حدود آوادولا چون دو منزل پیش رفتیم رسیدیم به ناحیهٔ

خشک اوسنگورا که بکلی مخالف ناحیهٔ دلکش اوکوبجو بود
این ناحیه دریاچه نیانزای جنوبی را از طرف شمال و شمال
مغربی محدود مینماید .

سه روز بعد ما رسیدیم ببلدهٔ مهم کاتیف در همه جا طایفهٔ
واراسورا از ترس از جلو ما میگریختند و وقتی ببلدهٔ مذکور
رسیدیم آنها آنرا تخلیه کرده بودند این بلده ما بین یک شعبهٔ
از نیانزای جنوبی و یک دریاچه نمکودی که دو میل طول و سه
ربع میل عرض دارد واقع شده است ازین دریاچه نمک خالصی
یافت میشود برنگ کلی این دریاچه بطایفه واسونگورا تعلق
داشت ولی چون مداخل زیاد از آن عاید میشد این امر اسباب

طمع کاباریگا گردید و آنرا بتصرف خود درآورده مداخل زیاد حاصل
میکنند جمیع نواحی و ولایات اطراف احتیاج نمک دارند و صاحب
خوش بخت این خزینه بی انتها جمیع نعمتهائی که در افریقا مقدورست
درعوض نمک تحصیل میکنند راه ما از کاتیف بسمت مشرق و
شمال مشرقی امتداد داشت اتفاقاً معلوم شد که طایفه واراکورا
هم از نزدیک دریاچه تکلسو از جلو ما گریخته و همین راه را گرفته
بودند و ما دفعه دیگر با آنها زد و خورد کردیم .

چند روز بعد ما رسیدیم به اونیامپاکا که در سنه ۱۸۷۶ در ماه ژانویه
سیاحت کرده بودم رینگی پادشاه این ولایت نخواست
حمایت پادشاه اونیوروا را نماید و بما اجازه داد که از درههای

با نان او ماکول حاصل کنیم بعد از اینکه مسافت بعیدی از کنار
دریاچه طی نمودیم و رسیدیم بسمت جنوب مغربی آن آنوقت
راه دشت مرتفع اوکوری را گرفتیم بومیهای آنجا از ما پذیرائی
خوبی کردند زیرا که همه آنها شنیده بودند که ما طایفه واراسورا را
از حوالی دریاچه نمک سود رانده بودیم این طایفه طرف بیمیلی
و عداوت همه طوایف دیگر واقع شده است .

اگر شما از دریاچه نیانزا تا لب دریاچه ویکتوریا خط مستقیمی بکشید
تقریباً راه ما همان خواهد بود چون طایفه وانیوروا را از دریاچه
تکلسو رانده بودیم ولایت اوکوری در جلو ما باز بود و نیز همه کس
از ورود ما خبر رسید زیرا که کاری که ما کرده بودیم جمیع اهالی

او کوری نمیتوانستند نمایند بعد از آن ولایت کاراگوی نیز
در جلو ما مفتوح بود زیرا که اهالی آنجا که موسوم به وانیامبو هستند
طریقهٔ تجارت و داد و ستد آزاد را پیش گرفته اند و طایفهٔ
واگاندا هم با محاربهٔ داخلهٔ خودشان بطوری سرگرم بودند که
نمیتوانستند مانع از عبور ما بشوند اهل ولایت اوها نیز
بدون ضدیت عبور ما را مجاز داشتند زیرا که از کثرت عدهٔ ما
میترسیدند گذشته از این چند نفر از طایفهٔ وانیامبو با ما همراهی
کرده پیش آنها معرفی کردند آنها هم با ما چند نفر گماردند که
در ولایت اوزینجا معرفی کردند .

در مدت این سفر طولانی از دریاچهٔ آلبرت هیچ حادثهٔ روی نداد

که اسباب پریشانی ما بشود از اینکه این راه مستقیم را اختیار نموده ایم
ولی فقط از تب صدمهٔ زیاد خوردیم گاهی اتفاق افتاد
که در یک روز صد و پنجاه نفر ناخوش داشتیم حتی اشخاص مأنوس
و معتاد به آب و هوای اینجا مثل امین پاشا و کاپیتن کازاتی ناخوش
و هر دو مانند ما بنهایت لاغر شدند سیاهان ما از جمیع طوایف
و فرق دفعةً بر روی علف افتاده گرفتار تب میشدند بعضی بعد از
ناخوشی مختصری میمردند مصریها از زحمات سفر هر روز خسته شده
همینکه گرفتار تب میشدند یا زخمی در میآوردند یا درد دلی
بهم میرساندند عقب سنگی یا درختی پنهان میشدند و اگر مستحفظین
و مباشر اردو آنها را نمیدیدند آنها همانجا باقی میماندند غافل از اینکه

بو میهما با آنها چه طور رفتار خواهند کرد بخصوص که یک کلمه از زبان
آنها را هم نمیدانستند در ماه ژوئیه یکصد و چهل و یک نفر از آنها را
بدین قسم تضییع نمودیم محض احترام اول شاهزاده انگلیسی که عظمی به
جغرافیای افریقا نهاده است ما دریاچه نیانزای جنوبی را موسوم
داشتیم بدریاچه آلبرت ادوارد نیانزا این دریاچه خیلی بزرگ نیست
و بالنسبه بدریاچه ویکتوریا و تانگانیکا و نیاسا کوچکتر است ولی اهمیت
آن از این جهت است که جمیع رودها و انهار مجاری جنوب مغربی
و نیل دست چپ در این دریاچه میریزد و دریاچه همه این آبها
بواسطه یک رود واحد که سملکی باشد بدریاچه آلبرت نیانزا میریزد
همانطوریکه جمیع انهار مجرای جنوب مشرقی نیل بدریاچه ویکتوریا

میریزد و بعد آن دریاچه همه آن آبها را به آلبرت نیانزا میبرد
این دو شعبه نیل در دریاچه آلبرت مخلوط
شده و آن دریاچه را باسم
معروف نیل سفید
موسوم میدارد

فصل بیستم

راه اردوی استانلی از میان مملکتی بود که هنوز سیاحت نشده
وکسی از آن شرح نداده و بقدر چهارصد میل مسافت داشت .
بدیهی است که هر روز راه کمی طی مینمودند اردو عبارت بود از رشته
طویلی از سرباز و حمال و نسوان و اطفال که من حیث المجموع هشتصد نفر
بودند و انواع اقسام آذوقه ها و مهمات و بار و بنه حمل میکردند و
از ابتدای اردو تا انتهایش بعضی اوقات سه میل طول داشت در جلو اردو
ده پانزده نفر مردمان مسلح که راهنما بودند و بهر قسم خستگی و خطر
عادت داشتند روانه میشدند استانلی فوراً بعد از آنها سواره میرفت
و از پهلوی او بیرقدار او بیرق این مأموریت را حمل مینمود همچنان دو نفر

تفنگهای او را حمل میکردند دسته از سربازهای نیزه دار در تحت حکم
مستر جفسن از عقب استانلی روانه بودند بعد از آنها یک دسته دیگری
از سرباز در تحت حکم کاپیتن نلسون یا لیوتنان استرس روانه بودند
یکی ازین دو نفر بنوبت ریاست سربازهای آخر اردو را بعهده
میگرفتند بعد از آنها دکتر پارک با دسته دیگری که در تحت حکم
او بود میآمد مستر بونی ریاست صاحبمنصبان نوبائی را داشت
بعد از آنها دختر کوچک امین پاشا فریده میآمد این خانم کوچک
در تخت روانی نشسته و دو نفر زنگباریهای امین او را حمل میکردند
بعد از او پدرش امین پاشا و کاپیتن کازاتی میآمدند بعد از آنها
اردوی امین پاشا شروع میشد و در عقب اردو دسته از سربازهای

مستحفظ در تحت حکم یکی از صاحبمنصبان اردوی استانلی مراقبت میشود
راه آنها در طرف جنوب مغربی دریاچهٔ ویکتوریا امتداد داشت .
کاغذ آخری استانلی از آنجا بود و بعد در راهی که در ماه مارس
طی نمودند اکتشاف جغرافیائی بسیار مهمی کردند و نقشه های این
ناحیه که قبل از مأموریت استانلی طرح کرده بودند کنار را از آنجا بسمت
شمال مغربی امتداد داشت و در ۱۸۷۵ وقتی استانلی دور دریاچه را
کشتیرانی نمود همان عقیده را اظهار کرد ولی معلوم میشود که آنچه را
که او آنوقت دیده و کنار دریاچه فرض کرده بود عبارت بود
از عده از جزایر که وصل بیکدیگر امتداد داشت در این سفر استانلی
محقق نمود که کنار دریاچه تا دو درجه و چهل و هشت دقیقه عرض

جنوبی میرسد پس معلوم میشود که وسعت آن دریاچه بیست و شش
هزار و نهصد میل مربع است نه بیست و یکهزار و پانصد و بدریاچهٔ
ویکتوریا نیانزا پانصد و پنجاه و پنج میل زیادتر از آنچه تصور میشد واقع است
باید دانست که سیاح معروف اسپیک وقتی وسعت این دریاچه را
تقریباً تخمین کرده بیست و نه هزار میل برای این دریاچه حدس زده بود
و وقتی استانلی در ۱۸۷۵ این صفحات آمده در باب آن دریاچه تحقیق
کرده اظهار نمود که بیشتر از بیست و یکهزار و پانصد میل مربع نیست
اکنون معلوم میشود که اگرچه اسپیک از روی اقوال بومیها
وسعت دریاچه را تخمین نموده بود معهذا حساب او خیلی نزدیک
تخمین تازه بوده است .

اردوی استانلی در اینوقت بقدر یک درجه از جائی که مستر ماکه
سیاحت کرده بود بسمت مغرب آمده و راه خود را از اوسامبیرو
مستقیماً بسمت جنوب دریاچه امتداد داده داخل مملکت اونیام
وسی شده بود بعد بسمت جنوب روانه شده در روز بیست و
هشتم او داخل مملکت مسالا شدند و مستر ماکه که در آنجا بود از آنها
در کمال خوبی پذیرائی نمود دفعهٔ دیگر بعالم تمدن رسیدند
زیرا که از باغی از درختهای بانان بالا رفته صلیب و بام کلیسائی
مشاهده نمودند بعد از آن همه سفر طولانی فی الواقع ذیحق بودند
که قدری استراحت نمایند و بعد از اینکه اردو ترتیب داده شد
و بار و بنه را بیک طرف گذاردند با کمال شعف تهیهٔ اتراق دیدند

که سه هفته تمام استراحت کنند .

بعضی گمان خواهند کرد که توقف چنین اردوی بزرگی در منزل
کوچک آن کشیشها بار سنگین و اسباب تصدیع بوده است
ولی اینطور نیست کمیتهٔ استخلاص امین پاشا بقدری آذوقه بمبالا
فرستاده است که خیلی بیشتر از لزوم و حاجت در آنجا آذوقه
جمع شده بود سربازها و آدمهای امین پاشا از این وفور نعمت
نهایت خوشحال شدند و استراحت و وفور ماکول دوباره اسباب
تقویت مزاج آنها گردید و آنها طوری بحال و دماغ آمدند که جای
تعجب بود ولی در صورتیکه آدمها استراحت میکردند استانلی
و صاحبمنصبهای او خیلی کار داشتند مکتوبات زیاد میبایست بنویسند

کاغذهای زیاد بخوانند و جواب آنها را بحل بفرستند بعد تهیه
و تدارک کاملی برای امتداد سفر نمایند زیرا که هنوز راه طویل
و تاریک بلکه با خطری در جلو داشتند نیز ملبایت زیادی بارها را
پس بفرستند و حسابهای مخارج را نموده و بنویسند زیرا که
مخارج و حسابهای این مأموریت را بطوری با دقت نگاه
میداشتند مثل اینکه کار تجارتی باشد پارچه باقه مهره‌ها چون
در آن مملکت خیلی رواج داشت مثل پول نقد شمرده تحویل میدادند
بطوریکه همه کارهای مرتب و منظم بود سربازها و حمالها مواجب
داشتند و گاه گاهی قدری از مواجب خود را میگرفتند بنابرین
لازم بود حساب و دفتر درستی نگاه داشت گذشته ازین کارها

تقسیم جیره یومیه و خریدن ماکولات تازه از بومیها کار سهلی
نبود باید دانست که هشتصد نفر آدم بود و غالباً آنها نسوان
و اطفال بیچاره بودند پس میتوان تصور کرد که کار هر روزه چه قدر بود
اردوی استانلی تا شانزدهم ماه سپتامبر در منزل مستر ماکه باقی
مانده و از مهمان نوازی او بهره‌مند شدند این شخص یکی از کشیشهائی
بود که در اوگاندا با دکتر جنکر دوست شدند آدمی بود رشید و با
تدبیر از اهل اسکاتلند که جمیع حالات و صفات لازمه اقدام و زندگانی
استوائی را دارا بود سراکت میسیونرهای انگلیس بعد از اینکه پادشاه
متمایل بمذهب عیسوی درآمد این شخص را با رفیقاو فرستادند و او
با همقطاران خود دکتر فلکین و مستر ولسن بنای رواج مذهب

عیسوی را گذاردند تا وقتیکه بومیها بقتل و تعاقب بومیهای
جدید المذهب پرداخته و خلیفه ها منکتن را هم بقتل رساندند
و چون دیگر توقف در آن مملکت ممتنع گردید آنها به مسالالا
آمدند این مکان چون در انتهای جنوبی دریاچه واقع شده
بود آنها میتوانستند هم بمأموریت مذهبی خود بپردازند و هم
منتظر عاقبت جنگ و خاتمهٔ اوگاندا بشوند در اینجا لازم است
ذکر کنیم که دکتر شوانیفورت مینویسد که از قرار اخباریکه حاصل
کرده ام معلوم میشود که پادشاه موانگا دوباره اقتدار خود را
بدست آورده است و اکنون با عیسویها خوب رفتار میکند
معلوم میشود بدبختی و عسرت پادشاه موانگا را براه ملایمت در آورده است

استانلی مستر ماکی را به لیوینگستون معروف تشبیه مینماید و از او
تعریفات زیاد میکند و گوید وقتی من این شخص را و قدری از نتایج
اهتمامات او را مشاهده کردم دیدم که او جمیع صفاتی که من برای
چنین مأموریتی لازم میدانستم دارا است و در سنه ۱۸۷۵ وقتی من میگفتم
که باید شخص قابلی پیش پادشاه متسا فرستاد که اسباب تشویق
و ازدیاد میل او بمذهب آدمهای سفید یعنی دین عیسوی بگردد
چنین شخصی را منظور داشتم استانلی گذشته از امتعه و لوازم دیگری که
در این محل حاصل کرد نیز بسته از قطعات روزنامجات که عمداً برید
و برای او فرستاده بودند تحصیل کرد و در اینباب یکی از دوستان
خود مینویسد مطالب این روزنامجات مرا بکلی متعجب ساخت من

بخصوص از دو مطلب خیلی متعجب هستم یکی از اینکه نویسنده های این
مطالب بکلی عاری از عقل سلیم بوده اند و دیگر اینکه درباب صحت
مطالب بکلی بی اعتنائی نموده اند. فی الواقع درباب حرکات و سفر
استانلی گاه گاهی بعضی اخبار بمملکت انگلیس رسیده در روزنامجات
درآنباب تحقیقات و مذاکرات نموده بودند و بعضی دوستان استانلی
جمیع این فصولی را که درباب او نگاشته شده جمع کرده بودند ولی
فرستادن آنها با فریقا معنی نداشت بخصوص درصورتیکه اغلب
مطالبی که کشف و شنید شده در آنوقت از انظار و خواطر محو گشته بود اگر
این بسته قطعات روزنامه نبود ممکن است که استانلی کاغذی نوشته
و شرح سفر خود را از اونجا مرقوم میداشت و درباب آن اکتشافات

جغرافیائی اطلاعات کامله میداد ولی چون آن مطالب را
مطالعه نمود اوقات خود را بنگاشتن
رد آنها بمصرف
رسانید

فصل بیست و یکم

اردوی استانلی بیست روز تمام در نزد کنشتها باقی ماندند و این
توقف را دکتر پارک غنیمت داشته بمعالجه مریضهای خود پرداخت
زنها دوباره قوتی گرفتند و اطفال قدری چاق و خوشحال شدند
سربازها دماغی بهم رساندند و حالا میخواندند میرقصیدند و جوش
و خروشی در اردو بهم میرساندند اگرچه راه طولانی هنوز در جلو
بود و قریب سه ماه تمام میبایست راه بروند ولی چون راه
رودخانه بود باکی نداشتند و خرسند بودند از اینکه هر قدمیکه
میگذارند بدریا نزدیکتر میشوند زنگباریها اکنون جمیع اشکالات
و مخاطرات را بازیچه میدانستند زیرا که مترقب بودند که مجدداً

اقوام و خویشان خود را ملاقات کنند در صورتیکه بواسطه مواجب
سه ساله خود متمول شده بودند .

دو سال بود که رابطه امین پاشا و کاپیتن کازاتی با فرنگ مقطوع شده
بود و اکنون بالاخره آن سکوت متمادی بانتها رسیده و مکتوبات
و روزنامجات مانند سیل اخبار تازه آورد آنها در روزنامجات
خواندند که چگونه تمام اهل فرنگ از استماع شرح بلایای ایشان در
افریقای استوائی متأثر شده و استمداد امین پاشا در مملکت
انگلیس چه تأثیری نموده بود و چگونه همگی با کمال بیطاقتی منتظر وصول
خبر استخلاص آنها بودند معلوم نیست که آیا بعد از همه این مراتب
امین پاشا و کاپیتن کازاتی از آمدن خودشان شاد بودند یا خیر

در اینباب در مکتوبات استانلی هیچ اشاره نیست ولی چگونه ممکن است
که راضی نبوده باشند در صورتیکه یقین داشتند که باید از آن
مملکت خارج شوند یا تن باسیری بدهند احتمال میرود که اگر امین
پاشا تنها بود از اسیری و مخاطرات آن اندیشه نمیداشت اما
اگر قشون متمهدی غالب میشدند و دختر او دست آنها می افتاد
عاقبت او چه میشد نباید امین پاشا از این مطلب غافل بوده
باشد دختر او فریده از بلائی خلاصی یافت که از مرگ هزار بار
بدتر است و مسلم است که امین پاشا بواسطهٔ این ملاحظات از آن
خود نا رضا بوده باشد .

در روز شانزدهم سپتامبر استانلی با آن شخص رشید جوانمرد (مستر مکه

خدا حافظ کرده از اردو و از منزل او راه افتاده بسمت زنگبار روانه
شدند یکی از آدمهای مستر مکه راهنمائی میکرد و از میان نوا
روانه بود چون هیچ اشکال و مانعی روی نمیداد همگی مترقب
بودند که بهمین سهولت بساحل خواهند رسید همه خوشحال شده
و هر روز صبح بطور یساطاقی منتظر اشارهٔ حرکت بودند و از راه معمول
تجار و مسافرین روانه شده بهیچ مانعی که قابل ذکر باشد برنخوردند
ولی در وقتی که گمان میکردند که از جمیع مخاطرات و موانع
گذشته اند تازه گرفتار موانع شدند استانلی مینویسد که بومیها
از این سودانیهای محال استوائی و رنگ سیاه و صورتهای
زخمدار بد ترکیب آنها بطوری متنفر بودند که وقتی اردوی ما بقریهٔ

پادشاه نزدیک شد آنها بر ما حمله کردند این ولایت که موسوم است
به اوسوگو ما جمعیت زیادی دارد و مردمان آنها جنگی و رشید
هستند قافله‌های زیاد از مملکت آنها میگذرد و آنها هرچه میخواهند
از آن قوافل میگیرند و آنها از ترس میدهند ولی در همین اواخر
یک قافله اعراب کلیةً بقتل رسیده بودند بواسطه اینکه رئیس آنها
نخواسته بود باجحافات آنها تن در دهد دو نفر از کشیشهای عیسوی را
گرفته و نگاه داشته بودند تا اینکه دوستان آنها غرامتی داده
آنها را مستخلص ساختند بنابرین سابقه و بواسطه پیشرفت تعدیات
خود این طایفه گمان میکردند که بمجرد اینکه بر قشون ما حمله کنند
شکست خواهند داد و ما مجبور خواهیم شد که جمیع تکالیف شاقهٔ

آنها را قبول کنیم ولی من فوراً محافظ پاشا و آدمهای او را بعهدهٔ
خود گرفته با کمال سرعت حملهٔ آنها را دفع نمودیم و خسارت زیاد
بر آنها وارد آوردیم بعد از این واقعه آنها عدهٔ کثیری را جمع نموده
تا پنج روز قدم بقدم با ما مقاومت نمودند غالباً چندین صد
نفر از دو پهلوی ما بر ما حمله میکردند و کمال ایستادگی را مینمودند ولی
تفنگهای ته پر نمیگذاشت که بما نزدیک شوند بالاخره ما باب
مذاکره را باز کرده برؤسای آنها پیشکش دادیم ولی در مدت متارکه
یکنفر از آدمهای ما را با نیزه کشتند از ما همین یکنفر مقتول شد بعد از
پنج روز محاربه بیک مملکت منتخابه رسیدیم این محاربه و صدمهٔ راه
با آدمهای امین پاشا خیلی ضربت رسانید و آنها با اشکال طی مسافت

میکردند و تا وقتیکه بتوانم این بدبختها را بکشتی برسانم برای
من آسودگی نیست ولی چیزیکه فی الواقع اسباب اعلی درجه
یأس ما میگردد اینکه بعد از همه این زحمات و مخاطراتی که برای
آنها متحمل شده آنها را از هزار و دویست میل آوردیم و برای
محافظه جان آنها اینهمه محاربات را کردیم حالا که نزدیک شده‌ایم
و ساحل در نظر است می بینیم که جمعی از آنها هلاک میشوند وقتی
از کاوالی بیرون آمدند مهاجرین پانصد و هفتاد نفر بودند بعضی
از آنها در راه ناخوش شدند و آنها را نزد بعضی از رؤسای
بومیها که دوست بودند باقی گذاردند بعضی دیگران فوت
کردند ولی احدی از آمدن خود پشیمان نبود از کلیهٔ مهاجرین

هشتاد نفر از تب و صدمهٔ راه و زخمهائی که درمیان آوردند
مردند و دویست نفر از آنها در قراء بومیها باقی گذارده شدند
بعضی خواهند گفت که در اینصورت چه لزومی داشت که آنها را
از ولایت استوائی در آوردند و بهتر بود همان جا باقی بگذارند
البته اگر آنها خودشان باردوی استانلی نمیآمدند و مایل
عزیمت نمیشدند کسی آنها را مجبور بآمدن نمیکرد ولی باید دانست
که بعد از آمدن افواج متمهدی عاقبت آنها بکجا میکشید صاحب
منصبهای یاغی مصمم شده بودند که محال استوائی را با دار و
ندار آن ببرگرده قشون متمهدی تسلیم کنند و در اینصورت مسلم است
که آن پانصد و هفتاد نفری که با استانلی مهاجرت کردند بدست

آن قشون افتاده و آنهارا اسیر کرده بخرطوم میفرستادند
و اکنون از این بلیه خلاص شدند. وقتی اردوی استانلی از
مملکت اوسوکاهای جنوبی میگذشت برخوردند ببعضی قاصدهائی
که کشیشهای فرانسوی مقیم کنار دریاچهٔ ویکتوریا فرستاده
بودند و خلیفهٔ آنها کاغذی باستانلی نوشته از او خواهش
کرده بود که دو نفر از کشیشها را که ناخوش شده بودند در تحت
حمایت خود گرفته بساحل برساند. استانلی گوید که من فوراً قبول
کرده قاصدها را روانه نمودم و از آنروز بعد بطور تأنی روانه شدیم
تا ایکونگو و در آنجا کشیشهای جزایری باردوی ما آمدند و ما با
کمال خوشحالی از آنها پذیرائی نمودیم. در مدت سفر ما از اوکوسوما

تا باگامویو ما بخوبی مدلل نمودیم که غرض این مأموریت ما حب
جنس بشر است و بس و اختلاف مذاهب و ملل برای ما اهمیت ندارد
گذشته از ملل المانی و فرانسوی و ایطالیائی و یونانی و مصری
که در اردوی ما بودند از جمیع نواحی واقعه مابین اوسوکاما
و میواپوا افریقائیهای زیاد باردوی ما آمدند و میخواستند بساحل
بروند ولی از عدم امنیت طرق خائف بودند و از من اجازه
میخواستند که باردوی ما ملحق شده در تحت حمایت ما سفر کنند بدین
واسطه عدهٔ افراد ما بهزار نفر رسید تا اینوقت نمیدانستیم که مابین
جائی که ما بودیم و ساحل چه اتفاقات روی داده است ولی
طولی نکشید که خبر قتل کشیشهای چند و سوزاندن خانه‌های آنها

وکشتن صاحبمنصبهای المانی و انتقام کشیدن المانها که جمیع بلاد
نزدیک ساحل را با خاک یکسان نموده بودند بمبارسید و ما دیدیم
که وحشیگری داخل افریقا از قراریکه شنیدیم بهتر از وحشیگری
ساحل بوده است .

در روز دهم نوامبر رسیدیم به میواپوا این مکان از باگاموبو
یکصد و پنجاه میل مسافت داشت در اینجا ما آثار اولیه جنگ را
مشاهده نمودیم بمعنی که منزل کشیشهای انگلیسی و قلعه و شرکت
المانی افریقای شرقی بالکلی خراب کرده بودند بعضی صاحب
منصبهای المانی آمده بودند که قلعه را از نو بسازند و از آنها
اطلاعات صحیح دریافت نمودیم از این منزل من تلگرام ذیل را فرستادم

روز دهم نوامبر وارد میواپوا شدیم و خیال داریم روز دوازدهم
عازم ساحل شرقی شویم فرنگیها همگی صحیح و سالم هستند قریب
سیصد نفر سودانی آورده ایم هر روز منتظر ورود ما بساحل
باشید معلوم کرده ام که دریاچه ویکتوریا نیانزا بسمت جنوب
مغربی وسعت می یابد و میرسد بجائی که از دریاچه تانگانیکا
فقط صد و پنجاه و پنج میل مسافت دارد طول و یکتوریا نیانزا
از قرار معلوم دویست و هشتاد میل است و وسعت کلیه
آن بیست و هفت هزار میل مربع .

این تلگرام استانلی به سر ویلیام ماک کینن رسیده او فوراً بطبع
رسانیدند همان روز از قونسول جنرال انگلیس مقیم زنگبار تلگرامی

بوزارت خارجه رسید بهمان مضمون و وصول این تلگراف هم اسباب
رفع تشویش و اضطراب عموم گردید و دیگر شک و شبهه باقی نماند
که امر استخلاص امین پاشا بخوبی انجام گرفته است و برخلاف
اخبار شایعه اردوی استانلی بسمت ساحل روانه است و بعد از
چند روزی بآنجا خواهند رسید در باگامویو و زنگبار این خبر
تأثیر زیادی کرد ماژر ویسمان مأمور دولتی آلمان و حمالهای
زیاد با بار و بنه و امتعهٔ فرنگ باستقبال اردو فرستاد و تهیه
و تدارک دیدند که از استانلی پذیرائی خوبی نمایند .
در مسوا وقایع نگار نیویورک هرالد قبل از همه کس مأمورین را تهنیت
ورود گفت بعد از او آدمهای ماژر ویسمان رسیدند و در وقت

توقف بعضی از آن تنعمات را از قبیل ماکولات و البسه و مشروباتی که
هدایای دوستان انگلیسی و آلمانی بود بافراد اردو تقسیم شد
استانلی نوشته است من بکلی صحیح و سالم هستم و مثل شخصی میمانم که شب
یکشنبه بخانه مراجعت میکند در صورتیکه کار یک هفتهٔ خود را انجام داده
و اجرت یکهفته را بجیب گذارده و خوشحال است که فردا روز یکشنبه است
فی الواقع استانلی حق داشت خوشحالی کند چون نظری بوقایع
ماضیه میانداخت چیزی نمیدید که اسباب خجلت نفس او باشد
مأموریتی نبود که انجام نداده باشد و بقدر مقدور جمیع امور
انجام یافته نیز در مکتوبی نوشته است گذشته از عاقبت بخیری
مأموریت حاضر که بهمان درجه بلکه بیشتر اسباب شعف است

اینکه در انکشافات جغرافیائی نیز بی بهره نماندیم اکنون
رود آرو ویمی از چشمه تا دهنه خود معلوم و محقق شده است
جنگل بزرگ کنگو که بقدر مملکت فرانسه و شبه جزیره اسپانیا
وسعت دارد امری است محقق محل جبال موسوم به جبال ماه
این دفعه بطور محقق تعیین شده است و کوه رودنزوری را
که مستور در برف دایم میباشد دیده و دامنه های آنرا سیاحت
نمودیم بلکه بر بعضی از قله های آن صعود کردیم نیز معلوم ساختیم
که کوه گردون بنت و کوه ماک کینن بمنزله قراولهای کوه
رودنزوری میباشند در طرف جنوب مشرقی این سلسله رابطه
دریاچه البرت ادوارد نیانزا را با آلبرت نیانزا انکشاف نمودیم

دو دفعه اول وسعت دریاچه آلبرت ادوارد نیانزا را محقق
ساختیم از سلاسل متعدد عبور نمودیم و در میان آن سلاسل
طوری چمنهای خرم دیدیم که چوپانهای مغرب اگر میدیدند
از آرزو میمردند و در خود خط سوزنده استوا توتهای گوناگون
خوردیم و تشنگی خود را با آبهای سرد برف رفع نمودیم .
از موابتانی راه پیمودیم جمع کثیری از اردوی ما ناخوش بودند
علیواشند بطور سرعت حرکت کنند درمبوگانی وبیگیر واردو
لنگ کرد بعد از اندک مسافتی رسیدند برودخانه کینگانی
در این محل که منزل آخر این سفر بود بمارزویسمان که باستقبال
رفته بود برخوردند عبور از رودخانه کار طولانی و بازحمتی بود و

انجام داده شد و در صبح چهاردهم دسامبر رسیدند بمکانی
که دریا از انجا پیدا بود چون به باگامویو نزدیک میشدند
دیدند که آثار و علایم شادی از آن شهر مشهود است از
هرطرف بیرق و طاقهای گل و پنجره های مزین بنظر میآمد
افواج المانی صف بسته بودند که تشریفات عسکریه بجا
بیاورند سفاین جنگی شلیک سلام نمودند و استانلی
و امین پاشا بطور ظفر با صاحبمنصبان و خدم و حشم خود ورود
نمودند و در منزل ماژور ویسمان بنهار دعوت شدند استانلی
گوید چون من امین پاشا را در جلو آن میز با تجمل تماشا کردم
درصورتیکه صورت او از شادی و شعف میدرخشید و کاپیتن

کازاتی گیلاس شراب با تشعشع بدست گرفته با قونسول دولت متبوعه
خود مسیو بوچتینی حرف میزد و تعظیم مینمود و بیاد آوردم که ما هر دو را
با چه زحمات از بلای عظیمی متخلص ساخته ایم و چندین صد نفر دیگر را نیز
نجات دادیم برمن یقین حاصل شد که ماموریت من در اینجا ختم
شد و از آن بعد هرچه روی دهد خارج از مسئولیت من است .
امین پاشا میان دوستان خود بود و کاپیتن کازاتی نزد قونسول
خود و صاحبمنصبان انگلیس در میان هموطنان خود و زنگباریهای
باوفا بوطن خود رسیده هرکدام بسوی خانه خود روانه شده متفرق
میشدند و من دفعه دیگر آزاد شدم و دیدم که
نسبت باحدی مسئولیت ندارم

فصل بیست و دوم

شرح این مسافرت تقریباً بانجام رسیده است و مأمورینی که
سه سال قبل روانه شده بودند مراجعت نموده و آن امر مهم
استخلاص صورت پذیرفته و رئیس و صاحبمنصبان آن اردو بهرهٔ
اهتمامات و زحمات خود را بردند در اینصورت دیگر چه شرحی
باقی است دفعهٔ آخر افواج را سان دیده و آدمهای پاشا را
در منزلهای خوب جا دادند و انواع اسباب آسودگی آنها را
فراهم آوردند سربازها و حمالهای زنگباری قایق میگرفتند که
هرکدام بمنازل خودشان معاودت نمایند فی الواقع برای
استانلی و رفقای او کاری باقی نبود جز خواندن مکتوبات و روزنامجات

در باگاموبو برای تهنیت ورود استانلی مجلس جشنی ترتیب
داده شد جمیع قونسولهای خارجه و قضات دیوانخانه‌های
قونسولگریها و متشخصین صاحبمنصبهای بحریه و عسکریه باگاموبو در آن
جشن مدعو بودند بکرات اظهارات خوشحالی و تهنیت بعمل
آورده شد ماژر ویسمان بسلامتی استانلی باده نوشیده
او را استاد خود در سیاحت و تفحصات افریقائی خواند
اگرچه خود ماژر در این امر امتیاز و اشتهار دارد دو دفعه
قطعهٔ زمین افریقا را از عرض طی نموده است و در امر سیاحت
شوق و ذوق مخصوصی دارد استانلی در جواب او وقتی از
رفقای خود که در این سفر جان خود را فدا نموده بودند و شجاعتهای

آنها در جنگل باقی مانده بود یاد کرد رقت قلب زیادی برای
او دست داد خلاصه این جشن در ساحل افریقا متمم کتاب
وقایع ماضیهٔ آن مأموریت بود امین پاشا و دوستان او
کمال خوشوقتی را داشتند و فی الواقع جای خوشحالی بود که
از چنان خطر عظیمی خلاصی یافته بودند امین پاشا در باب مراجعت
خود بفرنگ و ملاقاتی که خیال داشت از دکتر جنکر و دکتر
شوانفورت نماید و کتابی که میخواست بطبع برساند و اشیاء
نفیسه و عجیبه که جمع کرده بود صحبت میداشت آن شب او
خود را خیلی نزدیک بوطن میدانست از شب خیلی گذشته بود
که او از جلو میز مهمانی برخاسته و چند قدمی رفت که باطاق

خود برود ولی چون چشمش خوب نمیدید از پنجره پای خود را
بیرون گذارده افتاد و کلهٔ او شکست بیچاره بطوری صدمه
خورد که از او قطع امید نمودند این خبر شوم بهمه جا رسیده
منتها درجهٔ حزن گردید و همه کس بی اندازه غصه میخورد اطبا
شور نموده همه از او دست کشیدند و مأیوس شدند غیر از دکتر پارک
این جراح ماهر دید که میتوان او را از مرگ نجات داد و در معالجهٔ
او مداومت نمود تا مدتی جای شبهه بود که آیا پیشرفت حاصل
خواهد کرد یا خیر ولی بالاخره مهارت دکتر پارک اسباب شفای
پاشا گردید و بدین قسم امین پاشا دفعهٔ دیگر بهمت مأمورین
استخلاص خود از هلاکت خلاص شد .

درین مدت استانلی با کشتی چاپاری المانی موسوم به اسپریر
و با همراهی سفاین انگلیس و المان از نهر عبور نموده بقوتسولکری
رفت و مهمان کنسل اسمیت گردید و از انجا راپرتی بوزارتخارجه
نوشته تفصیل مسافرت خود را نگاشت لرد سالیزبوری کمال
عظم و اهمیت را بر آن گذارده و مطالعه نمود ما تمام شرح آن
سفر را نوشتیم ولی فقط چند نکته را که ذکر نموده ایم خوبست
در اینجا درج نمائیم استانلی در باب عده افراد اردوی
خود را شرح داده گوید از سیزده نفر سومالی که ماژر بارتلو
در عدن اجیر کرده بود فقط یکنفر زنده ماند سه نفر از آنها وقتی
برای تفحص ما کول رفته بودند مقتول گشتند سه نفر از تب و

ضعف فوت کردند از شصت نفر سودانی که در قاهره
گرفته بودند فقط دوازده نفر بساحل مراجعت کردند یعنی
که هشت نفر از آنها را از یامبویا پس فرستاده بودند و باقی
یعنی چهل و یک نفر تلف شدند دو نفر از آنها بواسطه عصیان
و قتل نفس بقتل رسانده شدند و یکنفر گم گشت از ششصد و
بیست نفر زنگباری فقط دویست و بیست و پنجنفر بزنگبار
مراجعت کردند پنجاه و پنجنفر از آنها در محاربات که ما بین یامبویا
و آلبرت نیانزا بوقوع رسید مقتول گشتند دو نفر را حکم
بقتل دادیم بواسطه اینکه اسلحه و مهمات خود را بدشمن فروخته
بودند دویست و دو نفر از گرسنگی و زخم و اسهال و ضعف فوت

کردند ما بقی فرار نمودند .

از فرنگیها ماژر بارتلو بقتل رسید مستر جمیسن از تب مرد ما بقی
یعنی استرس و نلسون و جفن و پارک و بونی و وارد و تروپ
و همقطاران همگی صحیح و سالم از افریقا مراجعت کردند .

مابقی اتفاقاتیکه بعد از ورود مأمورین بزنگبار روی داد
بر همه کس معلوم است و احتیاج بذکر آن نیست تمّت

ترجمه این بنده ادادش در پاریس نوزدهم
ماه دسامبر سنه ۱۸۹۰ تحریر اتل

العباد محمد بن حاجی محمد تقی الغروی

آقا شورن ۵ میرمحمد کرام
۱۳۰۸